



[30/12/2022 , 17:42] : بناخدام خدا □ سایت اوا :

رمان: تقصیر خودم بود

نویسنده: زرینه ق ی

ژانر: عاشقانه و طنز و ازدواج اجباری

خلاصه: داستان راجب دختر مهر بونی- به اسم تارا است

که زندگی ساده و ارومی داره تارا خانم یه پسردایی

داره که عاشقشه ولی اون حسی بهش نداره و سعی

میکنه ازش فاصله بگیره این فاصله هالمهدی روبه

حس جنون میرسونه تارا عاشق سورن رییس شرکتش

میشه ولی شب عروسیش مهدی!!

مقدمه: نمیدانم از کجای این زندگی شروع کنم

از کجایش اغاز شد از کجایش به پایانی رسید که تصورش

راهم نمیکردم

عشقی سرشار از خواستن تبدیل شد به لکه ای از نفرت

قسمتایی

از رمان:

♥ دوستت داشتم بیشتر از جونم دوستت داشتم

همه چی بهت میدادم

عشق و زندگی و آزادی و پول هرچی که میخواستی چرا

من نه؟

مجبورم کردی!

اره خودت مقصری خودت
تو مجبورم کردی که امشب پیام اینجا
تو مجبورم کردی اینجوری بدون خانوادم بدون
عقد بدون اینکه زنم بشی پیام؟!
بهت گفته بودم برامنی
گفتم چجوری میذاشتم یکی جزم برای شب اولت
بهت دست بزنه؟
چجوری میذاشتم یکی دیگه جزم همه ی دنیا توازت
بگیره
چجوری میذاشتم کسی اون بدن ظریف تو لمس کنه
یالباشور و لبای قشنگت حس کنه
پوز خندی به کت و شلوارم میزنم!
چجور دو مادیم من
تُنها و دیوونه
میخندم!
باقدم های اروم راه میوفتم سمت ماشین پامو میزارم
روپدال گاز راه میوفتم سمت ارایشگاه
مهدی: بهت گفتم برامنی گفتم باید فکرت قلبت بر
(مهدی)
باپوز خند بر میگردم سمتش
صورتشو نمیتونستم ببینم ولی حرفمو گوش کرده بود

یعنی اینقدر به اون پسره اعتماد داشت و به من نه
از شهر خارج میشم
حدودا بعد از نیم ساعت جلوی ویلای دوستم متوقف میشم
در و باریموت باز میکنم ماشینو میبرم تو
بالبخند وقتی بر میگردم سمتش بادیدن شوخ روبه روم
نفسم حبس میشه
- سلام نفسم

تارا: تو

نه

نه

چجور

تو

مهدی: میزنم زیر خنده!
به چشمای پراز وحشتش خیره میشم!
میخواهی بفهمی چجوری او مدم میگم
تارا: زبونم انگار از کار افتاده

part1

از پنجره به برگای زرد رنگ کوچه خیره میمانم .!

پاییز زیبار دوست داشتم انگار خداوند زیبایی خاصی
بهش داده بود.

پنجره روباز میکنم با، باد سردی که صورتم
بر خوردم یکنه خودموبغل میکنم!
باباز شدن در اتاقم بر نمیگردم سمت در دلم نمیخواست
از منظره ی روبه روم چشم بردارم.
- داری چیکار میکنی دیوونه؟

تو این هوای سرد پنجره رو چرا باز کردی؟
تارا: با صدای مهدی لبخند میشینه رولبام!
بر میگردم سمتش که مشغول بستن پنجره ی اتاقم بود
چرا بستیش؟

مهدی: بیابشین بچه تو رو چه به کارای رمانتیک!
تارا: لبخندی میزنم
چخبر؟

کی اومدی؟
مهدی: همین الان
تارا: بادقت تموم بهش تولباس سربازیش خیره میشم!
مهدی: خوشتیپ شدم؟

تارا: میخندم!
اره خیلی این لباس توتنت میاد
لبخند خوشگلی به صورتم میزنه!

مهدی: چون تو محبوب این دل بیچاره ای
واصرار داشتی منو با این لباس ببینی خونه نرفتم اومدم
اینجا

تارا: چشمم خیس میشه بهش زل میزنم!
مهدی: گریه نکن دیگه لوس

تارا: میزنم زیر خنده!

بهش نزدیک میشم باچشمای گردش خیره میمونه بهم
مهدی: خانم فاصلتو حفظ کن زنوبچه دارم
تارا: دیوونه

سرمومیز ارم روسینش که دستای بزرگشودورم حلقه
میکنه فشار محکمی

[30/12/2022 , 19:36] : سایت اوای خیس part2

بهم وارد میکنه که اخم درمیا

مهدی: دردت اومد؟

تارا: اهوم

مهدی: ببخش دلم واست تنگ شده بود

تارا: همونجوری که تو بغلشم لبخندی میزنم

مهدی

مهدی: جانم

تارا: چقدر دیگه مونده سربازیت تموم بشه؟

مهدی: دستامواز دورش باز میکنم خیره میشم به چشماش

خوب یه سالش که همین دوروز تموم شدیه سال دیگه
مونده بعداز تموم شدنش میدونی چیکار میکنم؟
تارا: لبخندی میزنم !

نه چیکار؟

مهدی: میام خدمت دایی جونم برای خاستگاری زنم
بشی

تارا: میخندم!

شوخی نکن دیگه

مهدی: شوخی نمیکنم خوشگل خانم جدی میگم
تارا: یعنی چی؟

مهدی: یعنی-

تارا: دستمومیاره بالا میزاره رو قلبش

مهدی: یعنی اینجا همش برای داشتنت میکوبه

تارا: مهدی

مهدی: جانم

اینجوری صدام نکن دختر جون

تارا: باگيجی به چشمای سبز قشنگش خیره میشم!

بهم نزدیک میشه احساس میکردم الاناست پس

بیوفتم !؟

باقرار گرفتن لبای داغش رو پیشونیم چشمام خودبه

خود بسته میشه

تارا: نمیدونستم چی بگم ؟
گیج کاراش بودم گیج حرفاش!؟

مهدی: خانمم

تارا: چی؟

میخنده!

مهدی: میخوام برم کاری نداری!؟

تارا: نه مراقب خودت باش

مهدی: هستم توهم مراقب عشقم باش

تارا: بابیرون رفتنش از اتاقم باگیجی میشینم روتخت

ساعتها بود که مهدی رفته بود و من توشوک کاراش

و حرفاش بودم

با صدای در اتاقم از فکر و خیال میام بیرون

- دخترم بیداری؟

تارا: اره ماما جان بیاتو-

در اتاقم باز میشه ماما میادتو-

- حالت خوبه مادر رنگت پریده؟

تارا: لبخندی میزنم!

خوبم نگران نباشین

- خوبه

زن داییت زنگ زده بود گفت بهت بگم بری خونشون

میخواد بره خرید بازار توهم باهاش بری

تارا: خریدچی؟

- دختره ی خنگ مراسم عروسیه دختر عموته فراموش کردی؟

تارا: وایی اره لباس ندارم

مامان میخنده!

- خوب بلندشو برو خونه بامهدی وزن عموت برو خرید

تارا: بااومدن اسم مهدی یه جوری میشم

- تارا

کجایی مادر؟

تارا: همینجا

[30/12/2022, 19:37] : سایت اوای خیس part3

چشم شما برین الان آماده میشم

- افرین

تارا: بابیرون رفتن مامان از روتخت میام پایین لباس میپوشم یکم ارایشم مثل همیشه میکنم از پله هامیام پایین

کاری نداری با من مامانجان؟

- نه عزیز مادر مهدی اومده دنبالت دم دره

تارا: وایی چرا؟

- چرا داره پسرداییه ادم بیاد دنبالش؟

تارا: خوب نه

بعد از خدا حافظی از حیاط کوچیکون رد میشم
درو باز میکنم بادیدن مهدی که تکیه داده به ماشین
خجالت میکشم با قدم های اروم بهش نزدیک میشم!

مهدی: سلام

به به تارا خانم گل

تارا: لبخندی میزنم!

مهدی: اینقدر زود دلتنگم شدی؟

تارا: نه

شروع میکنه به خوندن

مهدی:

♥یکی همین دورو راست عاشقته

♥ای دل ای

پس لااقل یه بار بگو میخوایی بری

کی بهم دل

تارا: وایی مهدی چیکار میکنی بین همه نگاه میکنن؟!!

مهدی: بزار نگاه کنن خوب

بله نمایش تموم شد

تارا: میخندم!

بهش خیره میشم!

باتیشرت ابی و شلوار مشکی جین و موهای کمش

چشمای سبزش صورت سفیدش قشنگ شده بود!!

مهدی: میدونم خوشتیپم اینقدر خیره نشوبهم
تارا: بالاخم به صورت خندونش خیره میشم
مهدی: جووون اخماشو

تارا: دیوونه

مگه تازه از پادگان نیومده خسته نیستی؟
مهدی: چرا؟

ولی وقتی تورو میبینم خستگیم میره
بشین بریم

تارا: میشینم توماشین که راه میوفتیم
تارا: مهدی

مهدی: جونم

تارا: میشه ازت سوال کنم؟

مهدی: سوال کن هرچی دوست داری!

تارا: حرفات اونایی که تواتاقم زدی شوخی بودن!؟

مهدی: نه من جدیم

تارا: ولی من نمیتونم

مهدی: صبر کن ببین چی میگم

من الان نمیخوام جواب بدی بعد از یه سال گفتم فکر کن
بعد

من دوست دارم وسعی خودمو تا جون دارم میکنم تا تو هم
بهم حس پیدا کنی

تارا: ولی

مهدی: کافیه دیگه نمیخوام چیزی بشنوم

تارا: همیشه همین بود

با داشتن اخلاق خوبش با وجود مهر و نیش یه زورگویی

هایی داشت که نمیشد حرفی زد و روش

تارا: دیگه جرعت اینکه باهاش بحث کنم رونا داشتم !

از

[30/12/2022 , 19:41] : سایت او ای خیس part4

پنجره ی ماشین به بیرون خیره میشم

با توقف ماشین هیچ حرکتی نمیکنم

مهدی: بیپایین تاشب که نمیخواایی اینجا بمونی

تارا: مگه قرار نیست بریم خرید؟

مهدی: چرا مامان گفت بیاتو

تارا: باشه

درو باز میکنم از ماشین میرم پایین بدون توجه به مهدی

زنگوفشار میدم در باز میشه وارد حیاط بزرگ دایی

میشم.

با قدم های اروم راه حیاط پیش میگیرم

از صدای خش خش برگای زرد رنگ زیر پام

لبخند میشینه رولبم

وقتی سرمومیارم بالا نگام به زن دایی که بالبخندخیره
شده بهم میوفته!

تارا: سلام زن دایی
- سلام دخترقشنگم خوبی؟.

بیاتو عزیزم بیرون سرده

تارا: چشم

همقدم بازن دایی وارد هال میشم که مهدی هم داخل
میشه

میشینم رومبل قرمز رنگ نگاه کلی به هال بزرگ دایی
میندازم!

چند دست مبل قرمز باسه تافرش

پرده های نقره ای رنگ که جلوه ی خاصی به هال
داده بود

- چخبر اعزیزم چیکار میکنی؟

تارا: بر میگردم سمت زن دایی لبخندی میزنم!

با صدای مهدی حواسمومیدم بهش

مهدی: با اجازه من میرم بخوابم

- برو عزیزم فداتبشم پسرم

تارا: با رفتن مهدی نگاهمومیدوزم به زن دایی

هیچی والا درگیرم بادرس و کتابا

- افرین درساتو بخون دخترم

تارا: ساعت حدوداً هفت شب بود که همراه دایی و زنش
برگشتم خونه

باخستگی کاور لباسم و میز ارم رو تخت خودم میوفتم
رو تخت نمیدونم کی چشمم گرم میشه!
صبح اون روز خدارو شکر پنجشنبه بود و خیالمم راحت
باز نگران درس و کتابام نبودم!

تارا: مراسم عروسی تو حیاط خونه ی عمو بود
هیچ وقت از مراسم عروسی خوشم نمیاد یعنی بهتر بگم
از جای شلوغ خوشم نمیومد!
بادیدن مارال دختر عموم لبخندی میزنم و باگام های
بلند میدووم سمتش

سلام

مارال: سلام دختر عمو خوبی؟

تارا: سلام عزیزم تو خوبی؟

خیلی خوشگل شدی!

مارال: خودت پس چی؟

تارا: بادیدن زن عمو لبخندم پررنگتر میشه
خانواده ی پدر و مادرم خیلی کوچیک بودن!
یه عمو داشتم که

[30/12/2022 , 19:41] : سایت اوای خیس part5

دو تا دختر داشت یکی که مارال جون بود و اون یکی هم
عروس خانم ماندانا و خانواده ی مادریم یه دایی داشتم
ویه خاله

خالم که از دواج کرده بود و شهرستان بود ولی داییم اینجا
کم کم فضای خونه ی عموشلوغ ترمیشه
تو گوشه ترین نقطه از حیاط میشینم .

همیشه عادت بود تو مراسم شلوغ از همه دور بودم.
با صدای سلام کردن مهدی نگاهمو میدوزم بهش!؟
مهدی: سلام خوبی؟

تارا: سلام

ممنون تو خوبی

مهدی: خوبم

تارا: نگاهی بهش میندازم !

بازم خوشتیپ شده بود

مهدی: بلندشو بریم

تارا: با تعجب بهش خیر میشم!

مهدی: لبخندی میزنم!

بلندشو بریم دیگه

تارا: کجا؟

مهدی: بیرون

تارا: اخه مراسم چی؟

مهدی:مراسم هیچی بابا بزن بریم
تارا:اخه زشته!

مهدی:زشت بودن پای خودم بلندشو
تارا:لبخندی میزنم ازروصندلی بلندمیشم
خوب صبرکن به مامان بگم

مهدی:نمیخوادابابا بریم
تارا:دیوونه باشه بریم
ازحیاط بزرگ عمو همراه مهدی میرم
واردکوچه ی نسبتاخلوت میشم
تارا:کجامیخواایی بریم؟

مهدی:یه جایی میبرمت خوب بشین توماشین
تارا:باشه

درو باز میکنم میشینم توماشین که مهدی هم میشینه راه
میوفتیم

مهدی:اون روزناراحت شدی ؟
تارا:باصداش برمیگردم سمتش
کدوم روز؟

مهدی:اون روزی که خونمون بودی رفتی بعدش
ندیدمت

تارا:نه بابا
مهدی:خوبه

درسات چطورن میخونی که؟

تارا: میخندم!

اره بابا

مهدی: خوبه

تارا: باتوقف ماشین باتعجب به خونه ی دایی ایناخیره
میشم!

مهدی: بیرپایین

تارا: چرا اومدیم اینجا؟

مهدی: پس کجامیخواستیم بریم؟

تارا: اخه چرا خونه ی شما اومدیم؟

مهدی: بیرپایین بچه چقدر حرف میزنی!

تارا: سری تگون میدم از ماشینش میام بیرون
ماشینو میاره داخل

مگه دوباره نمیریم؟

مهدی: کجا؟

تارا: خونه ی عمو!

مهدی: نه باباکی حوصلشوداره

تارا: نمیدونستم کارم درست بودیانه که بامهدی اومده
بودم اینجا؟

خانواده ی مایه جورایی مذهبی بودن و خودمم از

[13:38, 11/12/2022] : سایت اوای خیس part6

از اینکه اینجانتها بامهدی باشم راحت نبودم !
باقدم های بلندش ناچار ا پشت سرش سمت خونه ی دایی
ایناراه میوفتم دروباز میکنه باهم وارد هال میشیم
تارا: مهدی

مهدی: جانم
تارا: اگه کسی بفهمه من وتو اینجا
باصدای خندش باتعجب بهش زل میزنم!
مهدی: یه جوری میگی کسی بفهمه انگار چیشده!؟
ببین تو قبل از اینکه دختر داییم باشی باهام فامیل باشی
عشقمی

تارا: با خجالت سر مومیندازم پایین
مهدی: برام مهم نیست بقیه چی میگن چی فکر میکنن
خوب راحت شدی!؟
تارا: ولی من چی ؟
من راحت نیستم
مهدی: میدونم

تارا: پس چرا اینکارارو میکنی؟
مهدی: مگه چیکار میکنم؟
مگه گناهه ادم با عشقش تنها باشه

تارا: مهدی خواهش میکنم
مهدی: من خواهش میکنم ازم نخواه که دوستت نداشته
باشم

تارا: خانوادت پس چی ؟

اگه دایی یازن دایی بیاد

مهدی: مشکل خودشونه بخوان چه فکری کنن!

فعلا تو چایی بزار تا منم لباسمو عوض کنم

تارا: بارفتنش سمت پله ها ناچار راه اشپزخونه رو پیش
میگیرم

مهدی همیشه همین بود زورگو

باید حرفش به کرسی مینشست و من همیشه کم میاوردم

چایی ساز و روشن میکنم

از داخل کابینت دوتا استکان میزارم رومیز- قندون

شکلاتم میزارم کنارشون با صدای چایی ساز چایی دم

میکنم با حلقه شدن دستای مهدی دورم با عجله

بر میگردم سمتش

تارا: داری چیکار میکنی ؟

مهدی: لبخندی میزنم!

میخوام تمرین عشق کنم

تارا: ولم کن لطفا

مهدی: عشقم

تارا: مهدی

مهدی: جانم

خودتواذیت نکن نفسم

تارا: دستام داشتن از شدت ترس میلرزیدن!

راه فراری نداشتم اونقدری بین خودش و کابینتا قفل

کرده بود که نمیتونستم جم بخورم!

باقرار گرفتن دستش رو شالم با چشمای از حدقه در رفته

بهش خیره میشم!

شالم سرمیخوره روشونه هام

میاد نزدیک

نزدیک و نزدیکتر از شدت ترس واسترس نفس

کشیدنمو از یاد برده بودم!

باقرار گرفتن لباس رو پیشونیم نفسم حبس میشه

دستام مشت میشه مغزم از کار

[11/12/2022 , 13:39] : سایت اوای خیس part7

میوفته

باقرار دادن لباس رو لبام با عصبانیت دستم فرو میارم

توصورتش

مهدی: بابرخورد دست سنگینش توصورتتم تازه به خودم

میام!

باناراحتی به چشمای عصبی و خیشش خیره میشم!

تارا: بروکنار- میخوام برم
اصلا معلومه چه غلطی میکنی؟
مهدی: باگيجی به ریزش اشکاش خیره میشم!
تارا: بهت میگم بروکنار کرشدی؟
ازت متنفرم
مهدی: باتعلل دستامو از دورش باز میکنم
بابیرون شدنش از اشپزخونه تازه میفهمم چه غلطی
کردم!؟
باعجله راه میوفتم دنبالش
مهدی: تارا صبر کن
تارا: بدون توجه بهش شالمو مرتب میکنم
در هالو باز میکنم که باقرار گرفتن دستش روبازوم
شروع میکنم به جیغ زدن
ولم کن
ولم کن عوضی میخوام برم
نمیخوام پیشته باشم
دستمو ول کن
مهدی: باشه عزیزم
باشع معذرت میخوام
بیخش خواهش میکنم
تارا: نمیبخشمت

ولم کن

مهدی: خواهش میکنم اینجوری نرو

بزار حرف بزنیم

معذرت میخوام ازت

ببخش منو-

مهدی: قلبم از شدت گریه هاش اتیش می گرفت

باارامش میکشونمش بغلم

تارا: ولم کن دست نزن بهم

مهدی: باشه اروم باش خواهش میکنم

گریه نکن الهی بمیرم ولی گریه هاتونبینم

تارا: تو بغلش داشتم می لرزیدم

انگار تو سرما و ایستاده بودم

مهدی: اروم باش قربونتشم ببین داری می لرزی

نمیخوام اینجوری ولت کنم بری

نمیخوام این هفته که میرم پادگان بادلخوری ازت دل

بکنم

ببخش منو-

ازت معذرت میخوام

بیابشین رومبل

تارا: خواهش میکنم ولم کن برم

مهدی: ازم نخواه چون نمیتونم

بیابریم و است شومینه روروشن کنم
بعدهرچی خواستی بگو
تارا: دستاشو از دورم باز میکنه بادستای یخ زدم
اشکاموپاک میکنم باقدم های لرزون راه میوفتم سمت
مبلی که کنار شومینه بود
وقتی میشینه کنارم باوحشت ازش دورمیشم
مهدی: بخداکاریت ندارم نترس لطفاازم
تارا: باعجله ازکنارش بلندمیشم میدووم سمت سرویس
بهداشتی تادرو باز میکنم هق میزنم بالامیارم
تارا: چمشده بود؟

من

[13:39, 11/12/2022] : سایت اوای خیس part8
اینقدرام هم دختر مذهبی نبودم درسته خانوادم بودن ولی
خودم نه!؟
مگه چیشده بود؟

چیشده بودمنوبوسیده بوداونم بی اجازه بدون خواست
من

باصدای درسرویس به خودم میام
مهدی: نفس مهدی حالت خوبه
تارا: باصداش بی معطلی قطره ی اشکم سرمیخوره
روگونم

دربازمیشه بدن ورزیدش جلوی درنمایان میشه
مهدی:گریه نکن بمیرم من
تارا:میشه ببریم خونه
مهدی:باشه صورتتو بشور بیا
تارا:بارفتن مهدی ابی به صورتم میزنم از سرویس میام
بیرون
بادیدنش که ناراحت رومبل نشسته بود وایمیستم
میشه بریم؟
مهدی:هرچی فکر میکنم دلم نمیداد اینجوری بزارم بری
صبر کن
تارا:باتعجب بهش خیره میشم!
شماره ی یکیومیگیره میزاره کناره گوشش
مهدی:با اولین بوق برمیداره
الوسلام مامانجان خوبی؟
- سلام پسرم خوبی عزیزم؟
کجایی نمیبینمت؟
مهدی:لبخندی میزنم!
خوبم نیستم فردا باید زود برم پادگان
- بخیر بری پسرم
مهدی:ممنون
راستی مامانجان تارا رو من اوردم بامنه نگرانش نشین

– تاراپیش توا
ای ناقلانگفت بهم

مهدی: میخندم!

من اوردمش نذاشتم بهتون بگه

– باشه پسرم الان که فهمیدم پیش تو اخیالم از بابتش
راحت شد

کاری نداری پسرم؟

مهدی: نه عزیزم خدا حافظ

تارا: باقطع کردن موبایلش با عصبانیت میتویم بهش
این چه کاریه انجام دادی؟

رفتی به زن دایی گفتی من اینجام که چی؟

مهدی: به زن دایی نگفتم به مامان خودت گفتم

تارا: بلندشو منو ببر خونه یا خودم میرم

مهدی: از رومبل بلندمیشم با قدم های شمرده به چشمای
پراز ترسش نزدیک میشم!

نه من میبرمت و نه اجازه میدم خودت بری

تارا: داشت بازم بهم نزدیک میشم

با عجله قدم های تندی به عقب برمیدارم بهتره بگم
میدووم سمت درهال دروباز میکنم باگام های بلندازش
میزنم بیرون

میخواستم از اینجا برم!؟

مهم نبود کجا؟

فقط دیگه نمیخوایستم پیش این مرد زورگو بمونم
در وحیاطوباز میکنم که با

[14:19, 11/12/2022] : سایت او ای خیس part9

خشونت بازوم بین پنخش قفل میشه!

مهدی: کدوم گوری این وقت شب سرتوانداختی میری؟
تارا: ولم کن

بهت ربطی نیست کجامیرم

مهدی: بهتره دیوونه بازی درنیاری وبامن بیایی

تارا: باتونمیا چر اباتوبیام؟

بازوموباوجودمخالفتام میکشه در هالوباز میکنم میریم تو

مهدی: چرا بچه بازی در میاری؟

مگه من چیکار کردم که اینجوری رفتار میکنی؟

تارا: چیکار کردی؟

میخندم!

نمیدونی چیکار کردی نه؟

بی اجازه بهم دست زدی منو

منو

خجالت میکشیدم بگم منوبوسیدی

باصدای نزدیکش که تودوقدمیم بود جیغی از ترس

میکشم که دستشودورم حلقه میکنه!!

مهدی: نگفتی چیکار کردم؟

تارا: ولم کن

مهدی: بگم چیکار کردم؟

تارا: باچشمای گشادشده به چشمای سبز بر اقص خیره
میشم!

انگار اون مهدی ای نبود که میشناختم!؟

مهدی: بوسیدمت اره

خوب مگه چیشده هان؟

من عاشقم خیلی هم دوستت دارم!

ازم میخوایی جلوی خودمو بگیرم اره

تارا: خیلی کثافتی میدونی

مهدی: میخندم!-

میدونم

پشت میکنم بهش از پله هامیرم بالا

تارا: هوایی کجامیری واسه خودت؟

مهدی: لبخندی میزنم پله هارو میرم بالا میخوام

غذا سفارش بدم

بیاتواتاقم

تارا: عمراً

میشینم رومبل نمیدونستم باید چیکار کنم!؟

میدونستم تادلش نخوادانه میزارم برم ونه هیچی

هو اتاریک شده بود هشت شب بود!
با صدای ماشینی که داخل حیاط میشه باچشمای
گشاد شده خیره میمونم!
وایی خدا اینجارو کم داشتیم؟
الان به دایی وزنش چی میگفتم؟
نمیگفتن دختره خونه ی تنهابا پسر مون چیکار داره؟
پاتند میکنم با عجله پله هارو میرم بالا پشت در اتاق مهدی
بدون در زدن وارد اتاقش میشم تا چشمم به بدن برهنش
میوفته جیغ میزنم با عجله پشتمو میکنم بهش که صدای
خندش میپیچه تو اتاق
مهدی: عه چرا پشتتو کردی بهم؟
تارا: لباستو بپوش
مهدی: میخندم!
چیشدتو که نمیخواستی بیایی
تارا: خیلی روعصابی
دایی وزن دایی اومدن توقع داشتی بهشون چی
[11/12/2022 , 14:19] : سایت اوای خیس
part10
بگم؟
میگفتم دایی جون وزن دایی جون شمارفتین منم خونه
رو خالی دیدم اومدم پیش پسر تون!

بازوم باشدت کشیده میشه که باکله فرومیرم تو بغل
مهدی

مهدی: این چه مدل حرف زدنیه؟
قرار نیست کسی بفهمه تو اومدی پیشم
تارا: چی؟

مهدی: بشین اینجامثل یه دختر خوب تا من برم شام
روازدم دربگیرم پیام
تارا: من اینجاچه غلطی بکنم برمگردون خونمون!
دستاشواز دورم باز میکنه

تازه متوجه میشم تا الان من تو بغل برهنش بودم
مهدی: بهت میگم بشین حرف اضافیم نزن
تارا: بالاخر بهش خیره میشم

پیرهنشومیپوشه از اتاق میره بیرون
تارا: چه غلطی کردم اومدم باهاش
مامان یعنی اجازه داده پیش این دیوونه بمونم؟!
بعدازدقایقی بابازشدن دراتاقش به لبخندرو صورتش
بالاخر خیره میشم!

مهدی: اینم شام
تارا: به دایی ایناکه نگفتی من اینجا؟
مهدی: مگه دیوونه شدم
تارا: چپ چپ بهش نگاه میکنم که لبخندش گشادتر میشه

گرسنم بود واسه همین بدون تعارف شروع میکنم به
غذا خوردن اونم مشغول میشه

مهدی: تارا

تارا: بله

مهدی: واقعا از من متنفری؟

تارا: نمیدونم

مهدی: فردا قراره برم تایه هفته نیستم

تارا: اهان

مهدی: دلت واسم تنگ نمیشه؟

تارا: باید جوابتو بدم؟

مهدی: آگه جوابشو نمیخواستم که نمیپرسیدم

تارا: تو فکر کن تنگ میشه

مهدی: لبخندی میزنم

تارا: یوقت یکی نیادتو اتاقت

مهدی: نمیادنگران نباش

تارا: بعد از شام منو میرسونی خونه؟

مهدی: نه

تارا: یعنی چی؟

مهدی: یعنی چی نداره

مامان و بابا پایینن

تارا: الان چجوری برم من؟

مهدی: نری چیزی میشه؟

تارا: نرم وایی نه

مهدی: میخندم!

چرامگه چی میشه؟

تارا: نکنه میخوایی تا صبح اینجانگهم داری؟

مهدی: شاید

تارا: چی؟

مهدی: میخندم!

باباشامتو بخور-

تارا: بعد از شام رو صندلی کنار کامپیوتر مهدی میشینم
مهدی: میدونی این اولین باره که این همه ساعت پیشم
بودی؟

تارا: اهوم

نگاهی به ساعت میندازم ساعت ده شب بود

مهدی:

[11/12/2022 , 14:19] : سایت اوای خیس

part11

خوابت نمیاد؟

تارا: چرا!!؟

مهدی: بخواب خوب

تارا: تواتاق تو

مهدی:اره

تارا:بلندشوبچه پرومنوبرسون خونه

مهدی:حشش نیست

تارا:یعنی چی ؟

بلندشوبهت میگم

باقفل کردن در اتاق باچشمای گشادشده بهش زل میزنم!

مهدی:باقدم های اروم بهش نزدیک میشم

هی خوشم میومداذیتش کنم

تارا:چرا دروقفل کردی هان؟

امشب زده به سرت

مهدی:میخندم!

تارا:باعصبانیت موبایلمو میگیرم تو دستم

صبرکن الان ببین باهات چیکار میکنم؟

شماره ی مامانومیگیرم هنوزبوق نخورده بودکه

ازدستم کشیده میشه

مهدی:به به ،به مامانت زنگ زدی؟!!

تارا:گوشیموبده پسره ی روانی میخوام برم

چرا نمیفهمی؟

مهدی:ازروصندلی کامپیوترم بلندش میکنم همقدم

باخودم میکشونمش سمت تخت

مهدی:بریم بخوابیم امشب خیلی خسته شدم

تارا:چی؟

دیوونه شدی

ولم کن تادادنزد

مهدی:دراز میکشم روتخت دست اونم میکشم که میوفته
توبغلم

مهدی:راحت باش دادبزن

تارا:ولم کن داری چه غلطی میکنی تو

مهدی:میخندم !

گره ی دستامو دورش سفتتر میکنم
بخواب

قراریه هفته نباشم دلم واست تنگ میشه

تارا:بامشت میکوبم روسینش

ولی من اصلا دلتنگت نمیشم !؟

ازین به بعدم نمیخوام ببینمت

مهدی:گونشو میبوسم

ولی بعد ازیه هفته قراره بیشترم ببینمت

تارا:اصلا فکرشم نکن

بابسته شدن چشماش هرکاری میکنم که از بغلش بیام
بیرون نمیتونم

بالاجبار سرمومیزارم روبازوش کم کم چشمام گرم
میشه!

تارا: نمیدونم چقدر از زمان خوابیده بودم که باقرار جسمی
داغی روپیشونیم یه متر میپرم هوا که باچشمای
سبز رنگ مهدی که توچندقدمیه صورتم بود روبه
رو میشم!

مهدی: صبح بخیر عشق مهدی

تارا: هان

با عجله کنارش میزنم بلند میشم

داشتی چیکار میکردی؟

مهدی: میزنم زیر خنده!

بلندبچه برسونت خونتون

تارا: چپکی بهش تولباس سربازیش نگاه میکنم که شدت
خندش بیشتر میشه

تارا: ساعت شیش صبح بود

مهدی: صبحونه میخوری؟

[11/12/2022 , 14:20] : سایت اوای خیس

part12

تارا: نه

مهدی: پس بریم ببرمت خونتون بعدخودم برم

تارا: از ماشین مهدی میام بیرون که خودشم میاد بیرون

مهدی: مراقب خودت باش

تارا: هستم

تو ام

مهدی: کاری نداری باهام ؟

تارا: نه

خدا حافظ

درو مامان باز میکنه میرم تو

تارا: دوروزی گذشته بود

بالاخره دیروز مدرک دیپلمو گرفتم

با صدای سلام کردم زهرا حواسمو میدم بهش

زهرا: سلام خوشگل خانمی خوبی؟

تارا: سلام عزیزم تو خوبی؟

چخبر بالاخره نمر دیمو زهرا خانم اومد خونمون؟

زهرا: بخدا وقت نمیکنم

راستی یه خبر؟

تارا: چیشده نکنه عروسیته

زهرا: نه باباواست یه کار پیدا کردم

تارا: جدی؟

کجا؟

زهرا: ااره

میدونستی که من شرکت آقای مهدوی کار میکنم

قراره توبری شرکت پسر اش خدا رو چه دیدی یکی

از پسر اش عاشقت شد

تارا: برو بابا چه عشقی
همون مهدی واسه هفت پشتم کافیه
زهره: جووونم مهدی خوشتیپه
تارا: میخندم!
زهره: مهدی جونم از سرتم زیاده
تارا: خفه بابا
خلاصه ای از اتفاقات اون شبوباسانسور براش میگم که
هی میخنده!
زهره: به به به
حدس میزدم این اقامه‌دی یه حسی بهت داره
تارا: برو بابا
زهره: از خداتم باشه ها
تارا: چه طرفیم ازش میگیری
زهره: از حق نباید گذشت
تارا: برو بابا راستی چجور شرکتیه که بادیپلم قبول
کرده؟
زهره: منشی شرکت حاملست اونم دوقلو چون عجله ای
شده اینه که به منشی نیاز داشتن منم چون دختر خیلی
خوبیم گفتم یه دوستی دارم که اگه اجازه بدن بگم بیایی
تارا: ممنون
راستی شرکت چیه؟

زهره: شرکت لوازم آرایشی و عطر
دوتا: آقای مهدوی داره چه پسرای
تارا: میخندم!
چرا اینقدر هیز و پسر ندیده شدی مثل اینکه نامزد داری؟
زهره: برو بمیر من همه ی پسرارو به چشم
خواهر برادری میبینم
تارا: اره جون عمت
زهره: شک نکن
تارا: میخندم!
زهره: دوروز دیگه برو شرکت ادرسوبرات میفرستم
تارا: باشه
واقعاً نمیدونم چجوری ازت تشکر کنم
زهره: کاری نکردم که تو مثل خواهر می
تارا: بعد از
[11/12/2022 , 14:20] : سایت اوای خیس
part13
خدا حافظی از زهره ابر گشتم خونه
زهره: دوستم بود اتفاقاً باهم تو کتابخونه اشنا شدیم و از اون
روز به بعد هر روز رفاقتمون بیشتر شد
تارا: آگه مهدی میفهمیدن میخوام تو شرکتی که
دوتا پسر ن کار کنم دیوونه میشد!

هیچ غلطی نمیتونست بکنه!
نگاهی به ادرسی که زهرا فرستاده بودمیندازم.
اقالطفا به این ادرس برین

- چشم خانم
تارا: باتوقف ماشین کرایشو حساب میکنم از ماشین میام
بیرون
نگاهی به ساختمان سفیدرنگ روبه روم میندازم!
همینجا بود

میرم تو اسانسور گوشه موبایلمو بر میدارم تو صفحش
نگاهی به خودم میندازم!
دوتا چشم درست سبزرنگ لبای صورتی پوست گندمی
بینی عروسی از قیافم راضی بودم باتوقف
اسانسور تو طبقه ی چهارم میرم بیرون
گوشیمو میزارم تو کیف دستیم
پشت در قهوه ای رنگ چند لحظه ای می ایستم
تا استرسم کم بشه
یکم حالم بهتر میشه دستگیره رومیکشم پایین
درو باز میکنم
در که باز میشه بایه سالن بزرگ که دیواراش
پراز بلیردو پوستراز لوازم ارایشی و عطر و کرم
بود روبه رومیشم!

باقدم های اروم سمت منشی که پشت کامپیوتر نشسته
بود راه میوفتم!

تارا: سلام روز بخیر-

سرشواز کامپیوتر میاره بالالبخندی میزنه!

- سلام عزیزم خوش اومدی

منشی جدیدین؟.

تارا: لبخندی میزنم!

چه منشیه باادبی بود

بله

- بفرمایید بشینید تا آقای مهدوی هماهنگ کنم

تارا: ممنون-

پشت میکنم بهش باقدم های منظم راه میوفتم سمت

چند دست مبل مشکی و شیک سالن میشینم رو مبل

دوتا اتاق روبه روم بود که دوتا تابلو داشت

نگاهی به اسمای روشن میندازم!

مهندس سورن مهدوی مدیر عامل

مهندس سینا مهدوی معاون

- بفرمایید عزیزم آقای رییس منتظرتونن

تارا: بلندمیشم

وقتی پشت در میرسم چند ضربه به در میزنم با صدای

بفرمایید در و باز میکنم داخل میشم

یه اتاق بزرگی که پنجره ی بزرگی داشت ونمای
بیرون به خوبی دیده میشد!.

نگاهی به مردجوان پشت میزمیندازم!

[11/12/2022 , 14:20] : سایت اوای خیس

part14

تویه نگاه میشدگفت خیلی خوشتیپ بود!

– سلام خوش اومدین

تارا: حواسم جمع میکنم

سلام خیلی ممنون

– بفرمایید بشینید

تارا: چه باادب

رومبل تقریباً روبه روش میشینم

– بفرمایید در خدمتم

تارا: بنده تارا صالحی هستم

– پس تارا خانم شما بید

خیلی خوش اومدین

تارا: با تعجب بهش خیره میشم!

شما منو میشناسید؟

لبخند قشنگی میزنه که زیباترش میکنه

– بله خانم نادری کلی سفارش شمارو کردن

تارا: لبخندی میزنم

- خوب

تارا: بله من هنوز اونقدر تحصیلات ندارم که بتونم
منشی باشم

- صبر کن

اول از همه میخوام اینجا اعتماد به نفست بالا باشه
مشکل تحصیلات نیست

اول باید خود ادم ز رنگ و فنی باشه خوب
من ازتون میخوام از هفته ی بعد اینجا بیاین به مدت
دو هفته شایدم بیشتر به صورت آزمایشی کار کنید تا ببینم
چجوری هستید

تارا: چشم

فقط ساعت کاریتون چه ساعاتیه؟

- ساعت کاری تا هفت هستش ولی چون شماتازه
کار هستید ساعت کاریتون کمتره
فقط این فرمولطفا پر کنید

تارا: با صدای در بعد از دقایقی باز میشه پسر جوونی
میاد داخل

- سلام ببخشد که مزاحم شدم

سورن: سلام بیاتو پسر-

تارا: با تعجب به شباهتشون خیره میشم!

سورن: ایشون منشی جدیدن

– به به تارا خانم خیلی خوش اومدین!

تارا: لبخندی میزنم!

ممنونم

معلوم نبود این زهر اچیا به اینا گفته که اینجوری

منو تحویل میگیرن

– من سینه‌هستم داداش کوچیکه این اقا خوشتیپه

تارا: خوشحالم از دیدنتون

خوب دیگه عرضی ندارین میتونم برم؟

سورن: بله میتونید برید از هفته ی بعد منتظرتون هستیم

تارا: از رومبل بلند میشم

ممنونم بازم از لطفتون خدا حافظ

سورن: خدا نگهدار

تارا

امشب قرار بود بریم خونه ی دایی اینا

فکر کنم مهدی اومده بود

نمیخواستم برم ولی دایی ناراحت میشد چاره ای نبود!

دیگه کم کم باید آماده میشدم

از داخل کمد لباسام

مانتو پسته ای بر اقمو بر میدارم باشلوار جین مشکی

میزارم کنار

[11/12/2022 , 14:21] : سایت اوای خیس
part15

دوش میگیرم لباسمو میپوشم
به چقدر بهم میومد خوشگل شده بودم!
دیوونه شدم رفت خخ!
یه مدادم میکشم توچشام عطر م میزنم تموم وقتی
رسیدیم خونه ی دایی رسیدیم دعامی کردم مهدی نباشه
ولی بود

باصدای دایی نگاهمو میدوزم بهش
دایی: چقدر امشب عزیز دل دایی خوشگل شده
تارا: عه یعنی شبای دیگه زشت بودم؟
همه میخندن!

دایی: من همچین حرفی زدم؟
امشب خاص خوشگل شدی!
تارا: عه خجالتم ندین دایی
صورتمو بادستام میپوشونم که باز همه میخندن!
دایی: دختر دایی صورتتو باز کن ببینمت
تارا: بخدا کاری نکردم فقط یه لباس روشن پوشیدم
همین

زن دایی: عزیزم تو همه جور خوشگلی
تارا: ممنونم

نگاهم لحظه ای چشمای مهدی میوفته برق خاصی
توشون بود که دلمو میلرزوند
مامان و بابا همراه دایی و زنش مشغول صحبت کردن
میشن !

حوصلم سر رفته بود با سنگینه نگاهی نگاهم به نگاه
خیره ی مهدی گیر میکنه !
چرا اینجوری نگام میکرد؟
با بلند شدن یهو ویش با تعجب به نزدیک شدنش زل
میزنم!

مهدی: حوصلت سر نرفته؟

تارا: چی؟

دستشومیارم سمت دستم با چشمای گشاد شده به دستاش
که دستای یخ زدمو میگیره خیره میشم!

داری

داری چیکار میکنی؟

(مهدی)

چقدر دلتنگش شده بودم

انگار سالها بود دور بودم ازش

وقتی دستاشو گرفتم قلبم از شدت هیجان داشت

میزد بیرون

دلتنگ بغل کردنش بودم!

دلم میخواست بازم میتونستم ببوسمش ولی میدونستم
بازم مثل اون شب برخورد میکنه؟!
ازوقتی که دنیاموشناختم عاشق این دختر زیبای روبه
روم شدم!
(تارا)

بافشاردستش رودستم هرچی تلاش میکنم
دستمواز زیردستاش بکشم بیرون نمیزاره؟!
مهدی: بلندشو بریم توحیاط
تارا: چی؟

فکرشم نکن باتودیگه جایی برم
مهدی: بلندشو تا اجازه تواز خانوادت نگرفتم میدونی که
اجازه میدن
تارا: دست بردار نبود باید تکلیفشو امشب مشخص میکردم
باقدم های اروم راه میوفتم سمت حیاط اونم پشت سرم
میاد
به سمت

[11/12/2022 , 14:21] : سایت اوای خیس
part16

صندلی ومیزی که توحیاط بود راه میوفتم میشینم روش
مهدی: دلم واست تنگ شده بود
تارا: باعصبانیت میتویم بهش

مهدی چرا دست از سرم ورنمیداری هان
منظورت از این کار چیه؟
خسته شدم از کارات
چرا؟

باکشیده شدن بازوم خفه میشم باچشمای گشادشده
از ترس بین بازوهاش گیر میکنم!
مهدی: من دوست دارم چرا نمیفهمی
تارا: از این بغل کردنش وحشت داشتم میترسیدم بازم
بخواد ببوستم ولی نباید کم میاوردم؟!
تارا: ولی من دوست ندارم
دستامو میزارم روسینش فشار میدم تا ولم کنه ولی بین
بازوهاش بیشتر فشارم میده!
ولم کن دردم میاد
مهدی: تو مال منی اینو بفهم
میدونی تو این یه هفته من مردم وزنده شدم ازدوریت
فقط شب وروز به فکر ت بودم
تارا: دوست داشتن زوری نمیشه
مهدی: دوست داشتن من متفاوته
تو حق نداری مال کسی جزم باشی!
حق نداری به کسی جزم نگاه کنی!؟

حق نداری به کسی فکر کنی یاqlبت برای کسی جزم
بتپه

تارا: ولم کن بهت میگم
بارامش رهام میکنه ولی نه کامل
ازش میترسیدم خیلیم میترسیدم
بازوم هنوزم توپنجش بود!؟
لباشوکنار گوشم حس میکنم باصدای میلرزم!؟
مهدی: میدونم منوخیلی خوب میشناسی من اینقدری که
خوب ومهربونم همونقدرم میتونم بد اخلاق وخشن
وسگ بشم پس بامن راه بیا
تارا: داشتم میلرزیدم!؟
انگار توسر مابودم!

بازومومیکشه مینشونتم رویاهاش
قفل کرده بودم مغزم از کار افتاده بود!؟
انگار لال شده بودم فقط نظارتگر کاراش بودم!؟
باقرار گرفتن جسم سردی تو گوشم وپیچیدن اهنگی که
میپیچه تو گوشم ودستایی که دورم سفت میشن شدت
لرزیدن بدنم بیشتر از قبل میشه!

♥ راه این گلورومیبندی

♥ کل وقتایی که میخندی

♥ مثل ماه گرفتگی وقتی که چشمتو میبندی

تارا: قطرات اشکم شروع میکنند به ریختن
نفسای داغش کنار گوشم که میخونه حالمو بدتر میکنه
♥ تو گذشته هامو فهمیدی

♥ حالو روزمو خودت دیدی
کلی مهربونی کردی که از
[11/12/2022 , 14:21] : سایت اوای خیس
part17

♥ بامن بودن نترسیدی
♥ جون دلم فقط بادت توو همیشه گِره م
♥ منو از نقطه ی تاریک دلم بیرون بکش چشم خوشگلم
♥ جون دلم بشویه امشبو مهموندلم
♥ راه بیایه بار باقانون دلم
♥ جون دلم

تارا: مهدی خواهش میکنم راحتم بزار
دستاشو تا باز میکنه مثل پرندم ای که از قفس ازاد شده
با عجله از روپاهاش بلند میشم!
که سیم هدفونشبه دکمه ی لباسم گیر میکنه مجبور میشم
و ایستم دستامو میزارم روسیم هدفون تا جداش کنم
زودتر برم

با صدای اهنگ و دستاش که رو دستام قرار میگیره
با وحشت به چشماش خیره میشم!

♥ اون یه گل رز تو دستم داد

♥ میکنم برگاشو رفت یامیاد

♥ دوستش دارم زیاد من دوست دارم زیاد

♥ رنگ چشمت هنوز بهترین رنگه

♥ بی ارایشم هنوز صورتت قشنگه

تارا: میترسیدم از برق چشماش

نگاهموازش میگیرم با جداشتن سیم هدفون تامیام ازش
دور بشم دستش دورم حلقه میشه میچسبم بهش دوباره با
چشمای پراز ترس به چشماش خیره میشم !!

♥ کاش تو من بودی میفهمیدی دلم تنگه

♥ بین عقل و قلب هر روز سرت جنگه

♥ تو مال منی جات وسطه وسط قلبمه

♥ طبیعی نیست عشق به یه نفر این همه

♥ کوتاه بیایا که بریدم از همه

♥ واسه پریدن یه بالم بیتو کمه

مهدی: انگشتمو سمت صورتش میبرم قطره ی

اشکمو بر میدارم میروم سمت لبام میبوسم

گریه نکن بمیرم من

(اهنگ های زیبای میثم ابراهیمی شاخه گل وگردنبند)
تارا: بانزدکی شدن صورتش به صورتم چشمای
خیسمو میبندم دیگه تحمل هیچی نداشتم!؟
باقرار گرفتن لباش رو پیشونیم چشمامو باتعلل باز میکنم
به چشمای بستش خیره میمونم!
دقایقی تو همون حال میمونه تا اینکه ازم جد میشه!
پشت میکنم بهش راه خونه ی دایی رو پیش میگیرم
یه راست میرم سمت سرویس بهداشت
بعد از شستن صورتم میام بیرون
اون شب بعد از اون اتفاق دیگه اون پسر ه ی عوضیه
روانیو ندیدم
تارا

دوروزی بود که کارم تو شرکتو شروع کرده بودم!
کارم زیاد

[11/12/2022 , 14:21] : سایت اوای خیس
part18

سخت نبود بیشتر وقتا سروکارم
با کامپیوتر بود خدارو شکر ر شتم تو دبیرستان کامپیوتر بود
و واسم کار کردن با کامپیوتر سخت نبود
تارا: با صدای زنگ گوشی برش میدارم
بفرمایید!؟

– تارا خانم بی زحمت یه لیوان چایی برام میارین؟

تارا: لبخندی میزنم!

بله حتما

گوشیو میزارم سر جاش

نمیدونم چرا از این دوبرادر خیلی خوشم میومد!

فکرای بد بدنکنین منحرفا خخ

جفتشون پسرای خیلی خوب وبالدبی بودن

از روصندلی بلندمیشم راه میوفتم سمت اشپزخونه ی

کوچولوی سالن دوتالیوان چایی میریزم کنارشم

چندتاشکلات میزارم میرم بیرون

در اتاقشومیزنم

– بفرماتو تارا خانم

تارا: دروباز میکنم میرم تو

نگاهی بهش میندازم طبق معمول لبخندقشنگی رولباش

بود!

– ببخش که تو زحمت انداختمت

تارا: نه بابا این حرفا چیه؟

کاری نکردم که

لیوانو میزارم رومیزش بادوتاشکلات

تارا: بامن کاری ندارید؟

– نه باز ممنون

تارا: لبخندی میزنم!

خواهش میکنم

از اتاقش میزنم بیرون

دودل بودم برای سورن چایی ببرم یانه

دلومیزنم به دریا در اتاقشومیزنم

– بله

تارا: دروباز میکنم با قدم های اروم میرم تو

خسته نباشید

بر اتون چایی اوردم

سورن: تارا خانم عزیز چرا زحمت کشیدین؟

تارا: لبخندی میزنم چایی رو رومیزش میزارم

سورن: چرا واسه خودتون نریختین؟

تارا: بعدا واسه خودم میریزم

سورن: ممنونم ازتون

تارا: خواهش میکنم

بر میگردم تا برم که با صداش صبر میکنم

سورن: کار اچجوری پیش میره؟

سخت که نی [14:22, 11/12/2022] : سایت اوای

خیس part 19

جدید هستن

تارا: سلام خیلی خوشحالم از دیدنتون

لبخندقشنگی میزنه!

- سلام باباجان

تو خوبی؟

تارا خانمی اگه اشتباه نکنم؟

تارا: لبخندی میزنم!

بله درسته

- خیلی خوش اومدی دخترم

تارا: ممنونم

بالاجازه

راهمو کج میکنم تا برم که دوباره توقف میکنم!

چایی میل دارید براتون بیارم؟

- اگه زحمتی نیست برات

تارا: چشم

از اتاق میام بیرون چایی میریزم میبرم تو اتاق میام

بیرون میشینم پشت میز

تارا: تو این طبقه هیچ کس جز دو تا برادر و من نبودن!

اگه مهدی میفهمید وایی؟

بابه یاد آوردن مهدی میرم توفکر

چرا اینجوری شده بود؟

یادمه قبلا هر جایی که میرفتم دعایم کردم مهدی باشه

ولی الان ازش اونقدری میترسم که دعایم نکنم نباشه!

چیشد؟

چرا به اینجار سیدیم؟

از کی اون بهم حس پیدا کرد؟

اخه چرا من که کاری نکردم عاشقم بشه من که همیشه
به چشم یه پسر دایی یه دوست خوب یه برادر دوستش
داشتم!

چرا اینجوری الان ازش میترسم!

سعی میکنم دور بشم ازش

با صدای آقای مهدوی از فکر مهدی میام بیرون

- خیلی خوشحال شدم دیدمت دخترم

امیدوارم که موفق باشی

تارا: لبخندی میزنم به احترامش بلند میشم می ایستم

ممنونم پدر جان

منم خیلی خوشحال شدم دیدمتون

میخوایید برید؟

- اره دخترم خدانگهدار

تارا: خدا حافظ

ساعت پنج بود که بعد از خدا حافظی از سورن برگشتم

خونه

از سرو صداهای اشپزخونه مشخص بود که مهمان

داریم

کفشامو در میارم یه راست میرم سمت اشپزخونه
سلام مامان

- سلام عزیزم

تارا: مهمان داریم؟

- اره دخترم خانواده ی داییت اینا

تارا: وایی خدابازم مهدی

- چیزی شده عزیزم؟

تارا: نه

بالاجازه میرم دست و صورتمو بشورم میام کمک

- برو عزیزم

ازپله هامیرم بالا

بازم مهدی میومد اذیتم میکرد!

چیکار میکردم؟

بایدیه بهونه جور میکرداره

لباسمو عوض میکنم میرم کمک مامان

- به به دختر بابا کمک میکنه

تارا: میخندم!

بهم میاد

[11/12/2022 , 14:22] : سایت اوای خیس

part20

- اره به دختر بابا همه چی میاد

تارا: میخندم!

با صدای زنگ خونه لرزی بدی رو تو بدنم حس میکنم!
چمشده بود چرا از بودن مهدی میترسیدم؟
به خواست مامان راه میوفتم سمت هال
درباز میشه و من خیره میشم به در تا
اول دایی میاد تو و بعد زن دایی بانیدنش یه جوری میشم!
دایی: سلام عزیز دایی بیابغلم
تارا: حواسمو میدم به دایی
بالبخندم یرم بغلش
دایی: خوبی دختر دایی؟
تارا: خوبم شما خوبی؟
موهامو میبوسه از بغلش جدام میکنه
وقتی همه میشینن تو هال از اشپز خونه چایی میریزم
میرم تو هال تعارف میکنم
با صدای بابا گوشام تیز میشن تا بفهمم مهدی میاد یا نه؟
بابا: مهدی جان نیست؟
دایی: نه داداش سروظیفشه
بابا: جاش خالیه
مامان: اره قربون پسرم بشم نیست انگاریه چیزی کمه
دایی: بله دیگه پسر خودمه ها
همه میخندن!

تو چجوری دختر دایی مامانت میگفت داری میری
سرکار؟!

تارا: بله درسته

فعلا که خوبه رییشم خیلی ادم خوبیه!

دایی: جوونه یاپیر

تارا: عه دایی

دایی: شوخی کردم عزیز دل دایی

تارا: تا آخر مهمونی از جام تکون نخوردم

کنار خانوادم بودم!

بعد از رفتن خانواده ی دایی به سمت اتاقم راه میوفتم

تارا

نگاهی به برگه های روبه روم میندازم!

باید همشون نوازمانی که بودم تایپ میکردم!

شروع میکنم به تایپ کردن

با صدای باز شدن دریکی از اتاقان گاهمواز صفحه ی

کامپیوتر میگیرم به سورنی که بالبخند میاد سمتم خیره

میشم!

سورن: به به تارا خانمه مشغول

تارا: میخندم!

دیگه باید کار موجدی بگیرم

سورن: بله صد درصد

راستی فرداشب منزل ما مهمونی ترتیب دادیم و تمام
کارکنای شرکت و شرکت پدرم دعوتن خواستم شما هم
بیایین

تارا: لبخندی میزنم!
بله اگه بتونم حتما

سورن: من یه سرمیرم بیرون سیناهمینجاست
تارا: بله
بفرمایید

سورن: فعلا

تارا: باقدم های اروم راه میوفته سمت اسانسور
از پشت برندازش میکنم

قد بلند چهارشونه کت و شلوار مشکیه

[11/12/2022 , 16:39] : سایت اوای خیس

part21

اسپرت

وارد اسانسور میشه و دیدم خارج میشه!

هنوز دقایقی از رفتن سورن نگذشته بود که در اتاق
سیناباز میشه

سینا: به به

خانم خانما

تارا: لبخندی میزنم که بالبخند صندلی رواز سالن
بر میداره میزاره کنارم میشینه!
سینا: حوصلم سر رفت بس تو اتاقم
چیکار میکنی؟

تارا: هیچی در حال تاییم
سینا: بله

خواهر برادر داری؟

تارا: همونجوری که تایپ میکنم میگم: نه
سینا: من یه خواهر دارم یه داداشم که سورن
تارا: اهان

سینا: نامزدیادوست پسرداری؟

تارا: با سوال یهو ویش میزنم زیر خنده!

سینا: عه چرامیخندی جواب بده!؟

تارا: نه ندارم چطور؟

سینا: فکر کن از رو کنجکاوی

تارا: از دست شما

سینا: اینجوری حرف نزن راحت باش باهام

تارا: چشم

سینا: تو از سوال نداری؟

تارا: خوب

چی بپرسم؟

سینا: دختره ی خنگ
تارا: میخندم!
اخه چی بیرسم؟
سینا: هرچی دوست داری!
تارا: خوب نامزد داری؟
میزنه زیر خنده!
سینا: ناقلارفتی سراصل مطلب
تارا: باخجالت صورتومیبندم که شدت خندش
بیشتر میشه
باصدای سورن جفتمون برمیگردیم سمتش
سورن: به اینجا خبره؟
تاچشمودوردیدین دورهمی گرفتین؟
تارا: نه بخدا اینجوری نیست
بادیدن لبخند رو صورتش با تعجب بهش خیره میشم!
سورن: شوخی کردم
سینا: بابا داشتیم باهم حرف میزدیم
سورن: اهان
منم میتونم تو بحثتون شرکت کنم؟
سینا: بله بفرمایید آقای رییس
تارا: سورنم کنار مون میشینه
سورن: خوب داشتن چی میگفتین؟

سینا:هیچی میخواستم اطلاعات بدم به تارا چون
تارا:لبخندی میزنم!

سینا:خوب جواب سوالت

نه نامزدندارم دوست دخترم ندارم
تارا:بادیدن چشمای گشادشده ی سورن باخجالت
سرمومیندازم پایین که باصدای خنده ی جفتشون
باتعجب بهشون خیره میشم!
بعدازکلی که میخندن سینابلندمیشه!

سینا:من قهوه بیارم پیام
تارا:بارفتن سیناباخجالت مشغول تایپ میشم
سورن:تاراخانم
تارا:بله

سورن :ازم خجالت میکشی؟
تارا:لبخندخجولی میزنم

[11/12/2022 , 16:39] : سایت اوای خیس
part22

راحت باش بامن
تارا:بله

سورن:میشه بدونم چرا این سوالواز سینا پرسیدین؟
تارا:سینابااومدنش نجاتم میده
سینا:بابااول من از طفلک پرسیدم؟

سورن:چی پرسیدی بچه پروو!؟

تارا:سینا میخنده!

سینا:خوب پرسیدم نامزدیادوست پسرداره بعدش این
خانم چیزی نگفت من مجبور ش کردم بپرسه!
سورن:که اینطور-

سینا:اینم قهوه

راستی واسه مهمونی فرداشب میایی؟

تارا:بالبخندبه چشمای مشکیش خیره میشم!
اگه بتونم حتما

سینا:بیایی حتما

تارا:توسکوت قهومو میخورم دوتا برادرم ساکت هستن
باسنگینیه نگاه شخصی نگاهمواز کامپیوتر برمیدارم که
باچشمای مشکیه سورن برمیخورم
بادیدن چشمای خیرش روخودم باعجله نگاهموبه
صفحه ی کامپیوتر میدوزم!

سورن:خوب با اجازه

تارا:بعداز تایپ کردن برگه هابرجشتم خونه

مامان باگوشی صحبت میکرد معلوم نبود راجب کی
حرف میزدن که هی تبریک میگفت!؟

باکنجکاوی لم میدم رومبل به مامان خیره میشم
تامکالمش تموم بشه .

بالاخره بعد از دقایقی خدا حافظی میکنه

تارا: چیشده ماما جون؟

مامان: پسر خالت اشور داماد شده واسه چهارشنبه شنبه
براش مراسم عقد کنون گرفتن

تارا: اشور

چقدر ازش بدم میومد پسره ی هرزه
همیشه با چشماش یه جور ی برندازم میگرد که حال موبهم
میزد

مامان: دخترم میتونی باهامون بیایی؟

تارا: وایی نه ماما اینقدر از این پسره بدم میاد

مامان: عه زشته

تارا: میخندم!

نمیتونم قربونتون بشم اخه تازه یه هفته شده میرم
سرکار اجازه ندارم

مامان: اخه چجوری اینجائتهات بزارم؟

تارا: خانواده ی عمو هم میرن؟

مامان: عموت باز نش میره

مارال خونست بامانداناو همسرش خانواده ی داییم
میرن

تارا: خوبه پس نگران نباش

راستی ماما فرداشب میرم مهمونی

مامان: چچور مهمونی؟

تارا: شرکتی که توشم به مناسبت موفقیت شرکت تموم
کارکنار و دعوت کرده

مامان: خانمم هست؟

تارا: لبخندی به نگرانیه مامان میزنم!

اره

[11/12/2022 , 16:39] : سایت اوای خیس

part23

قربونتون بشم

زهراهم میاد

مامان: خوبه

فقط مراقب خودت خیلی باش و به مردا اعتماد نکن

تارا: چشم

ازپله هامیرم بالاخودم پرت میکنم روتخت

گوشیمو از داخل جیبم برمیدارم

میرم سمت گالری موبایلم

نگاهی به عکسام میندازم!

یادش بخیر پارسال از این خبر انبود بامهدی خوب بودم

دوتایی رفتیم کوه نوردی

یعنی مهدی از کی عاشقم شده!

از کی عذاب کشیده!؟

ای خدابه من چه ؟
مگه من گفتم عاشقم بشه!
بی خیال گوشیمو میزارم روتخت
باید میدیدم واسه فرداشب لباس چی بپوشم
از روتخت بلندمیشم کمد لباسمو باز میکنم نگاهی به
لباسام میندازم!
چی بپوشم ؟
میخندم!

باید به زهرا زنگ میزد
شمارشو میگیرم بادومین بوق جواب میده
زهرا: الو
سلام خوشگل خانم
تارا: لبخندی میزنم!
سلام عزیزم خوبی؟
زهرا: بدنیستم
تو چطوری بادوتا پسر خوشتیپ به کجار سیدی؟
تارا: میخندم!
برو گمشو- اخه به کجار سم؟
زهرا: بابایکیشو نوتور کن-
تارا: میخندم!
دیوونه

زهره را

زهره را: جانم

تارا: فردا شب میایی؟

زهره را: اره عزیزم من نیام مهمونی برگزار همیشه

تارا: لبخندی میزنم!

راستی چجور لباسی بپوشم اخه تو خانوادمو میشناسی

زهره را: اره عزیزم

خانواده ی مهدوی خیلی ازادن ونوع لباس فرقی به
حالشون نمیکنه ولی توچون خانوادت ادمای معتقدی

هستن هرجوری خودت میپسندی لباس بپوش

تارا: میترسم واسه پوششم مسخرم نکنن!

زهره را: غلط میکنن

نه بابا خانواده ی آقای مهدوی رومن خوب میشناسم

خیلی ادمای محترمی هستن نگران نباش

تارا: باشه خیالم راحت شد

زهره را: کاری نداری برم به عشقم برسم؟

تارا: میخندم!

سلام برسون خدا حافظ

گوشیو قطع میکنم

یه مانتو مخمل جیگری رنگ باشلوار جین مخملی

مشکی برمیدارم

خیلی خوشگل بودن
هدیه ی بابا بود و اسه تولدم
میوفتم روتخت
تارا

شب مهمونی از چیزی که فکرشو میکردم زودتر رسید
به خودم توایینه نگاه میکنم
وایی که چه ناز شده بودم
از پله هامیرم

[11/12/2022 , 16:39] : سایت اوای خیس
part24

پایین از خونه میزنم بیرون
نگاهی به ساختمان نقره ای بزرگ میندازم
زنگوفشار میدم میرم تو
باقدم های بلند از حیاط ویلای بزرگ میگذرم وارد سالن
میشم

بادیدن زهرا لبخندی میزنم که دستی برام تگون میدم
به سمتش راه میوفتم

زهرا: وایی چقدر خوشگل شدی؟
تارا: خودتم خوشگلی

– سلام تارا جان خوبی؟

تارا: لبخندی به علی میزنم

علی نامزد زهره را بود خلیلیم پسر گل و ماهی بود!

ممنون علی جان تو خوبی؟

زهره: راستی میدونستی امشب تولد سورن؟

تارا: واقعا؟!

زهره:اره

هیچ کس جز پدر و خواهرش و سینا خبر نداشته

تارا: نه نمیدونستم

نگاهی به اطراف میدازم!

هر چیزی تو مهمونی بوده هر چیزی که

تو فیلمایا داستانادیده بودم

از مشروبات گرفته تا دخترایی با پوشش نامناسب

با صدای سلام کردن دختر و نه ای بر میکردم سمتش

- سلام عزیزم

تارا: سلام

- من خواهر سورن جونم

فکر کنم تارا شما یید

تارا: لبخند غلیظی به صورت قشنگش میزنم!

بله عزیزم خوبی شما ببخشید نشناختم

- نه عزیزم اشکال نداره

تو خوبی

وایی چه نازی خیلی دوست داشتم امشب ببینمت

تارا: لبخندی میزنم!

- وایی ببخشید خودم و معرفی نکردم

ستاره هستم

تارا: اسمتون درست عین خودتون قشنگه

ستاره: وایی عزیز دلم تو خودت خیلی نازی

خیلی خوش اومدی

سینا: سلام تارا جان خوبی؟

تارا: سلام ممنون شما خوبی؟!

سینا: ممنون

خوشحال شدم اومدی

تارا: لبخندی میزنم!

سینا: راستی امشب تولد سورنم هست

تارا: عه جدی

تبریک میگم

تارا: با اومدن سورن صدای تولد و تولد گفتن میپیچه

تو سالن

بالبخدمت بهشون خیره میشم!

نگاه خیرم زوم رو مردی بود که لبخند قشنگی به

صورتش داشت و به بقیه با قدر دانی نگاه میکرد!

تارا

بعد از شام کم کم میخواستم دیگه برگردم خونه که
باسنگینیه نگاهی روخودم نگاهم زوم میشه روسورنی
که خیره بودبهم

دست پاچه میشم ازروصندلی بلندمیشم باقدم های
بلندراه میوفتم سمتش تاتبریک بگم

[11/12/2022 , 16:40] : سایت اوای خیس
part25

میرسم بهش هنوزم نگاه سنگینشو حس میکنم

سلام خیلی تبریک میگم بهتون

سورن: سلام عزیزم

خیلی ممنون

خیلی خوش اومدی

تارا: لبخندی میزنم به چشمای خیرش زل میزنم که دلم
یه جوری میشه!

سورن: امشب خیلی زیباشدی؟!

تارا: وایی که داشت ازم تعریف میکرد؟

داشتم پس میوفتادم

ممنونم

من کم کم رفع زحمت میکنم

سورن: پس هدیم چی؟

تارا: وایی بخدا خبر نداشتم امشب تولدتونه

با صدای خندش سرمو میارم بالا
برای دومین باری بود که خندشومیدیدم!
سورن: میدونم

ولی یه هدیه میخوام ازت
تارا: میخندم!

مثل بچه ها حرف میزد
خوب بزارین فردا درست و حسابی بگردم هدیه ی
مناسب پیدا کنم
سورن: نه

تارا: با تعجب به چشمای براقش که پراز شیطننت
بود خیره میشم!

سورن: فردا که تولدم نیست امروز تولدمه باید امشب بهم
هدیه بدی
تارا: آخه

بادست دراز شدش سمتم با تعجب بهش خیره میشم
سورن: باهام برقص اینوبه عنوان بهترین هدیه ازت
قبول میکنم
تارا: لبخندی میزنم

انگشتاموبین انگشتای بزرگ و مردونش میزارم که
فشاری به دستم وارد میکنه
و دست دیگشودورم حلقه میکنه

دستامو میزاره روشونه هاش

برای اولین بار بود که میخواستم بایه مرد برقصم
باهیجان به چشمای براقش خیره میشم اونم خیره شده
بودبهم

سورن: تارا

تارا: بله

سورن: میدونی اولین بار موبایه دخر میرقصم
تارا: میخندم!

منم اولین بارمه

باخیرگیش به صورتم دلم میریزه

سورن: تارا

تارا: اولین باری بود که اسمموبدون هیچ پسوندی
صدامیزد

بله

سورن: میدونم دوست پسرننداری

ازت میخوام دوست دخترم بشی میشی؟

تارا: چی؟

فشاری به گودیه کمرم وارد میکنه که یه جوری میشم!

سورن: فکر بدی راجبم نکن من ادم بدی نیستم

تو این دو هفته از خانم بودنت با اینکه بچه ای خوشم
اومده

ازت میخوام دوست دخترم باشی تا منو بهتر بشناسی منم
بهتر بشناسمت میخوام باهات واردیه رابطه ی واقعی
بشم

تارا: یعنی چی؟

لبخندی

[11/12/2022 , 16:40] : سایت اوای خیس

part26

میزنه!

سورن: میخوام کنار هم همو بشناسیم

دوست دخترم میشی؟

تارا: الان نمیتونم جواب بدم

اخه خانوادم

سورن: میدونم عزیزم میدونم

خانوادت ادمای معتقدی هستن و من بهشون احترام
میزارم واسه اینکه اذیت نشی هر جور بخوایی کنارم
باش تا منو بشناسی

تارا: باید فکر کنم

سورن: باشه عزیزم

تارا: با اتمام اهنگ ازش جدا میشه

خوب بازم تبریک میگم خوشحال شدم خانوادتو دیدم

لبخندی میزنه !

میخواهی بری؟

تارا:اره چطور؟

سورن:صبر کن میرسونمت

تارا:وایی نه خودم اژانس میگیرم میرم

سورن:اینوقت شب میخوایی تنهائی

برو توحیاط میام

تارا:اخه مهماناتون ناراحت نشن؟

سورن :نمیشن عزیزم برو الان میام

تارا:باشه

بعد از خدا حافظی از خانواده ی سورن وزهرا میرم

توحیاط که بعد از دقایقی سورن میاد

توماشین میشینم راه میوفته

میشه ازتون یه سوال کنم؟

سورن:لازم نیست اینقدر دور باشی ازم خودمونی

حرف بزن

تارا:چشم

سورن:افرین

الان سوالتو پیرس؟

تارا:امشب من مامانتونو ندیدم

سورن:اره

مامان چندساله فوت شده

تارا: وایی خدای من ببخشیدناراحتتون کردم
خدایا مرز تش

سورن: نه عزیزم ناراحت نشدم
تارا: همینجا و ایستین
باتوقف ماشین برمیگردم سمتش
نمیتونم تعارف کنم بیایی خونمون
میخنده!

سورن: میدونم
ولی بهت قول میدم یه روزی برسه که از دستم عاصی
بشی که چرامیام خونتون
تارا: نه بابانمیشم
لبخند قشنگی میزنه!

خیلی ممنونم که رسوندیم کاری نداری؟
سورن: خواهش میکنم

نه عزیزم شبخیر

تارا: شب بخیر

تارا

مامان: خوب دیگه سفارش نکنم

مراقب خودت خیلی باش

درووا سه کسی باز نکن به غریبه ها اعتماد نکن

شبابا دختر ابا خوابی

درارو قفل کن
تارا: وایی مامان باشه مراقبم بزرگشدم مثل اینکه
مامان: قربون دخترم بشم که بزرگ شده
فقط مهدی هم بتونه بهت سرمیزنه
تارا: تو دلم میگم
خدانکنه

مامان: بازم مراقب خودت باش
تارا: چشم
پشت مامان
[11/12/2022 , 16:40] : سایت اوای خیس
part27

باباب میریزم و بعد میام تو
خونه چقدر سوت و کور بود
خداهیج وقت خانواده ی ادموازش نگیره
تارا
ساعت هفت صبح بود که لباس پوشیدم راه افتادم سمت
شرکت
امروز سرم خیلی شلوغ بود وقتی به خودم اومدم ساعت
هفت شب شده بود
وایی خدا؟!!

با عجله و سایل مو جمع میکنم با صدای سورن برمیگردم
سمتش

سورن: دیرت شده؟

تارا: آره خیلی

سورن: صبر کن میرسونمت خودمم میرم
تارا

باتوقف ماشین تازه یادهدیه ای میوفتم که برای تولدش
خریده بودم!

سورن: چیزی شده؟

تارا: آهوم

لبخندی میزنه که دلم میلرزه

سورن: خوب

تارا: از داخل کیفم جعبه ی کوچیک مشکو در میارم

چشمای مشکیه خوشگلش براق میشه سمتم

تارا: این هدیه ی تولدته امروز سرم شلوغ بود الان بهت
میدم

سورن: عزیزم این چه کاریه ؟

همون رقصومن ازت قبول کردم

تارا: ولی من نکردم

بازکن ببین خوشت میاد

سورن: عزیزم

تارا: باهیجان به باز شدن جعبه ی تودستاش خیره میشم
سورن: تارا

تو

تارا: میخندم!

به خوشی دستت کنی

سورن: عزیزم

نمیدونم چی بگم؟

تارا: میشه دستت کنم؟

میخنده!

سورن: اره عزیز دلم چرا که نشه

تارا: دستشو میاره بالا ساعت خوشگل چرمی

روبر میدارم به دست بزرگ مردونش میبندم

سورن: دیگه هرگز همچین کاری نکن!

تارا: چه کاری؟

سورن: هدیه به این گرونی نخر تا چیزی بینمون شکل

نگرفته

تارا: سعی میکنم

سورن: ممنونم ازت

تارا: بابوشش رو دستم دلم هری میریزه به چشماش

خیره میشم!

گرمم بود نمیدونم چرا؟

سورن:تارا

تارا:بله

سورن:به پیشنهادم فکر کردی؟

تارا:اهوم

سورن:خوب

تارا:قبول

سورن:یعنی دوست دخترم میشی؟

تارا:میخندم!

سورن:اینجوری نخنددختره ی دیوونه دلم میریزه

تارا:وایی

بادستم صورتمو از خجالت میپوشونم که صدای خندش

میپیچه تو ماشین

سورن:نکن بچه کار دستت میدم

تارا:با عجله دستامو میارم پایین

پس خدا حافظ

شدت خندش بیشتر میشه

سورن:صبر کن

تارا:بالبخندبه

[11/12/2022 , 16:40] : سایت اوای خیس

part28

چشمای خیشش خیره میشم

بهم نزدیک میشه بادلهره چشمامو میبندم که
باقرار گرفتن لباش رو پیشونیم داغ میشم!
احساس میکردم بهترین حس دنیاست!
انگاری توبهشتم

بوی عطرش ضربان تند قلبش، گرمای بوسش از خودبی
خودم کرده بودمیدونستم یه لحظه دیگه میموندم دیگه
هیچی!؟

باکنار کشیدنش لبخندی میزنم
خدا حافظ

سورن: خدا حافظ

تارا: باعجله دروباز میکنم میرم بیرون
تارا

نگاهی به ساعت میندازم هشت شب بود میشینم رومبل
واسه خودم نوشابه میزارم کنار پیتزاکه با صدای زنگ
خونه باتعجب بلند میشم راه میوفتم سمت در
بله

بازکن

تارا: وایی مهدی

درو باز میکنم

مهدی: سلام عزیزم تنهایی؟

تارا: سلام

نگاهی به لباسش میندازم
بلیز و شلوار تنش بود پس از خنثی شدن او مده بود!
مهدی: نمیخواهی تعارف کنی؟
تارا: چرا بیاتو
با خودم فکر کردم اگه مثل قبل رفتار کنم شاید دست
از سرم ورداره؟!
شاید بفهمه من حسم فقط یه حس دوست و خواهرانست
وارد هال میشیم
کی اومدی؟
مهدی: یه ساعتی میشه
چرا تنهایی؟
تارا: حوصله مزاحم نداشتم
میشینه رومبل
مهدی: منم مزاحم؟
تارا: لبخندی میزنم!
خودت چی فکر میکنی؟
ادای فکر کردن درمیاره
مهدی: فکر میکنم مزاحم نیستم
شام چی داری؟
تارا: پیتزا!
مهدی: دختره ی تنبله چیزی درست نکردی

منم گشمنه

تارا: صبر کن واسه توام درست میکنم

مهدی: خودت پیتر ادرست کردی؟

تارا: اره بهم نمیاد؟!

لبخندی میزنه!

مهدی: نه

تارا: بامشت میزنم روبازوش که میخنده!

اصلا واست درست نمیکنم

مهدی: اشکال نداره سفارش میدم

اصلا معلوم نیست این بهداشتیه یا نه؟

تارا: مهدی میکشمت

بامشت میوفتم به جونش که فقط میخنده!

باحلقه شدن یهو ویش میوفتم روپاش

مهدی: شوخی کردم

تارا: دستموتکیه میدم روشونش تا بلند بشم که فشاری به

گودی کمرم وارد میکنه دردم میاد

تارا: مهدی دردم میاد

مهدی: ببخش قربونت بشم

تارا: با سنگینیه نگاهش به چشماش

[11/12/2022 , 16:41] : سایت اوای خیس

part29

خیره میشم!

مهدی: نفسم

تارا: مهدی

مهدی: جانم

تارا: من خیلی گرسنم

میزنه زیر خنده!

بوسه ای رو گونم میزارم حلقه ی دستشوباز میکنه

از روپاش بلندمیشم میشینم رومبل

تارا: واسه اینکه خیره خیره نگاهم نکنه بحثو عوض

میکنم تا از حال و هوا بیاد بیرون

تارا: خوب اقامهدی از این پیتزای غیر بهداشتی

میخوری؟

میخنده!

مهدی: اره یه تیکه بده تازنگ میزنم

تارا: دیوونه

یه تیکه میزارم تو ظرف میزارم رومیز

نگاهی بهش میندازم معلوم نیست باگوشیش

چیکار میکنه

باپیچیدن اهنگ باچشمای گشادشده به بلندشدن یهو ویش

خیره میشم!

♥ میخوام وقتی میایی بچینم

♥ همه شمعار و دور و برت

♥ در ووا کنیو بریزم یه سبد گل رز و سرت

♥ میرم تو دل هر کسی که ♥ بخواد چشماتو تر بکنه

♥ اینقدر اسمتو داد میزنم گوش دنیارو کر بکنه

تارا: مهدی

مهدی: جونم

تارا: میشه بشینی؟

مهدی: چرا که نشه

(مهدی)

نگاهی به دختر ظریف کنارم میندازم!

باورم نمیشد تو این چند هفته نبودم ر ا مم شده بود!

یعنی با عشقم کنار او مد بود!

اره کنار او مده بود

دلم میخواست امشب فقط برقصم از خوشحالی

تارا

بعد از شام نگاهی به مهدی که مشغول دیدن فوتبال

بودم میندازم!

شب بخیر

مهدی: میخوابی؟

تارا: اره خستم

مهدی:..باشه عزیزم شب خوش

تارا:شب میمونی؟

مهدی:اره توقع داری تنهات بزارم اینجا؟

تارا:سکوت میکنم ازپله هامیرم بالا در اتاقموباز میکنم

باکلیددر اتاقموقفل میکنم

درستش همین بودنبایداعتمادمیکردم!..

مهدی پسره خیلی خوبی بوددرست ولی یه مردبود

وجفتمونم اینجائنها بودیم بااون حسی که میدونستم بهم

داره بایدهمچین کاری میکردم!

صبح طبق هرروزساعت شیش بلندشدم میترسیدم اگه

مهدی منوببینه چی بگم؟

پاورچین پاورچین میرم پایین

بادیدن چشمای بسته ی مهدی رومبل توهاال نفس

راحتی میکشم !

بدون سروصداسمت جاکفشی راه میوفتم کفشامومیپوشم

که

مهدی:تارا خانم بی سروصداکجامیری؟

[11/12/2022 , 16:41] : سایت اوای خیس

part30

تارا:باترس نگاهی به چشمای خواب الودش میندازم!

مهدی:نگفتی؟

تارا: خوب

خوب میدونی چیه؟

من

مهدی: چیشده؟

تارا: میرم سرکار

دقایقی طول میکشه وقتی سکو تشو میبینم باترس
سرمومیارم بالا به چشمای عصبیش خیره میشم!
از رومبل بلند میشه میاد سمتم با وحشت بهش خیره میشم!
دستاشو دو طرفم رودیوار میزاره خم میشه سمتم
اب دهنمو باترس قورت میدم به چشمای عصبیش خیره
میشم!

مهدی: از کی میری سرکار؟

چرا من خبر ندارم هان

تارا: بخدا وقت نشد

مهدی: واسه من بهونه نیار

مگه تو پول لازم داری که میری سرکار هان

دایی خبرداره؟

تارا: اره

مهدی: چجوری اجازه داده بری

تارا: مگه چیشده؟

مهدی: مگه چیشده اره

من بهت اجازه نمیدم دیگه بری

تارا:چی؟

مهدی:گرم که شدی ؟

بروبالا تو اقامت تا کاری دستت ندادم

تارا:ولی

مهدی:بهت میگم بروبالا

تارا:با عجله کفشامو در میارم پله هارو میرم

بالا در اقامتو باز میکنم میرم تو

(مهدی)

اول صبحی سگم کرده بود بدم سگ

ادم متعصبی نبودم ولی روتارا چرا؟

اون بار زشتترین چیزی بود که داشتم

شاید اگه بهم میگفت اجازه میدادم

الان که سر لج بامن افتاده بود منم بدسرش میاوردم؟!؟

بگو چرا ادم شده منو خروبو فکر کنم خانم رام شده

تارا

هو اتاریک شده بود ولی پایین نرفتم حوصله ی بحث

کردن بامهدی رونداشتم

از پنجره به بیرون خیره میشم!

باحلقه شدن دستی دورم جیغ خفیفی از ترس میکشم

مهدی:نترس منم

تارا:کی اومده اینجا که نفهمیده بودم؟

مهدی:قهری؟

تارا:نه مگه بچم؟!

مهدی:اگه حس میکردی بزرگ شدی که تالان

خودتو اینجا حبس نمیکردی!

تارا:سکوت میکنم

هنوزم از پشت تو بغلش بودم

مهدی:لباس بپوش میریم بیرون شام بخوریم

تارا:میل ندارم

مهدی:وقتی میگم بپوش رو حرفم حرف نزن

تارا:میشه ولم کنی؟

دستاشو باز میکنه

مهدی :پایین منتظرم

تارا:بارفتنش عصبانیت مور و پنجره خالی میکنم بامحکم

ترین شکل [22:43, 29/12/2022] : سایت اوای

خیس 31 part

ممکن مبیندم!

لباسمو عوض میکنم پالتو کرم رنگم میپوشم میرم

بیرون

بادیدن مهدی با اخم به لبخند رو صورتش خیره میشم!

مهدی:اخم نکن زشت میشی

تارا: زشت خودتی
میخنده!

مهدی: بریم

تارا: تو ماشین کنارش میشینم
یادش بخیر وقتی مهدی دانشگاه قبول شد این ماشینو دایی
براش هدیه خرید و بعدش او مددنبال من تا خودش مثل
دیوونه ها تو کوچه دور دور کردیم
تارا: نفسمو حسرت وار میدم بیرون که مهدی برمیگرده
سمتم

مهدی: چیزی شده؟

تارا: نه

مهدی: از من ناراحتی؟!

تارا: نمیدونم

دیگه حرفی بینمون ردوبدل نمیشه
باتوقف ماشین نگاهی به رستوران میندازم!
اینجا چرا اومدی؟

مهدی: کجا برم؟!

تارا: خوب میرفتیم از این کافه کوچولو ها
از وناکه قبلا میرفتیم!

نمیدونم چرا البخندی میشینه رولباش

مهدی: بالاخره تو هم یه چیزی از من یادت اومد

تارا: مهدی خواهش میکنم شروع نکن
مهدی: این داستان شروع شده نمیشه که پایانش بدم
بیایین

تارا: داشت دیوونم میکرد!؟
از ماشین میام پایین صبر میکنم ماشینشوقفل کنه
مهدی: بریم

تارا: همقدم باهش راه میوفتم سمت رستوران وقتی
داخل رستوران میشیم
نگاه های حسرت وار دختر و پسر ارو
روی خودم و مهدی حس میکنم!؟
ایناچه میدونستم مارابطمون چجوریه!؟
شاید فکر میکردن دوست پسر دوست دختر یا نامزدیمو کلیم
خوشبخت

پو[22:43, 29/12/2022] : سایت اوای خیس
part32

سفارشای مهدی بر میگردد سمتش
مهدی: لازانیا بادوپرس جوجه ودوغ
- دیگه چیزی میل ندارین؟
مهدی: عزیزم سالادم میخوایی؟
تارا: نه
مهدی: باشه

نه ممنون

تارا: بارفتن گارسون روميکنم به مهدي

مهدي

مهدي: جونم

تارا: دو تا پرس جدي ميخوري؟

مهدي: نه يكي واسه تو خريدم چيه هي ماکارانی

ولا زانيا ميخوري يکم گوشت بخور

تارا: دوست ندارم خوب

مهدي: من ميگم تو ام بايد بگي چشم

تارا: زورگو

بعد از دقايقی با او مدن غذا مشغول ميشيم

او نقدري عجيب و غريب غذا مو خوردم که نفهميدم کی

تموم شد و کی گارسون ميز و تميز کرد.

با صدای سلام کردن شخصی داشتم سکتہ ی ناقصه

روميز نم!!

- سلام تارا ای جان خوبی؟

تارا: وایي خدا اينو کجای دلم بزارم؟

باترس به چشمای اخموی مهدي و بعد به صورت

مهربون سورن خيره ميشم!؟

مهدي: شما؟

سورن: بنده سورن مهدوی هستم رییس شرکته که
تارا جان کار میکنن
افتخارشنایی باچه کسیو دارم؟
تارا: با داشتن اخمای ناجور صورت مهدی داشتم سخته
میکردم!؟
هرآن ممکن بود بگه نازد مه یایه چیزه دیگه واسه همین
مهدی: تارای عزیز
تارا: به حرف میام میپر تو حرفش
مهدی جان پسردایی عزیزم هستن
سورن: خوشبختم از دیدنتون
مهدی: همچنین
تارا: با اون عصبانیت و مشتای فشر دشت مطمئن بودم
اگه لحظه ای دیگه اونجامی موندم مهدی به بادکتک
میگرفتم
خدا رو شکر سورن فکر کنم از قیافم یه چیزایی
فهمید و خدا حافظی کرد
بارفتن اون فاتح موخوندم!
مهدی: بلند شو گمشو بریم خونه
تارا: این چه طرز حرف زدنه؟
مهدی: بهتره دهن تو ببندی اگه برای حفظ ابروم نبودیه
جوری میزدمت که تایه ماه نتونی راه بری

تارا: اصلا من نمیخواهم بیام خونه ی عمو
مهدی: تارا سگم نکن بخداوندی خدا اگه سگ بشم چشم
میبندم رو ابرو و همه چی اینجا وسط رستوران
ابرو تو میبندم

تارا: چشمای خیس منو میبندم نمیخواستم باز اشکم جلوش
در بیاد از رو صندلی بلند میشم راه میوفتم
مگه چیکار [22:44, 29/12/2022] : سایت اوای
خیس part33

چیکار کرده بودم؟

اصلا بهش ربطی نداشت که بخواد اینجوری باهام
رفتار کنه

کل مسیر خونه رو تو سکوت سپری میکنیم ولی از مشت
شدن دستاش و صورت اخموش میفهمم هنوز طوفان
بدی تو خونه منتظرمه

درو که باز میکنه با عجله از ماشینش میام پایین
از پله هامیرم بالا نفسم بالا نمیومد از ترس
کلید اتاقمو با شتاب برمیدارم میزارم توی در تا میام
درو هول بدم مهدی مانع میشه

مهدی: کجا با این عجله بودی حالا

تارا: ازش میترسیدم

تاسر حد میترسیدم!

میاد تو با هر قدم که میاد جلوم من دو قدم میرم عقب

مهدی: که میری کار میکنی اره
اونم شرکتی که رییشش جوونه
تارا: نمیخواستم کم بیارم
تاکی باید میترسیدم؟
خوب مگه چیکار کردم؟
کار میکنم همین
با اسیر شدن بازوم تو مشتش از درجیغ میزنم
وحشیه حیوون ولم کن
مهدی: دستمو میارم بالا باشدت فرو میارم تو صورتش
تارا: باورم نمیشد منوزد
کسی که حرف از دوست داشتتم میزد
مهدی: دیگه قلم پاتو خوردمیکنم بخوایی بری اونجا
تارا: اشکام شروع میکنن به ریختن ولی سکوت نمیکنم
تارا: اصلا هرکاری دلم بخواد انجام میدم اصلا به
تو مربوط نیست
مهدی: عه نه بابا
باشه ببینیم و تعریف کنیم
میدونی چیکار میکنم باباتو که میشناسی منو چقدر دوست
داره میدونی نه؟
تارا: میدونستم قدیه پسر دوستش داشت
مهدی: بهتره با پدرت حرف بزنی اجازه نده بری

تارا: ازت متنفرم

توخیلی

جلم کامل نشده بود که بانشتن لباش رولبام نفسم حبس
میشه شروع میکنه به وحشیانه ترین شکل ممکن به
بوسیدن لبام

اشکام دیگه براش اهمیتی نداشت وقتی من داشتم
تونفرت بهش گریه میکردم اون داشت بالذت ازم
استفاده میکرد!؟

دستامو میارم بالا میزارم سینش چنگ میزنم بهش تاوالم
کنه ولی جاش حلقه ی دستاشوتنگ ترمیکنه
و اینبار لبامو اسیر بین دندوناش میشه!

طمع خونوحس میکنم ازم جدامیشه با پشت دست میکشم
رولبام

مهدی: دیگه هیچ وقت بامن یکی به دونکن
تارا:

[29/12/2022 ,22:44] : سایت اوای خیس

part34

ازت متنفرم

تو عوضی ترین موجودی هستی که دیدم
مهدی: پوزخندی به صورت اشکیش میزنم!
هنوز کجاشو دیدی!؟

ازینم عوضی ترمیتونم بشم

تارا: بابیرون رفتنش میوفتم روتخت
میزنم زیرگریه
ازش متنفر بودم !
نمیدونم کی خوابم برده بود
ساعت دوازده بود که باسر در دیدار شدم
از روتخت بلند میشم میرم جلوی ایینه نگاهی به کبودیه
لبم میندازم که آهم درمیا
کثافت عوضی

دست و صورتو میشورم از پله هامیرم پایین
نگاهی به اطراف میندازم خبری ازش نبود خدا رو شکر
صبحونه میخورم که نگام به برگه ی
کاغذرو میز میوفته نگاهی به متنش میندازم
متن: من رفتم پادگان ولی حواسم بهت هست
یکیو گذاشتم تا حواسش چهارچشمی بهت باشه فقط
خبر بهم برسه رفتی اون شرکت بعد بقیشو تضمین نمیکنم
چه بلایی سرت میارم !

حواس تو جمع کن
مراقب خودت باش

مهدی

تارا: کاغذو با عصبانیت مچاله میکنم پرت میکنم تو سطل
اشغال

عوضی الان واسه من بپا گذاشتی باشه بچرخ تابچرخیم

تارا

مامان اینابرگشته بودن ومن درنبودن مهدی بی خیال
تهدیداش شده بودم میرفتم شرکت
این چندوقت احساس میکنم یکی تعقیبم میکنه ولی مهم
نبود مهم حسی بودکه داشت کم کم به سورن شکل
میگرفت وهرروزبیشترمیشد

تارا: باصدای زنگ پیام گوشی برش میدارم باز میکنم
بادیدن متتش لبخندگشادی میشینه رولبام
متن: سلام عزیزم میتونی بیایی پایین بریم بیرون دلم
واست تنگ شده!

تارا: وایی خدادلش واسه من تنگ شده بود!

الان چجوری میرفتم؟

لباس میپوشم یکمم ارایش میکنم عطر میزنم ازپله
هامیرم پایین بادیدن مامان لبخندی میزنم!

- کجامیری عزیزم؟

تارا: نمیخواستم دروغ بزنم واسه همین

یه سرمیرم بیرون حوصلم سررفته

- قربونت بشم باشه بروزودبیایی ها

تارا: چشم قربونت بشم

گونشو میوسم باعجله از خونه میزنم بیرون
بادیدن ماشین سورن که چندخونه اونورتر ایستاده بود
لبخندی میزنم

[29/12/2022 ,22:44] : سایت اوای خیس
part35

راه میوفتم سمت ماشین و با سرعت میپریم تو ماشین
سورن: سلام خانمی خوبی؟
تارا: سلام

اول بزن بریم بعد احوال پرسه کن
میخنده و من قربون صدقش میرم!
بعد از دقایقی با توقف ماشین به خیابون تقریباً خلوت
و دنج بالبخند بر میگردد سمت سورن که با دقت خیره
شده بهم!

تارا: خوب

سلام سورن جونم تو خوبی
منم خوبم؟

سورن: دورت بگرده سورن جونت دلتنگ شیطونیات
شده بودم!

تارا: میخندم!

دلم میخواست برم بغلش اما غرورم اجازه نمیداد
سورن: میشه یه چیزی بگم؟

تارا:اره

سورن:میشه بغلت کنم

تارا:چشمام برقی از خوشحالی میزنه !

انگار حرف دلمو فهمیده بود

سورن:ناراحتت کردم؟

تارا:نه

سورن:پس بیابغلم

تارا:نگاهی به دستای باز شدش میندازم

و فرو میرم تو بغلش

دستای بزرگش دورم حلقه میکنه سرمو میزارم

روسینش عطرشو باتمام وجود نفس میکشم!

سورن:دلتنگت شده بودم

تارا:لبخندی میزنم خودمو بیشتر تو بغلش فرو میکنم

سورن:توام دلت واسه این آقای دلتنگ ،تنگ شده بود؟!!

تارا:دستامو از دورش رد میکنم دور کمر بزرگ پهنش

سفت میکنم

سورن:پس دلت تنگ شده!

چونشومیزاره روسرم

سورن:دلم نمیخواه ازت جداشم دوست دارم همین

جوری بغلم باشی

تارا:لبخندم پررنگتر میشه چشمامو باارامش میبندم

سورن

سورن:جون دلم

تارا:اينجورى بغلم كردى خوابم داره

صدای خندش ميبچه توماشين

لبخندی ميزنم

سورن:پس بلندشوبيااينجاپيشم بخواب

تارا:باتعجب سرمواز روسينش جدامیکنم که ميخنده!

سورن:چيشدبلندشوبياچه!

تارا:کجا؟

سورن:بيااينجا دستتوبده

تارا:باچشماي گشادشده بهش نگاه میکنم که خندش

بيشتر ميش!

سورن:چرااينجورى نگاه میکنی خوب توبخواب بغلم

منم نگات کنم

دستتوبده

تارا:جانميشم که

سورن:جاميشی بدوبيابهونه نيار

تارا:لبخندی ميزنم!

ازروصندلی ماشين ردميشم ميرم سمت سورن

ميشينم روپهاش

قلبم از اين همه نزديکی داشت ميلرزيد

درست تو بغل سورن

[22:45, 29/12/2022] : سایت اوای خیس

part36

و فرمون ماشین قفل شده بودم
دستشودورم میپچه بادت دیگش گونمونوازش میکنه!
داشتم پس میوفتادم
سورن: عشقم
تارا: بله

سورن: خیلی دوست دارم
تارا: به چشماش خیره میشم چشمای مشکی براقش
در چرخش تو صورتم بود!
میچسبونتم به خودش
فاصلمون کمتر از یه کف دست بود صورتش خم میشم
سمت صورتم
تارا: وایی خدامیخواست منو ببوسه؟!
چشمم خودبه خود بسته میشه باقرار گرفتن لباش رولبام
نفسم حبس میشه
لبامو میبوسه و منو فشار میده به خودش
منم شروع میکنم به بوسیدن لباش
اونقدری دوست داشتم ببوسمش تانفسم بند بیاد!
بارامش به کارش ادامه میده

دستامو میارم بالا دورگردنش حلقه میکنم که کم کم
لبامو باخشونت بیشتری، میبوسه
دوستش داشتم خیلی دوستش داشتم
از کارم پشیمون نبودم
می مردم برای این مرد دوست داشتنی!
وقتی ازم جدامیشه واسه اینکه بهش نگاه نکنم
سرمو میزارم روسینش صدای قلبشو گوش میدم
چقدر تند میزد مثل قلب من
دستای اونم سفت میشه دور کمر باریکم
با صدای قشنگش کنار گوشم داغ میشم
سورن: عشقم ببخش معذرت میخوام
تارا: لبخندی میزنم!
تو سکوت به صدای ضربان قلبش و نفس های تندش
گوش میدم!
تارا: سورن
سورن: جون دلم
تارا: میشه ببریم خونه؟
سورن: چرا اذیتت کردم؟
تارا: نه به مامانم قول دادی زود برگردم
سورن: باشه یکم دیگه هم بغلم بمون بعد میبرمت
تارا: باشه

چشمامو مینددم سرمومیزارم رو قلبش باقرار گرفتن
دستاش رو پهلو هام تابخو دم میاد شروع میکنه به قلقلک
دادنم

تارا: تور و خدا نکن

من بدجور قلقلکیم

صدای خنده ی اونم با صدای خنده ی من پیچیده میشه
توماشین ولی دست از قلقلک دادنم برنمیداره
تور و خدا نکن

از شدت خنده اشکام میریخت

سورن: قربونت بشم من

دوست دارم همیشه برام اینجوری بخندی

تارا: دست میکشه از قلقلک دادنم صورتمو فرو میکنم
تو گودیه گلوش

خیلی اذیت میکنی

سورن: اذیت شدی؟

تارا: همونجوری که

[29/12/2022, 22:45] : سایت اوای خیس

part37

صورتتم تو گودیه گردنش بودمیگم نه

سورن: بهتره ببرمت خونتون کم کم دارم

کنترل مواز دست میدم بعدم مطمئن نیستم چی پیش میاد

تارا: باشه بریم
صبر کن من برم سر جام
دستاشو از دورم باز میکنه از روپاهاش باکمکش بلندمیشم
میرم رو صندلیه ماشین
بعد از دقایقی راه میوفته تو سکوت به خیابون خیره
میشم!
بعد از خدا حافظی ازش بر میگردم خونه
تارا

این روزها زندگی فقط سوزن بود کسی که قلبم
باهر بار دیدنش شروع میکرد به تپیدن!
انگار همه چی فراموش کرده بودم!؟
انگار مهدی اسمی نبود بخواد اذیتم کنه
با صدای پیام گوشیم بالبخندمتنشو میخونم!
متن: سلام خانمیه خونم خوبی
امروز ستاره بانو میاد دیدنت
تارا: لبخندی میزنم!
ستاره وایی چقدر دوستش داشتم این دختر و
با عجله میپرسم پایین یکم به خودم میرسم با صدای زنگ
خونه بادو میرسم پایین درو باز میکنم
ستاره: سلام عزیز دلم خوبی؟
تارا: سلام خوشگل خانم تو خوبی

بیابغلم کلی دلم برات تنگ شده!
میخنده!

مثل بچه هامیپره بغلم
تارا:باهم واروخونه میشیم
باصدای مامان که میپرسه کیه ستاره روتعارف میکنم
بشینه رومبل

تارا:مامان جان دوستمه نمیایی شما؟
- چرا عزیزم الان میام
ستاره:حسابی امروز خوشگل شدی!
اینم واسه تو

تارا:لبخندی میزنم!
نگاهی به جعبه ی قرمز رنگ شکلات تودستش
میندازم!

وایی عزیزم چرا زحمت کشیدی
ستاره:کاری نکردم که
تارا:بااومدن مامان ستاره به احترامش بلندمیشه
ستاره:سلام خاله جان خوبین شما؟
- سلام دخترقشنگم ممنون

تو خوبی؟
ستاره:ممنون
ستاره هستم

– ماشالله درست عین سمت ستاره میمونی-
تارا: ازرومبل بلندمیشم میرم سمت اشپزخونه سه لیوان
اب میوه میریزم میرم تو هال
بفرمایید

ستاره: ممنون عزیزم

تارا: خواهش میکنم

– بالاجازه من بلندمیشم شما دختر ابا هم باشین
ستاره: این چه حرفیه خاله جون بفرمایید بشینید
تارا: ااره مامان جان کجامیخوایی
[22:45, 29/12/2022] : سایت اوای خیس
part38

بری؟

– قربون دختری قشنگم بشم
من یه سرمیرم خونه ی همسایه شما دختر امشغول
باشین

ستاره: زودی برگردین تامن هستم
تارا: مامان لبخندی میزنه!

– حتما دخترم منم ازهم صحبت شدن با دختر معدبی مثل
تو لذت میبرم حتما میام
تارا: بارفتن مامان برمیگردم کنار ستاره
ستاره: چخبر اخانمی؟

تارا: سلامتی

تو چخبر

ستاره: هیچی

اینجوری که بوش میاد اقا سور نمون بددلش گیرته

تارا: میخندم!

ستاره: کوفت جای خجالت کشیدننه؟!

تارا: عه خوب چیکار کنم؟

ستاره: شوخی کردم عزیزم

میدونی وقتی نامزدم اومد خاستگاریم چیکار کردم؟

تارا: تو نامزد داری؟

خیلی هنوز بچه ای

ستاره: من بچم چشم سفید

تارا: میزنم زیر خنده!

ستاره: بابا ۲۱ سالمه

تارا: جدی بهت اصلا نمیاد من گفتم ۱۸ هستی

ستاره: نه بابا

خوب داشتم میگفتم

من و حامد چند سالیه بود که تو دانشگاه باهم اشنا شدیم

و همو خیلی دوست داشتیم !

میدونی وقتی خانوادش اومدن خدارو شکر خیلی ادمای

خوبی بودن؟!

منم با پروویی به مادر شوهرم گفتم من پسر تو میخوام

تارا: میخندم!

واقعاً گفتی؟

ستاره: آره

طفلک مادر شوهرم تو شوک موند که چه عروس

پروویی داره

بعد گفت وقتی پسر میخوادت پس مال تو

تارا: وایی چه خوب

یه لحظه الان میام

بلند میشم از داخل یخچال میوه برمیدارم میخورم میزارم

تو جامیوه ای کریستالی بادو تا ظرف و چاقو میبرم تو هال

ستاره: ماشاءالله عروس ماهم خانمیه برای خودش

تارا: میخندم!

ستاره: ببین چه خواهر شوهر خوبی داری هی ازت

تعریف میکنه

تارا: فداتشم

ستاره: من اینقدر دوست دارم خیلی به دلم نشستی

کلا به دل خانوادمون نشستی!

میدونی سورن قبلاً به دختر محل سگم نمیداشت ولی

تو و دوست داره اولین باره که میبینم با او مدن اسمت

لبخند میزنه یا چشمش برق میزنه؟!

تارا: تو دلم قنداب میشد
ستاره: راستی قبل اینکه یادم بره فردا حتماً
سربیا خونمون

تارا: چرا؟

ستاره: دختره ی خنگ

تارا: میخندم!

[29/12/2022 ,22:46] : سایت اوای خیس

part39

عه چرا؟

ستاره: فکر میکنی من چرا اومدم؟

تارا: خوب چون دوستی و اومدی منو ببینی

ستاره: ایش نه اینکه خیلی ازت خوشم میاد

تارا: میزنم زیر خنده که خودشم میخنده!

ستاره: بابا این اقا سورن دیوونم کرد فرستادتم که تو هم

به بهونه من بیایی ببینت

تارا: از دست سورن

اخه تو شرکت که همومیبینیم

ستاره: وایی دیوونم کردی خوب فردا که اومدی

از خودش پرس

تارا: میخندم!

ستاره: راستی سینهام کلی سفارش کرد که بگم بیایی

تارا: اینجوری که بوش میادکنه برام نقشه دارین؟!

ستاره: دلت میخوادکتک بخوری؟

تارا: لبخندی میزنم!

نه بابا

ستاره: خوبه

میدونی دست بزنم خیلی خوبه

یه بار حامدوزدم دستش تایه هفته کبودشد

تارا: جدی؟

پس حسابی خشنی

لبخندقشنگی که شباهت زیادی به لبخندسورن داشت

میزنه!

ستاره: اره پس مراقب خودت باش

تارا: باشه

لطفامیوه بخور

ستاره: چه زودم که ازم ترسیدی؟!

تارا: بایدم ازت ترسید

ستاره: دیگه چخبر

ام یه سوال بپرسم؟

تارا: اره

لبخندی که میزنه باشک بهش خیره میشم!

ستاره: خوب تاحالا باداداش سورن قرار عاشقانه
داشتی؟

تارا: میخندم!

ستاره: بگولطفا

تارا: اره

ستاره: آخ جون

کجا؟

تارا: میخندم!

توماشین

ستاره: چرا توماشین؟

تارا: خوب بایدزودبرمیگشتم خونه

ستاره: خوبه پس

تارا: اره

ستاره: یه سوالایی هست توسرم امانمیپرسم خیلی

شیطونین؟

تارا: از دست تو

ستاره: ولی وقتی اومدی خونمون ازت میپرسم

اولین قرار عاشقانه ی من وحامدقبل ازنامزدیمون پشت

محوطه ی دانشگاه بودبعدمیدونی چیشد؟

تارا: چیشد؟

ستاره: داشت گونمو میبوسید

تارا: به به

میخنده!

ستاره: اره بعد یکی از دانشجو ها دیدمون گذاشت کف دست مدیر دانشکده اونجا که رفتیم میدونی داشتم سخته میکردم!

حامد نجاتمون داد وقتی میخواستن اخراجمون کنن حامد گفت نامزدمه

تارا: میخندم!

بعد

ستاره: اره بعد خواستن ثابت کنیم چون نمیشد ثابت کرد میدونی به سینا

[29/12/2022 ,22:46] : سایت اوای خیس

part40

زنگ زدم اون خیلی داداش خوب و پایه ای سورنم خوبه ولی اگه به اون زنگ میزد حسابم میرسید! اخر سینا و مد کلیم خندید و منو حامد تهدید کرد که دیگه غلط اضافی نکنیم!؟

داشتم جلوی سینا از خجالت میمردم وقتی گفتن این دو تا رو در حال بوسیدن گرفتن!

تارا: وایی

ستاره: اره

خداروشکر نجاتمون دادولی حساب
حامدورسید و حامد قول داد بعد از تر ممون بیاد خاستگاری
واومد

تارا: چه داستان جالبی
ستاره: ااره

دیگه بعد از اون روز دیگه به غلط کردن افتادم
قرار بزارم
تارا: میخندم!

تو ام حسابی دختر شیطونی بودی؟!
ستاره: هنوز کجاشو دیدی

خوب دیگه من کم کم رفع زحمت میکنم
تارا: کاش واسه شام میموندی؟

ستاره: نه عزیزم میرم خونه کلی درس دارم
راستی از طرف من به مامانت سلام برسون
تارا: صبر کن خوب مامان بیاد بعد
ستاره: باشه

تارا: بعد از او مدن مامان ستاره یکم موند کلیم به مامان
سفارش کرد که فردا اجازه بده برم خونشون
- تارا جان

تارا: بله مامان جونم

- این ستاره خانمواز کجای پیدا کردی؟

ماشالله چقدر خانم و معدبه کاش پسر میداشتم عروسم
میشد

تارا: میخندم!

مامان خانم نامزد داره

- خوشبخت بشه

خوب نگفتی از کجامیشناسیش

تارا: ابجیه رییس شرکتمونه

- که اینطور خیلی دختر خوبیه!

تارا: اره خیلی خوبه

(تارا)

این چندوقت تعطیلات بودو شرکتم بسته

واسه همین خونه بودم

نگاهی به خودم توایینه میندازم!

حسابی خوشگل شده بودم

یه مانتو طوسی باشلوار مشکی شال مشکی یه رژ

صورتی یه مدادم کشیده بودم توچشمام

بقول ستاره که چند دقیقه قبل بهم پیام داده بودباین متن
که

سلام عزیزم حسابی خوشگل کن میخوام عکس العمل

سورن جونمو ببینم

تارا: چه شیطون بود

یکم عطر م میزنم

میرم بیرون

مامان جان کاری بامن نداری؟

راستی بابا کجاست؟

— سرکاره

نه عزیزم مراقب خودت باش به ستاره هم سلام

برسون

تارا: چشم

از خونه میزنم بیرون

باژانس

[29/12/2022 ,22:46] : سایت اوای خیس

part41

مسیر خوشنویسی می کنم

بابا معاون شرکت آهن و فلز بود کم میشد تو خونه دیدش

تارا: نمیدونم چقدر توراه بودم که باتوقف ماشین

بعد از کرایه ازش بیرون میام

لبخندی میزنم یاد اولین دفعه ای که او مدم اینجا تولد

سورن بود!

زنگوفشار میدم که بعد از دقایقی با صدای ستاره میخندم!

ستاره: سلام خوشگل کردی او مدی؟

تارا: آره

ستاره: پس بیاتو

تارا: میخندم !

درو باز میکنه قدم میزارم تو

نگاهی کلی به حیاط بزرگ ویلا میدازم!

خیلی بزرگ بود

یه تاب که سمت چپ بود واستخری که کلا به یه سمت
دیگش

اون شب ندیده بودم

در سالن که باز میکنم فرو میرم تو بغل ستاره

ستاره: سلام عزیزم خوبی؟

وایی خوش اومدی!

تارا: لبخندی میزنم ازش جدا میشم

سلام

ممنون تو خوبی؟

ستاره: آره که خوبم بیاتو-

تارا: باهم وارد سالن بزرگ میشیم رومبل کرم رنگ

میشینم

ستاره: بازم خوش اومدی

وایی که چه خوشگل شدی !

فقط باید عکس العمل اقا سورنوببینم

تارا: چرا؟

ستاره: دوست دارم وقتی تورو با این همه خوشگلی
میبینم چیکار میکنه؟

تارا: میخندم!

اقاحامد وقتی تورو با این خوشگلی و شیطونی میبینم
چیکار میکنه؟

میزنه زیر خنده!

ستاره: میدونی چیکار میکنه؟

تارا: نه چیکار؟!!

ستاره: اول که چشماش ستاره بارون میشه بعدشم
دستمومیگیره میگه بدوبریم یه جای خلوت که دوتایی
باشیم یه کارایی کنیم

تارا: وایی خدا از دست تو

میخنده!

ستاره: با صورت خندون بهش خیره میشم!

چی دوست داری برات بیارم؟

چایی و قهوه و کیک و ابمیوه و یامیوه

تارا: هرکومتو دوست داری

ستاره: باشه پس به انتخاب خودم میارم

تارا: بابلند شدن تارا انگاهی به سالن میندازم یه تابلوی
بزرگ عکس خانوادگیشون رو دیوار بود!

اقای مهدوی کناریه خانم زیبا حدس میزدم خانمش باشه
و سورن سینا و دختر کوچولویی که حدس میزدم ستارست
تابلوی قشنگی بود

با صدای سلام کردن شخصی از رومبل بلندمیشم بادیدن
اقای مهدوی لبخندی

[29/12/2022 ,22:46] : سایت اوای خیس
part42

میزنم

- سلام دخترم

تارا: سلام باباجان

خوبین شما؟

لبخندی میزنه !.

- خوبم باباجان بشین چراسرپاموندی

خیلی خوشحالم کردی اومدی اینجا

تارا: لبخندی میزنم!

با اومدن ستاره اقای مهدوی هم کنار مون میشینه

ستاره: سلام بابایی کی اومدی؟

- سلام دختر قشنگم همین الان

ستاره: خوش اومدی

- ممنون عزیز بابا

ستاره: صبر کنید برای شما هم قهوه بیارم

– نه عزیزم من میخوام یم استراحت کنم
بالجازه

تارا: لبخندی میزنم
کنار مون نمیمونید باباجان
– برمیگردم دخترم فقط خستم استراحت کنم میاد زود که
نمیری؟

ستاره: الان که تارا خانم اومده نمیزارم زود بره
– خوبه پس تا من پیام بمون

تارا: چشم
بارفتن آقای مهدوی ستاره داشت راجب مامانش
صحبت میکرد که وقتی کوچیک بوده فوت شده و پدرش
به تنهایی بچه هاشو بزرگ کرده که با صدای سلام
کردن دوباره به سینایی که بالبخندوار همیشه خیره
میشم!

لبخندی میشینه رولبام
به احترامش از روجام بلند میشم
سینا: به به

سلام تارا خانم گل خوبی؟
تارا: سلام

ممنون تو خوبی؟
میاد جلو

چشمام گشاد همیشه وقتی منو میکشه بغلش
دستاشو دورم حلقه میکنه بغل محکمی میکنه
وبعد میکشه عقب

سینا: چخبرا خانم؟

تارا: از شوک میام بیرون

سلامتی

اینبار نوبت کسی بود که من وستاره منتظر عکس
العملش بودیم

سورن: سلام

تارا: سلام

با خجالت زیر چشمی به چشمای براق شدش خیره
میشم!

لحظه ای به لبخند شیطان ستاره زل میزنم و بعد به
سورن خیره میشم!

باقدم های اروم میاد سمتم

داشتم سخته میکردم!؟

وایی خدا این برادر میخواست چیکار کنه؟

تابه خودم پیام فرمیرم تو بغلش

وقتی سرمو میزارم رو سینهش و عطرشونفس میکشم تازه

حس میکنم چقدر دلتنگش بودم!

صدای ارومشو کنار گوشم میشنوم؟!!

سورن: خیلی خوشگل و خوردنی شدی

تارا: لبخندی میزنم!

از هم جدا میشیم

چهار نفریمون کنار هم میشینیم

کم کم داشتم زیر نگاه های سورن و

[29/12/2022 ,22:47] : سایت اوای خیس

part43

ستاره ذوب میشدم که با صدای سینانجات پیدامیکنم؟
سینا: وایی باباچشمای هیزتونوبردارین از روی طفلک
یه ساعته زوم کردین روش

تارا: همزمان هممون میزنیم زیر خنده!

سورن خجالت زده سرشومیندازه پایین ومنم که
از خجالت داشتم اب میشدم

سینا: خوب چخبرا؟

این چندوقت تعطیلاته کلی تنبل شدیم
ستاره: اره حسابی

سینا: چخبرا چیکارا کردین شما؟

ستاره: اول خودت بگو ببینم پسر

سینا: من خوب هیچی اینقدر پسره خوبیم

نه سورن

تارا: سورن لبخندی میزنه!

سورن:اره

(مهدی)

خیلی خسته بودم

اینقدری خسته و کم خواب بودم که چشمام از شدت بی خوابی میسوخت!؟

امروز چندمین هفته ای بود که سر خدمت بودم و چون از همه ی مرخصی هام استفاده کرده بودم دیگه اجازه نداشتم برم خونه.

با این حال وقتایی که یاداون شب واون بوسه که رولباش نشوندم میوفتم لبخندی مینشونه رولبام ولی یه لحظه وقتی یادم میاد که باوجود تهدیدام بازم تارداشت میرفت شرکت اون پسره تا مرز جنون میرم!

بهش گفته بودم

اره گفته بودم برامنه

تنش ولباش لمس کردنش برامن بود!؟

گفتم حق نداره بخواد قلبش وفکرش واسه کسی جزم باشه اما با چیزایی که شنیدم ترس از دست دادنش دیوونم میکرد!؟

(تارا)

نگاهی به چندمین قفسه ی پراز کتاب میندازم !
باحلقه شدن دستای سورن دورم لبخندی میزنم!

سورن:عشقم

تارا:بله

سورن:ازت معذرت میخوام

تارا:توبغلش برمیگردم طرفش به چشمای مهر بونش
خیره میشم!

چرا معذرت میخوایی؟

مگه چیکار کردی؟

لبخندقشنگی میزنه دقیق میشم بهش

چشمای مشکیه بر اقاش بینیه کشیدش لبای قلو ه ای
تقریباصورتی پوست گندمیش موهای مشکیش خیلی
جذابش کرده بود!

سورن:واسه اون روز تو ماشین

ببخش که بخاطر من اذیت شدی

ببخش پارو عقایدت گذاشتی و من بوسیدمت

تارا:لبخندی میزنم!

خدای من این مردیه فرشته بود

سورن:منو میبخشی؟

تارا:باارامش دستامو از دور کمرپهنش

[29/12/2022 ,22:47] : سایت اوای خیس

part44

حلقه میکنم اونقدری بزرگ بود که دستام تانصفه
میشد بغلش کرد.

سرمومیزارم روسینش

سورن: اونقدری کوچولو هستی که نمیتونی تموم
تتموبغل کنی

تارا: همونجوری که توبغلش بودم میخندم!

سورن: و تو اینقدر کوچولو و بغلی هستی که توبغل بزرگ
من گم میشی

تارا: ازت ناراحت نیستم

میدونی توبهترین مردی هستی که تا الان شناختم
سورن: خودت پس چی؟

تارا: دستامو از دورش باز میکنم

این همه کتابو خوندی؟

سورن: ای ناقلا خوب بلدی بحثو عوض کنی ها

تارا: لبخندی میزنم!

دستشو دورشونم حلقه میکنه چونشومیزارم روسرم

سورن: اره عمرم

همشونو خوندم

تارا: رمان چی رمانم میخونی؟

سورن: اره عزیز دلم بیا اینور بریم بهت نشون بدم

تارا: با تعجب به قفسه ی پراز رمان خیره میشم!

وایی چقدر رمان

سورن: یکیشونو انتخاب کن

تارا: چرا؟

سورن: تو بردار انتخاب کن بهت می‌گم

تارا: باشه

از بغلش جدا می‌شم به تک تک اسمای رمانانگاه می‌کنم

افسونگر، عشق و گناه، بادیگارد از دواج اجباری

بقیشون انگلیسی و فرانسوی بودن

از بینشون از دواج اجباریوبر میدارم

خوب اینوبر داشتم

سورن: بدش من

تارا: کتابو میدم دستش باتعجب بهش خیره می‌شم!

یه چیزایی توش مینویسه بعد می‌گیره سمت

سورن: این یه هدیه ی کوچیک به خاص ترین شخص

زندگیم

تارا: وایی میدیش به من اخه

سورن: گفتم هدیست پس بردار

تارا: لبخندی می‌زنم کتابو می‌گیرم تو دستم صفحه ی

اولشوباز می‌کنم متنی که سورن [22:47],

[29/12/2022]: سایت اوای خیس part45

صدای بابا باعجله کفشامو در میارم میدووم تو هال

وایی که چقدر دلتنگش بودم بادیدنم لبخندی می‌زنه

و مشغول صحبت کردن باگوشی میشه!

کنارش رومبل میشینم گونشومیوسم که اشاره میکنه
صبرکنم

تارا: یواشکی میخندم!

دوباره کارموتکرار میکنم که دست بزرگشودورم سفت
میکنه

تارا: لبامومیزارم کنارگوشش میگم!

بابایی باکی حرف میزنی؟

خندش گرفته ولی جاش اخم میکنه!؟

کنجکاو میشم گوشمومیزارم کنارگوشی که چشمم
گشادمیشه

بابا: بله

حتما در خدمت هستیم

قدمتون رو چشمم

تارا: بابای سورن بود

وقتی باباگوشیوقطع میکنه دست میکنه تومو هام

همشونوبهم میریزه

بابا: دختره ی وروجک هی میگم اروم بگیرشیطونی
میکنه

تارا: عه چرامنوها موبهم ریختی؟

دستاموباز میکنم باباروبغل میکنم

حسابی دلتنگتون شده بودم

بابا: قربون دختر شیطونم بشم
تارا: بوسه ای رومو هام میزاره
فضولیم گل کرده بودم میخواستم بفهمم بابای سورن بوده
یا نه؟

بابا

بابا: جانم

تارا: باکی حرف میزدی شیطون؟
میزنه زیر خنده!

بابا: بگم بهت به مامانت که نمیگی؟
تارا: نه قول میدم

بابا: بادوست دخترم

تارا: وایی بابا

میخنده!

صبر کن به مامان بگم حسابتو برسه
بابا: صبر کن و روجک شوخی کردم

تارا: گونشو میبوسم

میدونم

خوب نگفتی کی بود؟

بابا: بیه خاستگار محترم

تارا: واسه کی؟

بابا: واسه من

تارا: عه بابا

بابا: کوفت بابا هی خنگ بازی در نیار

تارا: میخندم!

خوب

بابا: جای خجالت کشیدننه؟!

تارا: میزنم زیر خنده!

خوب تو پدر می نباید که ازت خجالت بکشم

بابا: نقش که میتونی بازی کنی

تارا: چشم نقشم بازی میکنم

سرمو با خنده میندازم پایین با انگشتم بازی میکنم که

صدای خنده ی بابام پیچه تو هال

صدای مامانم بلند میشه

- تارا خانم باز چیکار میکنی؟

بابا: خانم بیایین دختر تو ببین

تارا: عه مگه چیکار کردم؟

مامانم میاد

- جانم

بابا: بیا اینجا واسه دختر خانمت خاستگار

[29/12/2022 ,22:47] : سایت اوای خیس

part46

قرار بیا دجای اینکه خجالت بکشه میپرسه کیه؟

تارا: مامانم میزنه زیر خنده!

مامان: دختره ی بی حیا

جای خجالت کشیدنته

تارا: ریز ریز میخندم!

بابا: میدونم این دختره میمیره از فضولی

اقای مهدوی رومیشناسی دختر؟

تارا: بله

بابا: چشمم روشن

تارا: میخندم!

بابا: خوب رییس شرکتمونه

بابا: اهان که اینطور-

بله داشتم میگفتم اقای مهدوی زنگ زد واسه دوشب

دیگه بیان خاستگاری برای پسرش

مامان: چرا خانمش زنگ نزده تو این چنین موضوعا

اول باید خانما حرف بزنن!؟

تارا: بابانگاهی بهم میندازه!

بابا: خوب بگودختر خانم چرا؟

تارا: بابای منم حسابی شیطون شده بود

تارا: اخه میدونین چیه مامانشون فوت شده

مامان: خدای من خدایا مرزتش

خوب بگو چور خانواده ای هستن؟

تارا: داستام منم شده بود عین داستا ن ستاره فقط اون به
مادر شوهرش گفت پسر تو میخوام منم که دارم به
خانوادم اطلاعات کامل راجب خاستگارم میدم!
لبخندی میزنم!

خوب ستاره رویادته مامان
مامان: اره مگه میشه دختر به اون خوبی روازیادبیرم
تارا: لبخندم پررنگتر میشه
خوب ستاره دختره آقای مهدویه
دوتا پسر داره سورن و سینا
بابا: به به خانم خانما اطلاعات کامل داره
تارا: میخندم که بابا خودشم میخنده!
بابا: خوب ادامش اقادامادکدومشه؟
تارا:

سورن

اجازه دادین بیان؟

بابا: اره

تارا: وایی

بابا: چیشداقاسورن پسر خوبی نیست مگه؟

تارا: چرا پسره خوبیه؟

بابامیزنه زیر خنده مامانم که هی چشم غره میاد با عجله
میدووم سمت پله ها وقتی میرسم به اتاقم دلم میخواست
از خوشحالی جیغ بزنم ولی نمیشد

خوشحال بودم خیلی زیاد

ولی به نظرم همه چی داشت خیلی زود پیش میرفت
موبایلمو بر میدارم واسه سورن پیام میفرستم
سلام عزیزم خوبی

میفرستم

هنوز چند دقیقه نگذشته بود که جوابشو میفرسته

سورن: سلام عمرم خوبی؟

چخبر چیکار میکنی؟

تارا: هیچی خونم او مدم استراحت کنم

سورن: راستی یه چیزی

[29/12/2022 ,22:47] : سایت اوای خیس

part47

تارا: خودمو میزنم به بیخبری؟

چی؟

میفرسته

سورن: بابام واسه پدرت زنگ زد

تارا: میخندم!

میفرستم

چرا؟

میفرسته

سورن: اجازه بگیریم خانمم بشی

تارا: میفرستم چی

شوخی میکنی؟

سورن: نه جدی

تارا: خیلی زود نیست؟

سورن: نه دیرم هست دوست دارم برای خودم بشی

اونم خیلی زود

تارا: آیی قربون این مردبشم

وقتی میبینم هیچی نمیفرستم بازم پیام میاد

سورن: عشقم ناراحت شدی؟

تارا: طفلک نمیدونست تو دلم از خوشحالی غوغاست

میفرستم

نه

سورن: خوبه

دو شب دیگه میایم خونتون

تارا: میفرستم

قدمتون رو چشمام

میفرسته

سورن: بوس میزارم رو چشمای خوشگل

تارا: بیه چیزی بگم؟

سورن: آره

تارا: لبخندی میزنم برات میفرستم دوست دارم بایه قلب کنارش

دقایقی بعد پیامش میاد

سورن: من دوست ندارم میدونی چرا؟

تارا: تعجب میکنم!

منو دوست نداشت نکنه

با صدای دوباره پیام گوشیم سریع بازش میکنم

سورن: دوست ندارم چون عاشقتم چون عمر می

تارا: لبخند گل گشادی میشینه رولبام

این روزا چه لبخندای گشادی میزدی؟!

خخ

خدایا ممنونم که سورنو آوردی تون زندگی

اون دوروز انگار چون منتظرش بودم برام اندازه ی

دو سال گذشت

نگاه اخر موبه خودم تو ایینه میندازم!

به که چه خوشگل شده بودم بامانتو نباتی وشال سفید

وشلوار جین سفیدم مثل عروسکا

امشب شبی که قراره عشقم بیاد!

خودمونیمایچه زود عشقم شد

میخندم!

دیوونه شدم رفت

ازپله هابا قدم های اروم و خانمانه میام پایین که وسط
راه پام گیر میکنه باکله فرومیرم تویه جای گرم وقتی
سرمومیارم بالاباچشمای خندون بابا روبه رومیشم!
چیه فکرکردین افتادن بغل سورن نه بابا ازین
شانساندارم که
بابا: به به

به دخترما خانم بودنم نمیاد

تارا: میزنم زیر خنده!

مثل اینکه داشتم خانم بودنو امتحان میکردم
باباهم میخنده!

لبامو میزارم رو گوشش میکشم عقب
خوب آقای خوشتیپ چطور شدم؟

یه دور میچرخم

بابا: عالی

[29/12/2022 , 22:48] : سایت اوای خیس

part48

شدی عشق خودمی

تارا: با صدای مامان میخندم!

مامان: پس من چیتم؟

بابا: تو که زندگیمی
تارا: جوون چه عشقوانه
باصدای زنگ خونه استرس میگیرم که باحرف بابا
دوباره میخندم واسترسم ازبین میره!
بابا: هی خانم خانماسعی کن خوب رفتارکنی یه وقت
کله پانشی بغل پسر مردم
تارا: عه بابا
این روز خیلی شیطون شدی ناqlا
بابا: به من میگی وروجک
مامان: بریددرو باز کنید بنده خداها پشت درن
تارا: خوب یکم بزارین منتظر بمونن نگو هولیم
بابا میخنده و در جوابم میگه؟!
بابا: نه اینکه هول نیستی
تارا: عه بابا
جفتشون میخنده!
بالاخره بابا درو باز میکنه
اول از همه آقای مهدوی میاد داخل
لبخندی میزنم سلام میکنم
- سلام دختر قشنگم خوبی باباجان؟
تارا: ممنونم خیلی خوش اومدین

تارا: بعد سینا میاد با چشمای شیطونش نگاه براقی بهم
میندازه که خندم میگیره!

سینا: سلام عروس خانم کوچولو خوبی؟
تارا: ریز میخندم!

ممنونم تو خوبی خیلی خوش اومدی؟
سینا: ممنونم کوچولو خانم

تارا: بادیدن ستاره وپسری که حدس میزنم نامزدشه
لبخندی میزنم و سلام میکنم

ستاره: وایی سلام خوشگل خانم خوبی؟
چه خوشگل شدی؟

— سلام تارا خانم

تارا: نگاهی به حامد میندازم جواب سلامشومیدم
خیلی خوش اومدین بفرمایید داخل

تارا: نگاهم لحظه ای روسورن باکت و شلوار مشکیش
که بالبخند میاد سمتم خیره میمونه اونم خیره شده بود بهم
وقتی بهم نزدیک میشه طوری که بقیه نشنونن
اول سلام میکنه

سورن: سلام عمر سورن
امشب قصد جونمو کردی؟
تارا: وایی خدا نکنه چرا؟

سورن: این همه ناناز و خوردنی به فکر دل بی صاحب
منم هستی

تارا: یواشکی میخنده!

سورن: کوجولو خانم پس خوشت میاد اذیتم کنی؟

تارا: نه بخدادوست ندارم اذیتت کنم

سورن: میدونی- اگه جاش میبود حسابی- میبوسیدمت

تارا: با خجالت سر مومیندازم پایین که با صدای بابا که

سورن نورا هنمایی میکنه با عجله میرم تو آشپزخونه

طبق

[29/12/2022 ,22:48] : سایت اوای خیس

part49

رسم چایی میریزم میبرم تو هال تعارف میکنم

و بعد نگاهی به اطراف میندازم!

جای خالی نبود فقط کنار سینا جای خالی بود که

با صدای سینا بخندی میزنم!

سینا: تارا جان بیا اینجاشین عزیزم

تارا: با قدم های اروم میرم سمتش کنارش رومبل

میشینم!

نگاهی به ستاره میندازم که برام بوس میفرسته

بزرگترها باهم مشغول صحبت کردن

سینا: چخبر اروس خانم؟

تارا:هیچی سلامتی

سینا:امشب حسابی دل این ادم عاشقو بردی؟

تارا:چرا؟

سینا:بین چجوری داره نگات میکنه کم مونده بیادوسط
دستتو بکشه و

تارا:ریزمیخندم!

از دست تو اخه این چه فکراییه که میکنی؟

سینا:خوب ببینش چجوری نگاه میکنه

تارا:نگاهی به سورن میندازم

نگاهش پاک و خالص از عشق بود

سینا:خوب

تارا:خوب نگاهش به این قشنگی

سینا:ای کلک پس توام عاشقشی میخواستم سردر بیارم

تارا:یواشکی میخندم!

با صدای ستاره نگاهش میکنم

کلا مبلایه جوری چیده شده بودن که ماجوونایه سمت

بودیم و پدر و مادرایه سمت

ستاره:شما دوتاهی درگوشی غیبت کیو میکنین میخندین؟

سورن:والا حرص منو در آوردین

سینا:ایش ادمای حسود

تارا:ریزمیخندم!

سینا: چیه خوب یه حرفا و نصیحتای خواهر برادران
کردم همین

سورن: اره جون عمت

سینا: جون خودت عمه ندارم خاله چرا

تارا: همه باهم میخندیم!

یه لحظه پدر و مادر ابهمون نگاه میکنن و بعد مشغول
میشن

سینا: خوب الان میرم سر اصل مطلب

تارا: حامدم به حرف میاد

حامد: خدابهت سورن جون رحم کنه اصل مطلب

سینا جان چیه؟

سینا: خوب اقا پسر بهت اعتماد کنم که تارا جونم دوست
داری؟

سورن: چشمم روشن

از کی تا حالا تارا جون من شده جون تو

تارا: همه میخندن!

سینا: باشه ادم حسود مال خودت

تارا: با صدای آقای مهدوی همه نگاهشون بهش خیره

میمونه!؟

- خوب غرض از مزاحمت میدونین که خدمت رسیدم
برای خاستگاری

بنده سالهاست که به تنهایی بچه هامو بزرگ کردم
سورن جان

[29/12/2022 ,22:48] : سایت اوای خیس
part50

فرزند بزرگ منه که مثل یه کوه رو پای خودش ایستاده
و دوتا شرکتو با کمک سینا جان فرزند دیگم اداره میکنه!
از زمانی که تارا جان تو شرکت اومدن یه تغییراتی
تو سورن جان مایجاد شده و کم کم به این نتیجه رسیدم
که دلشوباخته و بالاخره خودشم اعتراف کرد والان
اومدم اینجاناتاراجانو بر اش خاستگاری کنم!؟
بابا: خیلی خوش اومدین

قبل از هر چیزی مهم جوونا هستن چون اونامیخوان یه
عمر کنار هم زندگی کنن و بنده ازتون درخواست دارم
بزاریدیکم ماباهم صحبت کنیم و بعد تصمیممونو میگیریم
- بله کاملاً درست

تارا: آقای مهدوی ادرس خونه و شرکتشم به باباداد
و بعد از کلی حرف زدن رفتن
با صدای بابا از آشپزخونه میام بیرون کنارش میشینم
بله بابا

مامانم میاد
بابا: اینجوری که پیداست خانواده ی بسیار محترمی
بودن

مامان: بله با اینکه به تنهایی بچه هارو بزرگ کرده
بودولی خیلی معدبن
بابا: چند روز دیگه دربارشون تحقیق میکنم و بعد ببینم چی
میشه

راستی تارا جان بابا خودت نظرت چیه؟
تارا: خوب

سورن خیلی پسره خوبیه
از همه نظر

بابا: پس دوستش داری؟
تارا: میخندم!

بابا: برو دختره ی وروجک تو اناقت
تارا: میخندم!

با عجله میرم بالا

ولی با صدای مامان و بابا متوقف میشم!
مامان: اقا سلمان جدی میخوایی تارا رو بدیم؟
بابا: چطور؟

مامان: اخه نمیشناسیمشون
من دوست داشتم تارا جانو بدیم به مهدی
تارا: وایی خدا مهدی

با صدای بابا بخندی میزنم!
بابا: هر چی خیر شه انشاالله

این خانواده که بسیار محترم بودن
تحقیق میکنم ببینم چی میشه واگه خدا قسمت کنه
هر جاسر نوشتش باشه میریم
مامان: بله درست

تارا: نفس راحتی میکشم میوفتم روتخت که چشمام گرم
میشه

صبح طبق معمول لباس میپوشم یکم خوشگل میکنم
بعد از خوردن صبحانه از خونه میزنم بیرون که با صدای
بوق ماشینی با تعجب به ماشین سورن خیره میشم!
از ماشین میاد بیرون که با قدم های تند راه میوفتم
[29/12/2022, 22:48] : سایت اوای خیس

part51

سمت ماشینش نمیخواستم همسایه ها ببیننم سورن: سلام
عشقم

تارا: سلام عزیزم خوبی؟
صبح به این زودی اینجا چیکار میکنی؟
سورن: او مدم دنبال تو
تارا: چرا چیزی شده؟
سورن: نه

تارا: لبخندی میزنم!
پس بشین بریم تا از همسایه های فضولمون ندیدنمون

سورن: باشه بریم

تارا: میشینم توماشین سورنم میشینه راه میوفته

سورن: حالت خوبه؟

تارا: اره تو خوبی؟

سورن: اهوم

دیشب درست ندیدمت الان اومدم ببرمت بیرون

تارا: مگه شرکت نمیریم؟

سورن: چرا اول میریم میچرخیم بعد

صبحونه خوردی؟

تارا: اره

سورن: پس بریم من یه صبحونه بخورم حرفم بزنیم

تارا: باشه

توسکوت به رانندگیش خیره میشم!

باتوقف ماشین نگاهی به رستوران روبه روم میندازم!

سورن: بیاعزیزم پایین

تارا: از ماشین میام پایین باهم همقدم راه میریم

صندلیو میکشه برام عقب میشینم روش

تارا: ممنون

لبخندی میزنه خودش میشینه بعد از سفارش دادن کلی

مخلفات باقرار گرفتن دستای گرمش رودستام که

رومیز بود بهش خیره میشم!

سورن: دیشب نتونستم درست و حسابی ببینمت
دلم و است تنگ شده بود
تارا: لبخندی میزنم
نگاهم لحظه ای به ساعتی که هدیم بود زوم میشه که
لبخندگشادی میزنم!
پس براش مهم بودم که هدیم هنوزم دستش بود
انگار متوجه نگاهم میشه
سورن: این هدیه برام خیلی مهمه چون خاصترین
شخص زندگیم بهم داد
تارا: میدونی سورن تو خیلی خوبی
تو این مدت کم نمیدونم من چجوری حسم اینقدر بهت
قوی شده
سورن: منم همینطور
قبل از تو من گنداخلاقترین پسر کره ی زمین بودم
تارا: میخندم!
جدی؟
سورن: اره
یعنی هر روز پاچه ی یکیو میگرفتم به خصوص دخترا
تارا: وایی چه بداخلاق
سورن: اهوم

ولی کم کم با او مدن تویه جوری شدم دلم لرزید زنگ
خطر قلبم به صدا در اومد
تارا: لبخندی میزنم!
دستام همونجوری که تو دستاش بودن به چشماش خیره
میشم شروع میکنم به خوندن
تارا

♥ وجود تو دلیل عاشقمی

[29/12/2022 ,22:49] : سایت اوای خیس
part52

♥ چشای تو تمام زندگیمه

♥ تو رو بگیرنت ازم میمیرم

♥ نباشی حال و روز من وخیمه

سورن: الهی من دورت بگردم که حالت وخیمه
تارا: خدا نکنه

با بلند شدن یهویی اوم وسط رستوران با چشمای
گشاد شده بهش خیره میشم!

لبخندی میزنه شروع میکنه به خوندن

سورن

♥ من گرفتار مومجنون ولیلای منی

تارا: میخندم!

همه ی ادمایی که اونجا بودن داشتن بالبخندبهمون نگاه
میکردن و سورن بازم میخونه

سورن

♥تو همان لحظه ی شیرین تورو یای منی

♥تو باشیرین زبانیست مرا عاشقترم کن

♥تو هنرمندی و جادوگر چشمان منی

تارا: و اشش بوس میفرستم که صدای دست و سوت زدن
ادما بلند میشه و لبخند سورن بیشتر

سورن

♥تو قرار و نفس عشق و دل و جان منی

♥بیقرارت شدم من بی بال و پرم کن

تارا: با قدم هایی که سمتم برمیداره باتعجب بهش خیره
میشم !

دستموتو دستاش قرار میده بلندم میکنه!

نکنه میخواست برقصه؟

دستامو میزاره روش دستای خودشم رو پهلوهام
قرار میگیره

صدای دست زدنا ی جمعیت میپیچه تو گوشم

یه روزی فکرشم نمیکردم تو رستوران وسط این همه
ادم بخوام با عشقم برقصم

شروع میکنه به خوندن و اروم باهم رقصیدن

باتاریک شدن فضای رستوران لبخندم گشادتر میشه
سورن: از سوپرایزم خوششت اومد؟
تارا: اره عاشقشم

سورن

♥ جز تمنای تونیست وایی دگر در دل من وایی به حال
منه عاشق

♥ بردن دل هنر توست و منم در به درت وایی به حال
من عاشق

♥ تو که بی نقصیو- من پروانه وار دور سرت میگردم
صبر و قرارم

♥ من که دیووانه و مست عطر گیسوی توام
جز تو دگریاری ندارم

تارا: باروشن شدن فضای رستوران از هم جدا میشیم که
صدای سوت و جیغ و دست زدن رستورانو منفجر میکنه
از خوشحالی اشک تو چشمام جمع میشه وقتی دستای
قوی سورن انگشتامو قفل میکنه اولین قطره ی اشکم
سر میخوره رو گونم که بی توجه به جمعیت بانوک
انگشتش اشکامو پاک میکنه!

با صدای خوندن جمعیت تو اوج اشکام میخندم!
همشون باهم

[29/12/2022 ,22:49] : سایت اوای خیس
part53

میخونن و دست میزنن

♥ من گرفتار مومجنون ولیلای منی

♥ تو همان لحظه ی شیرین توروای منی

♥ تو باشیرین زبانت مرا عاشقترم کن

♥ تو هنرمندی و جادوگر چشمان منی ♥ تو قرار و نفس

عشق و دل و جان منی

♥ بیقرارت شدم من بی بال و پرم کن

تارا: ممنونم ازت خیلی ازت ممنونم

با صدای تبریک گفتن ادمای رستوران میخندم!

فکر میکنن تازه عروس و دامادیم سورنم میخنده

سورن: بهترینست بدو ویم بریم از اینجا؟

تارا: آره بدو بریم

از رومیز کیفموبر میدارم تا از رستوران خارج بشیم که

با صدای گارسون صبر میکنیم

– لطفا صبر کن رییس رستوران باهات کار داره؟!

تارا: وایی نکنه بخوان بگیرنمون؟

– لطفا از این سمت

تارا: وایی اگه بگیرنمون چی؟

سورن: نترس من هستم عزیزم

تارا: لبخندی میزنم

انگشتاموبین، انگشتای بزرگش قفل میکنم باهم همقدم
میشیم از سمت راه روی کوچیکی میگذریم پشت در
نگاهی به پسر جوونی که گارسون بود میندازیم

- لطفاً بفرمایید داخل

تارا: سورن در میز نه با صدای مردونه ای که می‌گه

بفرمایید تو وارد اتاق میشیم

نگاهی به سورن میندازم که لبخندی ستم میزنه دلگرم
میشم از بودنش

با صدای مردی که پشتش بهمون بود وبه کلی مانیتور-

تو اتاق نگاه میکرد میشینیم رومبل

- بفرمایید لطفاً بشینید

تارا: بر میگرده سمتون

یه پسر جوون بود میخور دبیست و پنج سالش باشه

- خیلی خوش اومدین به رستوران من

تارا: با صدای در اتاق در باز میشه همون گارسون با سه

تافنجون که نمیدونم محتویاتش چیه و کیک

میاد تو میز ارتشون رومیز و بعد میره!

- ببخشید که ترسو ندمتون

اینارو میل کنید

این نسکافه وکیک هدیه ای از سمت رستوران تازه
تاسیس من هستش
بنده محسن نعمتی هستم
وامسال سال دومی هستش که من این رستورانو تاسیس
کردم
وشماچندمین زوجی بودین که از ش خوشم اومدوبرای
مسابقه انتخاب کردم
سورن:خوشبختم اقای نعمتی
میشه بفرماییدچه مسابقه ای؟
_ بله

[29/12/2022 ,22:49] : سایت اوای خیس
part54

حتما

من از این اتاق زوج هاروزیر نظر میگیرم
شماروا از زمانی که داخل شدین زیر نظر داشتم از اینکه
اینقدر همودوست داشتین خوشم اومدوبعدباون حرکت
رمانتیک بیشتر خوشم اومداینشده که خواستم بیاین
اگر مایل هستین تومسابقه شرکت کنیدو!؟
مسابقه بین زوج های جوون که چقدر از هم شناخت
دارن
از شناخت رفتاری گرفته تاغذای موردعلاقه وهمه چی

سورن: چه جالب

- بله این شماره ی منه

لطفانسکافتونومیل کنیدتاسردنشه

تارا:نگاهی به سورن میندازم لبخندی میزنه سمتم

- وهمچین جایزه مسابقمون یه خونه به اسم زوجین

میشه باتمام وسایل منزل

تارا:یکم ازنسکافه داغ مزه میکنم

- ادرس وپیجم داخل ایستاهست دوست داشتین ببینید

تارا:بالاخره همراه سورن ازاتاقش میاییم بیرون که

باصدای خانمی متوقف میشم!

- دخترم

تارا:به زن مسن وزیبایی که صدام میزنه خیره میشم!

بامنید؟

- بله عزیزم میخواستم بگم رفتین خونه حتما واسه

خودت وهمسرت اسفنددودکن چشم نخورید

تارا:لبخندی میزنم!

چشم حتما خداحافظ

وقتی میشینم توماشین کنارسورن میزنم زیرخنده!

سورن:خوش گذشت بهتا

تارا:اره خیلی

ممنونم ازت

سورن: قابل عشق منداشت

راستی نظرت راجب مسابقه چیه؟

تارا: ماکه هموز یاد نمیشناسید باید خیلی خوب بشناسیم
تابع شرکت کنیم

سورن: دوست داری شرکت کنیم؟

تارا: آگه تو بخوایی آره

سورن: قربونت بشم

بیانزدیک

تارا: بهش نزدیک میشم که لباسور و گونم میزاره بوسه
ای میزنم میره عقب

(تارا)

بعد از یه هفته بابا امشب قرار خاستگاری دوباره گذاشته
بودم اونم به خواست آقای مهدوی
نگاهی به لباسم میندازم!

امشب با سلیقه ی سورن لباس پوشیده بودم
یه لباس خوشگل مجلسی نه اونقدری مجلسی یه لباس
نقره ای دکلمه مثل لباسای عروسکابود
شالمم به خواست اون یه گل درست کرده بودم
روم و هام بود

خیلی خوشگل شده بودم با صدای در اناقم

[29/12/2022 ,22:49] : سایت اوای خیس
part55

برمیگردم سمت در
تارا:وایی زهر اجونم
زهر ا:جوون چه خوردنی
تارا:اه دختره ی چندش
میزنه زیر خنده
هموبغل میکنیم
زهر ا:سلام عروس خانم
خیلی خوشگل شدی
تارا:سلام
ممنونم عزیزم
خوبی؟
زهر ا:اره خوب خوبم
دیدی گفتم یکیشونو تورکن
تارا:اره تور کردم
راستی علی هم اومده؟
زهر ا:اره باباخه جایی که من باشم همیشه علی هم
هست
بیابریم پایین خانواده ی شوهرت اومدن
تارا:میخندم!

هنوشوهرم نشده
یکم استرس دارم
زهرا: نداشته باش بیاباهم بریم
دستتوبده به من باهم بریم
تارا: دستمومیزارم تودستش باهم از اتاقم خارج میشیم
ازپله هامیاییم پایین
وقتی تو هال میرسم سلام میکنم که یه لحظه همه ی
نگاه ها زوم میشه روم از خجالت اب میشم!
بالاخره ستاره نجاتم میده
ستاره: سلام عروس خانم عروسک بیاخوشگلم
بیابشین
تارا: بالبخندکنار ستاره میشینم
بادیدن سورن بغل دستم لبخندی بهش میزنم!
سورن: سلام عروسک خوشگلم خوبی؟
تارا: سلام
خوبم تو خوبی؟
سورن: اره عزیزم
تارا: باقرار گرفتن دستای سورن رودستام به تعجب
بهش خیره میشم!
بدون توجه به بقیه دستمو همونجوری که تودستاشه
روپاش قفل میکنه

با صدای سینا میخندم!
سینا: هی سورن خان اینجا خانواده نشسته
تارا: همه میخندن!
سورن: مشکلی نیست همه از خودمون
(مهدی)

نه

نه امکان نداشت
چطور ممکن بود هنوزیه ماه شده بود که من این جام
چطوری اخه؟
چجوری اخه

پدرتارایعنی اینقدر بی غیرت شده!؟
وایی خداداشتم از عصبانیت خون خودمو میخوردم!؟
چجوری اجازه دادن تارا نفس من
کسی که برامن بودبایه پسر دیگه صیغه کنه
نه امکان نداشت

من میمردم اگه مال من نمیشد
میمردم

(تارا)

یه هفته ای از اون شب گذشت
به پیشنهاد آقای مهدوی بینمون یه صیغه ی حریمیت یه
ماهه خونده شد تا همو بهتر بشناسیم و هم راحت باشیم

باحلقه شدن دستای سورن دورم با عجله
نگاهمواز پنجره اتاقش

[22:49, 29/12/2022] : سایت اوای خیس
part56

برمیگردونم

تارا: چیکار میکنی دیوونه الان یکی میاد؟!!

سورن: نه نمیاد

تارا: میخندم !

به چشمای شیطون مشکیش خیره میشم!

سورن: دلم هوس کرده

تارا: هوس چی؟

سورن: هوس بوسیدن

تارا: اینجا

سورن: اره

تارا: خوب بزار بریم بعد

سورن: نه الان دلم میخواد بعد از دلم میره

تارا: میخندم!

که دستامو تو دستاش قفل میکنه میچسبونتم به پنجره

لباشو میزاره رولبام

چشمام خودبه خود بسته میشه باهاش همراه میشم

میوسممش

نمیدونم چقدر از زمان همومیوسیم باکنار کشیدنش به

چشمای بر اقاش خیره میشم

سورن: خیلی خوشمزه بودی

بازم میخوام

ولی نه اینجا

تارا: تابخودم میام تو هوا معلق میشم جیغ خفیفی میکشم

وایی خداولم کن

داری چیکار میکنی؟

صدای خندش میاد

میزارتم رومبل خودشم روبدم خم میشه

سورن: اونجا اذیت میشدی واین بوسم طولانیه اوردمت

اینجا

تارا: میخندم!..

خیلی پرویی

بامشت میزنم روسینش که دستامو بین دستاش قفل

میکنه

تارا: نمیخوام منوبوسی مثل اینکه سرکاریم

سورن: سخت نگیر عشقم

تارا: بانزدیک شدنش به صورتم صورتموبه سمت چپ

وراست تگون میدم که میخنده!

سورن: پس میخوایی اذیتم کنی باشه

تارا: باقرار گرفتن دستش رودکمه ی مانتوم چشمام
گشادمیشه با اسیر شدن لبام بین لبای داغش تازه میفهمم
گولم زده

شروع میکنم به دست وپازدن
ولی اون به بوسیدنم ادامه میده اخر سر منم دست
از تلاش برمیدارم میبوسمش
اونقدری طولانی همومیبوسیم که با گاز ریزی که رولیم
میزاره از روم بلند میشه
میشینم رومبل میوفتم به جوشش تاجون داشتم میزنمش
تارا: منو گول میزنی اره
میکشمت!

سورن: خوب چیه نمیذاشتی خانم
تارا: میخندم

روموهام بوسه میزاره
سورن: خیلی دوست دارم کوچولوی منی
تارا: منم دوست دارم
خوشحالم کنار می

تارا: با صدای در افاق یکم از سورن فاصله میگیرم
درباز میشه سینا میاد تو
سینا: حیف چه صحنه های رمانتیکی رواز دست دادم
تارا:

[29/12/2022 ,22:50] : سایت اوای خیس
part57

ریز میخندم!

باقدم های تند میاد سمتمون دستمو میکشه چشمام
گشاد همیشه

سینا: بزن بریم
تارا: کجا؟

سینا: میریم یه جایی بدو بریم
تارا: بایاتند کردنش مثل بچه هاهمون جوریه که
دستمو میکشه میدووم دنبالش
سورن: زنمو کجامیری تو؟

سینا: اه خسیس هی که نباید وردل تو باشه
تارا: وقتی میریم تو اسانسور- با جمله ی سینا خندم میگیرم
سورن: چه بچه پرویی هستی

سینا: میخوام ببرمش به عنوان دوست دخترم بای داداش
تارا: تا سورن حرکت میکنه در اسانسور بسته میشه
سینا: هی که سورن جون اتیشیه
تارا: الان درست بگو کجامیریم؟

سینا: میدونی یه دوست دختر سیریش دارم میخوام باهم
دکش کنم

تارا: اونوقت چجوری؟

سینا: صبر کن برسیم بهت میگم
تارا: باشه فقط دست بدبختمو ول کن شکوندیش
ریز میخنده!

سینا: ای وایی ببخشید زن داداش
تارا: از دست تو باکارات
چرا میخوایی دکش کنی؟
سینا: ازش خوشم نمیاد
تارا: پس چرا باهاش دوست شدی؟
در اسانسور باز میشه مثل دیوونه هادستمومیکشه همراه
خودش راه میوفته
سینا: فکر کن خر شدم
تارا: میخندم که خودشم میخنده!
وارد پارکینگ میشیم
پس الان ادم شدی؟
سینا: اره تازه حس میکنم ادم شدم
بپر تو پورشه جونم ببر مت
تارا: با تعجب به پورشه ی قرمز خیره میشم!
جدی مال خودته؟
سینا: اره خانمی
تارا: چرا ندیده بودم؟
میخنده!

سینا: از همین الان خیلی خوب فرورفتی تونقش دوست
دختر حساسم
تارا: میخندم!
دیوونه ای تو

سینا: تو هنوز خیلی چیز از من [29/12/2022, 22:50] :
سایت اوای خیس part58

ستارمون دوست دارم
تارا: لبخندی میزنم!
بعد از دقایقی همراه باهاش میرم پایین
جای خلوتی بود
نمیدونستم میخواست چیکار کنه
با صدای پای کسی با عجله دستم میکشه میچسبونتم به
دیوار چشمم گشاد میشه!
سینا داری

سینا: هیس نترس بابا کاریت ندارم فقط اروم باش
تارا: داشتم سخته میکردم ؟!
صدای قدم های کفشای پاشنه دار ازیه طرف وسینا ازیه
طرف روا عصابم بودن
با قرار گرفتن دستای سینا دو طرف سرم با وحشت به
نزدیک شدن یهو ویش به صورتم خیره میشم!
تارا: سینا

ریزمیخنده!

سینا: کوفت سینا چیه سخته کردی بابامیخوام فکرکنه
دارم میبوسمت

تارا: چی؟

سینا: بابااروم

تارا: صبرکن این دختره بره تلافیشوسرت درمیارم

باصدای جیغ جیغ دختره سینااز جلوم کنارمیره

– سینا عشقم توبهم خیانت کردی

سینا: به به نیلوفر خانم

ایشون عشق جدیدم هستن

– کثافت عوضی توگولم زدی اره؟

ازت متنفرم

تارا: باقدم های تندازاونجادورمیشه

بادورشدنش میوفتم به جون سینا خوب وحسابی

میزنمش

سینا: اخ

بسه بابا

تارا: پسره ی روانی این چه کاریه هان؟

میخواایی به سورن بگم؟

سینا: نه توروخدا بهش نگي ها

تارا: آخرین مشتمومیزنم توسینش که میخنده
دستمومیکشه میوفتم توبغلش
سینا: ببخشید

ازت معذرت میخوام که چنین کاری کردم!
من خیلی دوست دارم هیچ وقت فکربدی راجبم نکن
تارا: ازبغلش میام بیرون
سینا: دوست داری بریم بچرخیم؟
تارا: نه باباسورن تاهمین الانم برم میکشه منو-
سینا میخنده!

سینا: پس حسابی میترسی ازش؟
بریم همونجوری غذاهم بگیرم
تارا: میشینم توماشین راه میوفتیم
سینا: بایدبه سورن بگم باهات درگیرفیزیک نشه
تارا: برمیگردم سمتش
یعنی چی؟

لبخندشیطننت امیزی سمتم میزنه!
سینا: دستت خیلی سنگینه میترسم به ناکجاآبادداداشم
بزنی ازبچه مچه بندازیش
تارا: بامشت میزنم روبازوش
یعنی خیلی بی ادبی

سینا: چیه خوب باید حواسم به [22:50],
[29/12/2022] : سایت اوای خیس part59

به داداشم باشه ناکار نشه

تارا: خیلی خیلی بی ادبی

اگه دیگه باهات او مدم بیرون

سینا: مگه دست تو ا بادا داشت نیایی؟

تارا: میخندم!

دیگه غلط بکنم باهمچین داداش منحرفی بیاد

سینا: میزنم زیر خنده!

خوب چیه بهت یاد میدم چی به چیه؟

تارا: یه اهنگ بزار بابا تا به حرکات مثبت ۱۸ نفرتی

سینا: میخندم!

باشه خانم خانما

تارا: دقایقی تو سکوت اهنگ ملایم سپری شد

بر میگردم به سینا نگاهی میندازم!

درست مثل سورن بود

سینا: چیشده خانمی زل زدی به من؟

تارا: لبخندی میزنم!

هیچی

سینا: بگو تو سرت چی میگذره نا قلا؟

تارا: میخندم!

هیچی بخداده ادم داداششونگاه کنه؟!
سینا: فدای ابجی جونیم بشم
تارا: بعد از خریدن غذاوار داسانسور شدیم و به طبقه
چهارم رسیدیم وقتی رسیدیم با صدای اهنکی که از اتاق
سورن میاد تعجب میکنم
سینا: دودقه تنهاس گذاشتیم
تارا: چشم غره ای طرفش میام که ریز میخنده!
با صدای داد سورن چشمام گشادمیشه!
سورن: این چه کاریه دختره ی دیوونه
تارا: با قدم های بلند راه میوفتم سمت اتاقش که با صدای
سینا بر میگردد سمتش
سینا: به تارا غیرتی میشود؟!
تارا: با عصبانیت بر میگردد سمتش دستشو میکشم
بیابریم امروز خیلی روا عصابمی
میخنده!
همزمان دروباز میکنم که بادیدن ستاره باموهای بازش
وبی مانتو داشت میرقصید
سینا: به به اینجا خبره؟
سورن: بابا سینا بیا این ستاره خانم بگیر ببر دیوونم کرده
تارا: لبخندی میزنم!

ستاره: ببین سینا امروز عشقم رفته بودتنها بودم او مدم
اینجا شمانبودین برای این آقای اخمور قصیدم میگه
زشته بد

سینا: ایش

تارا: خندم گرفته بوداین خواهر و برادر مثل هم بودن
به کاراشون خیره میمونم سینا دست ستاره رومیگیره
میزارتش رو پاهاش خودشم میشینه رومبل
سینا: بیا عشقم برا خودم برقص
امشب بریم روتخت باهم توبغل هم تا صبح هموبوسیم
سورن: اه حال موبهم زدین
تارا: میخندم!

چرا همچین میکنن این دوتا

[29/12/2022 , 22:50] : سایت اوای خیس
part60

سورن: اینا دوتا همیشه حرص موباکاراشون درمیارم
بیا اینجا عزیزم

سینا: بریم غذا بخوریم
ستاره: منم گشنمه

سینا: جونم مگه میزارم عشقم گرسنه بمونه
تارا: باهم چهار نفری تواتاق جمع میشیم مشغول
غذا خوردیم میشیم

سورن: خوب نگفتی خانممو کجا بردی؟
سینا: یه جای خوب
تارا: صبر کن ببینم
همه بهم نگاه میکنن لبخندی میزنم!
مگه تو نگفتی دوست دختر نداری پس این دختره
سینا و سورن میخندن!
سورن: باورت شد مگه
سینا: حرفای منو جدی نگیر چون معکوسن اگه میگم نه
یعنی اره
تارا: میخندم!
اقا سورن جون
سورن: جونم
تارا: دیگه نمیزارای این سینا معکوسه تو دو قدمیم باشه
سینا و سورن میخندن!
سینا: مگه دست اونه؟
سورن: دست کیه پس؟
سینا: دست من
تارا: نگاهی به ستاره میندازم امروز خیلی گرفته بود!
اسمشو صدا میزنم
ستاره جان
ستاره: اهوم

تارا: چیزی شده امروز خیلی گرفته ای؟

ستاره: دلم واسه عشقم تنگ شده

سینا: آخی

عشقم خودم پایه ی همه ی عشق بازیات هستم چرا دلت تنگه؟

ستاره: نمیدونم

(مهدی)

- یعنی چی پسر میخوایی بری چیکار کنی؟

الان که همه چی تمومه

مهدی: توکاری نداشته باش

اون برای منه نمیزارم بره بایکی دیگه

این هفته که عقد و عروسیش باهم هستش میرم

- چجوری اجازه نداری از پادگان بری

مهدی: توجام باش نذار کسی بفهمه

- میخوایی چه غلطی کنی هان؟

مهدی: توکاریت نباشه باید از اول این کارو میکردم

- ازت میترسم پسر ول کن شو

مهدی: تو اگه کسیو دوست داشته باشی ویل کن اون

میشی؟

- اگه نخوادم اره

مهدی: من نمیتونم

من دارم اینجا از دوریش میمیرم اون داره بی خیال
- ببین مهدی تونمیتونی مجبورش کنی دوستت داشته
باشه

مهدی: اون مجبوره دوستم داشته باشه وقتی بهش گفتم
من این هفته میرم جام بمون نزار کسی از نبودم
خبردار بشه

- یعنی چی اگه فرمانده اومد
رییس چی؟

مهدی: خواهش میکنم یه کاریش کن
(تارا)

به خودم توایینه [22:55, 29/12/2022] : سایت
اوای خیس part61

بالباس عروس ساده وقشنگم خیره میشم!
چه زود داشت همه چی میگذشت

چقدر من خوشحال بودم از اینکه قرار بود مال سورن
بشم!؟

چقدر این مرد دوست داشتم!

با صدای ستاره وزهرابهشون خیره میشم

ستاره: چقدر ناز شدی

تارا: ممنون

ایشالله بعد من عروسیه شما دوتا خانم خانما

زهرا: یه چی بگم؟

تاره: اره

زهرا: امشب کارت ساختست؟!

تارا: یعنی چی؟

جفتشون باشی طنت میخندن!

ستاره: یعنی اینکه امشب با این همه خوشگلی سورنمون

میخوردت یه لیوان ابرو روت

تارا: بی ادب!

جفتشون میزنن زیر خنده!

(مهدی)

نگاهی به خودم میندازم!

چی کم داشتم هان

چیم کم بود که نخواستی؟

دوستت داشتم بیشتر از جونم دوستت داشتم

همه چی بهت میدادم

عشق و زندگی و آزادی و پول هرچی که میخواستی چرا

من نه؟

مجبورم کردی!

اره خودت مقصری خودت

تو مجبورم کردی که امشب پیام اینجا

تو مجبورم کردی اینجوری بدون خانوادم بدون
عقد بدون اینکه زنم بشی پیام؟!
بهت گفته بودم برامنی
گفتم چجوری میذاشتم یکی جزم برای شب اولت
بهت دست بزنه؟
چجوری میذاشتم یکی دیگه جزم همه ی دنیاتوازت
بگیره
چجوری میذاشتم کسی اون بدن ظریف تو لمس کنه
یالباشور ولبای قشنگت حس کنه
پوز خندی به کت و شلوارم میزنم!
چجور دو مادیم من
تُنها و دیوونه
میخندم!
باقدم های اروم راه میوفتم سمت ماشین پامو میزارم
روپدال گاز راه میوفتم سمت ارایشگاه
(تارا)
با صدای ارایشگر نگاهمواز صورتای شیطان
زهر او ستاره میگیرم
- خانمی اقداماد عجیب و غریب اومدن پایین دنبالتون
تارا: میخندم!
از روضندلی بلند میشم شنلمو با کمک زهرامیپوشم

به سختی از پله هامیام پایین آخه دامن لباسم خیلی
بلندبود

زهره: خوب عزیزم دیگه من نمیام شاید آقاسورن
خواست کارای مثبت ۱۸ انجام بده
تارا: بی ادب

باشه توتالار میبینمت

دوپله ی اخرو خودم میرم دروباز میکنم بادیدن ماشین
مشکی لبخندی میزنم!

چراسورن

[29/12/2022 ,22:56] : سایت اوای خیس
part62

بااین ماشین اومده!

باز حتما سوپرایزم میخواد بکنه

بالبخند دروباز میکنم بادیدن صورتش که تابینیش
باشالگردن بسته بود لبخندی میزنم!

سلام

- سلام عزیزم بشین

تارا: هی شیطان اگه توشیطونی منم شیطانم

ازلجش منم کلاه شنلموتاته میارم پایین تا صورتم دیده
نشه

میشینم تو ماشین درو میبندم!

راه میوفتیم

تارا: سورن

- اهوم

تارا: چرا صور تتو بستی؟

- میخوام سوپر از شی

تارا: میخندم!

باشه منم نمیزارم صور تموببینی-

راستی سرما خوردی؟!

- اره چطور؟

تارا: اخه صدات گرفته بود

- اره

میخوام بریم یه جایی!

تارا: کجا؟

- نمیگم که میخوام سوپرایز بشی-

تارا: میخندم!

باشه فقط زود برگردیم تالار

- باشه

خوب چشماتو ببند به صندلی تکیه بده تا برسیم

تارا: لبخندی میزنم! ح

حرفشو گوش میدم تکیه میدم به صندلی چشماتو میبندم!

با صدای اهنگی که میپیچه میرم تو فکر کجاشنیده
بودمش؟!

♥ تو مال منی جات وسط وسط قلبمه

♥ طبیعی نیست عشق به یه نفر این همه

♥ کوتاه بیا بیا که بریدم از همه

(مهدی)

باپوز خند بر میگردم سمتش

صورتشون نمیتونستم ببینم ولی حرفمو گوش کرده بود

یعنی اینقدر به اون پسره اعتماد داشت و به من نه

از شهر خارج میشم

حدودا بعد از نیم ساعت جلوی ویلای دوستم متوقف میشم

دروباریموت باز میکنم ماشینو میبرم تو

(تارا)

باتوقف ماشین نگاهی به بیرون میندازم

سورن تو ماشین نبوکجا رفته بود؟

درو باز میکنم بادیدنش که پشت بهم ایستاده بود لبخندی

میزنم!

خوب سوپرایزت کو؟

- بیا بریم داخله

تارا: باهاش همقدم میشم راه ویلارو پیش میگیرم

درو باز میکنه اول من میرم تو بعدا اون میاد

باروشن شدن کل ویلا بالبخندو قتی برمیگردم سمتش
بادیدن شیخ روبه روم نفسم حبس میشه
- سلام نفسم

تارا: تو

نه

نه

چچور

تو

مهدی: میزنم زیر خنده!

به چشمای پراز وحشتش خیره میشم!

میخواهی بفهمی چچوری اومدم میگم

تارا: زبونم انگار از کار افتاده

[29/12/2022, 22:56] : سایت اوای خیس

part63

بودنمیتونستم کلماتو درست هجی کنم

انگار وحشتناکترین کابوس عمرمو میدیدم!

سعی میکنم حرف بزنم

باید میرفتم اره

مهدی خواهش میکنم بزار برم

مهدی: بری کجا

به این زودی میخوایی ازپیشم بری که چی؟

من هنوز دلتنگ نگاهتم

هنوز

تارا: میزنم زیرگریه

خواهش میکنم بزار برم

مهدی: امشب تادلت میخوادگریه کن

اصلاناله کن زجه بزن دادبزن ولی نمیزارم بری

میدونی چرا؟

لبخندی میزنم بهش نزدیک میشم که بادومیره عقب

باصدای زنگ موبایلش نگاهم لحظه ای روکیفش که

رومبله خیره میمونه تابخودش بیادگوشیوتیکه تیکه

میکنم!

تارا: وحشت زده بهش خیره میشم!

مهدی: تو رو خدا انصاف داشته باش بزار برم پیش

مهدی: خفه شو

تارا: بادادش خفه میشم!

میلرزیدم از ترس

مهدی: فقط خفه شو

من انصاف داشته باشم اره لعنتی

تواخه انصاف داشتی بهت گفتم دوستت دارم نگفتم

تارا: باچشمای اشکی به قطرات اشک که ازچشمای

عصبیش میومدپایین خیره میشم!

مهدی: لعنتی- بهت گفتم میخوامت
گفتم قلبت و فکر ت و نفسات و حتی لمس تنت برای منه
تو چیکار کردی بامن
من داشتم اون سر دنیا جون میدادم بعد تو-
تارا: خوب

خوب
من بهت گفتم دوست ندارم
مهدی: نه بابا
بهت گفتم اون قدری دوست دارم که تو هم
بعد از ازدواج مون بهم حس پیدا کنی- ولی تو چیکار کردی؟
بهت گفتم شرکت نرورفتی
تارا: بزار برم میخوام برم پیش سورن
مهدی: خفه شو امشب فقط من و تو ییم میدونی
میوفته رومبل بازو شو تو دستم میگیرم فشار میدم که
از درد جیغ میزنه!

تارا: آخ ولم کن روانی
مهدی: بدون توجه بهش فشار محکمی به بازویش
وارد میکنم میکشونمش سمت پله ها
تارا: ولم کن
بهت میگم ولم کن کثافت
کمکی

تور و خدایکی کمک کنه

مهدی: در اتاقوباز میکنم باشدت هولش میدم که
بر خوردمیکنه به تخت

تارا: وقتی باشدت هولم داد بدنم کوبیده شد به تخت
یه لحظه چشمام از شدت درد زیاد سیاهی رفت ولی نه
نباید از حال میرفتم

[22:56, 29/12/2022] : سایت اوای خیس
part64

از دردمونجوری که روزمین بودم به خودم میپیچم!
(مهدی)

نمیخواستم باهاش اینجوری رفتار کنم ولی هربار یه
چیزی بلغور میکرد که تا مرز جنون میرفتم
در اتاقوبا کلید قفل میکنم .

بر میگردم سمت چشمای اشکی و پراز ترسش با قدم های
اروم بهش نزدیک میشم

تارا: با قدم هایی که داشت سمتم برمیداشت بیشتر از قبل
تو خودم جمع میشم
کنارم روزانو میشینه

به چشمای سبز رنگش که هنوز اثری از قرمزی گریه
های چنددقه قبلش نمایان بود خیره میشم!
(مهدی)

به چشمای خیش زل میزنم!
چی میشد اینجوری با عشق بهم زل میزدی نه ترس
چرا از م میترسی چرا؟
انگشتمو سمت صورتش میبرم که باترس خودشو میکشه
عقب

دردداری؟

تارا: با چشمای گشاد شده بهش خیره میشم!
این الان از من پرسید؟

مهدی:

میدونی مقصر هر بلایی که سرت میارم تویی
تو

تارا: اشکامو پاک میکنم

مگه من چیکارت کردم که مقصرم هان؟!
بهت از اولش گفتم

گفتم من فقط به عنوان یه برادر یه دوست
دوست دارم

مهدی: پس من چی هان

تارا: از کنارم بلند میشه روصندلی روبه روی تخت
میشینه

مهدی: من چی؟

یه عمر من تموم زندگیمو روی تو گذاشتم

همه چیم شده بود تارا
چجوری میخواستی ازت دل بکنم؟.

تارا: مهدی

مهدی: اسممو صدا بزن

دلتنگ مهدی گفتناتم

میدونی من دلتنگ چشمام

دلتنگ اینم بعد از همه مدت اینجوری کنارم داشته
باشمت

دلتنگ اینم که

تارا: باناراحتی به اشکایی که دونه دونه از چشمای
سبز و حشیش میریخت خیره میشم!

شنیده بودم مردگریه نمیکنه ولی مهدی چراگریه
میکرد!

مهدی: دلتنگ این شدم بیام بغلت بگیرم بین بازو هام به
خودم محکم فشارت بدم تا شاید زره ای از دلتنگیم رفع
بشه

تو اصلا این دردایی که من کشیدم رو احساس کردی؟!
نه نکردی

روز آخری رویادته برات یه متن گذاشتم
گفتم نرو اون شرکت رفتی
گفتم به پسره نزدیک نشو شدی

بعدیدربی غیرتت
تارا: میپریم تو حرفش
حق نداری نداری به
[29/12/2022 ,22:57] : سایت اوای خیس
part65

به پدرم توهین کنی
مهدی: خفه شو من به هر کس دلم بخواد توهین میکنم
فهمیدی!
تارا: باترس بهش زل میزنم!
مهدی: اونقدر بی غیرت شد که صیغت کرد اون صیغه ی
یه ماهه اره
تارا: خوب
خوب مگه گناه کرده
با بلند شدن یهویی به خودم میلرزم پاتندمیکنه میاد سمتم
یقه ی لباس عروسمو تو مشتت میگیره فشار میده
مهدی: آگه منم امشب اینجا همه چیا زت بگیرم گناه
نمیکنم مگه نه؟
تارا: توشوک
حرفاشو تو سرم هلاجی میکنم!
میخواست چیکار کنه
اون

مهدی: بلند شو یا لا

تارا: مهدی خواه

اجازه نمیده جلم کامل بشه

مهدی: هیس

به نفعتہ ساکت باشی

تارا: باگریه از روزمین بلندمیشم که دردبدی تو کمر-

میپیچه

مهدی: برو روتخت بخواب

تارا: تو رو خدا خواهش میکنم

ولم کن

هرکاری بگی برات انجام میدم ولی این کاروبامن نکن

مهدی: برو بخواب بهت میگم

تارا: ازدادش به خودم میلرزم میشینم روتخت

میادبالای سرم

دستمو میگیره نمیدونستم میخوادچیکارکنه ؟

مهدی: پوزخندی به چشمای پراز ترسش میزنم

دستشو به میله های تاج تخت میبندم

تابخودش بیاداون یکی دستشم میبندم

تارا: داری چیکار میکنی روانی

دستمو چرا بستی ؟!

مهدی: خم میشم تو صورتش باچشمای عصبیم بهش
خیره میشم!

میدونی امشب اینجا هر کاری که دلم میخواد انجام میدم
میدونی چرا دستاتو بستم تا اونجوری که دلم میخواد باهات
حال کنم

تارا: چی؟

میخواست بامن حال کنه
میخواست

تازه منظور شو میفهم

شروع میکنم به دست و پا زدن

مهدی: تو رو خدا مگه تو نمیگی دوستم داری هان
ادم مگه با کسی که دوستش داره همچین کاری میکنه؟!!

مهدی: میزنم زیر خنده!

مشغول بستن پاهاش میشم

تازه الان فهمیدی من دوست دارم !

الان یکم دیر نیست؟

تارا: مهدی تو رو خدا

میزنم زیر گریه

تورو به هرچی میپرسی نکن این کارو

تورو جون مامان و بابات

مهدی: امشب هیچ کس برام مهم نیست میدونی حتی اگه
همین الانم اینجا بودم بازم جلوی

[22:57, 29/12/2022] : سایت اوای خیس

part66

چشمشون این کارو میکردم

تارا: کمک

تورو خدایکی کمک کنه

مهدی: دادبزن

هیچ کس اینجا نیست به دادت برسه

باخستگی میوفتم روصندلی روبه روی تخت

اونقدری خسته بودم که دلم میخواست ماه هابخواهم

ولی نه امشب امشب شبه من بودوازش نمیتونستم

بگذرم

موبایلمو درمیارم ازبین اهنگاش یکیشونوپلی میکنم

تکیه میدم به صندلی به دختری که باتموم وجود دوست

داشتم خیره میشم!

♥ چشماتو میبندم بادستام از پشت

♥ چشمای تو صدبار زنده کرد بعد کشت

♥ تا صبح توی گوشت میگم هی از عشق

♥ نبودنت واسم اسون نیست هضمش

♥ شوخی شوخی

♥حسم بهت شدیدشد

♥حتی ضربان قلبم ازین بدترشد

♥یکی ولم کردورفت تو او مدی همه چی شبیه قبلاشد

♥شریک قلب تو شریک قلبم شد

♥بیاجلویهودلم تنگت شد

مهدی: از روصندلی بلندمیشم به سمت در راه میوفتم
درو باکلید باز میکنم

از پله هاراه میوفتم سمت اشپزخونه

از بین کابینتا قیچیوبر میدارم برمیدم بالا

داخل اتاق میشم هنوز دست وپامیزد تا خودشو بازکنه
درو قفل میکنم میشینم روصندلی

♥صدام که میزنی اسمم چقدر قشنگتره

♥یه هفتست عطرت از روتن من نمیره

♥خیالت امشب از کوچه ی ذهنم میگذره

♥خیالت که میاد خواب از سر من مییره

♥یه لحظه بهت فکر نکنم خیانته

♥باهر کی خوب باشی بدم یه عاده

♥بیکارم از عشق نگو حسادته

♥حالم بده ندیدمت یه ساعته □

(اهنگ زیبای مهدی احمدوندخلسه)
مهدی: اهنگو قطع میکنم
نگاهی به کت و شلوارم میندازم
دکمه های کت موباز میکنم درش میارم که با صدای
تارابهش خیره میشم!
تارا: تور و خدامهدی بزار برم
بخدابه کسی نمیگم
قول میدم دیگه به کسی حتی نگاهم نکنم فقط
بتو فکر میکنم
تارا: بایدیه کاری میکردم تا بزاره برم!
نگاه خیرش داشت اذیتم میکرد؟!
نمیدونستم میخواد با اون قیچی چیکار کنه!
مهدی: دکمه های پیرهن موباز میکنم
پرتش میکنم رو صندلی
باقدم های اروم به تخت نزدیک میشم!
تارا:

[29/12/2022 , 22:57] : سایت اوای خیس
part67

اصلا هر جور تو بخوایی میام باهات زندگی میکنم
هر جاتو بخوایی هر چی تو بگی

مهدی: خم میشم سمتش باعصبانیت به چشماش خیره
میشم!

مهدی: میخوام لباس عروستو قیچی کنم در بیارم
میدونی چرا
نه نمیدونی؟

چون من نخریدمش
چون من لمسش نکردم
تارا: باقرار گرفتن تیغه های قیچی رویه ی لباسم
تابخودم میام تیکه تیکه میشه
زیر لباسم هیچی جزیه شلوار حریر نازک و سوتین تم
نبود

مهدی: تیکه های لباس پرت میکنم پایین
لحظه ای به بدن خوشگلش خیره میشم!
دلَم میخواست تن خوشگلش و با تموم وجودم ببوسم و بغل
بگیرم

انگشتامو میارم بالا میزارم رونوک بینیش
میکشم پایین
رولباش

میرم پایترو رو گردن
پایترو به لباس زیرش خیره میشم

انگشتامواز وسط لباسش رد میکنم میرم پایتتر
شکمشولمس میکنم

بازم پایینتر پاهای باریکشولمس میکنم
بلندمیشم

موازی بابدنش روش میخوابم
لباشو اسیرلبای گرسنم میکنم باولع میبوسمش
بااینکه دستوپاش بسته بودولی بازم وول میخوردتاولش
کنم

لب پایینیشوبین دندونام فشارریزی میدم
دوباره شروع میکنم به خوردنشون
لبامو میکشم رولباش

دلتنگ این بودم بازم بتونم طعم این لباروبچشم
ازلباش بااینکه دلم نمیخواست دست میکشم
لبامومیزارم توگودیه گردنش میبوسمش
باتمام وجودم بومیکشمش

بوی زندگی میداد

بوی عشقی میدادکه دلتنگش بودم

باصدای جیغ جیغای تارا گازریزی روگردنش میزارم
تارا:خواهش میکنم ولم کن

توروخدا

مهدی:تومال منی فهمیدی

لباموروشونه ی لختش میکشم که گریش شدت میگیره
مهدی: میدونی اگه ادم بودی اگه رامم میشدی هرگز این
کارو نمیکردم!؟

بوسه ای روشونش میزارم بایه حرکت لباساشو کلا
درمیارم

مهدی: میدونی من چقدر رویاپردازی کردم واسه امشب
که دوست داشتم شب عروسیمون باشه
دوست داشتم باعشق کنار هم باشیم تا اذیت نشی
ولی توی لعنتی تونداشتی نخواستی باهات مثل ادم
رفتار کنم

[22:57, 29/12/2022] : سایت اوای خیس
part68

روشکمش بوسه میزارم
دوست دارم چندسال بعد یه کوچولو ازم اینجار شدکنه
از رو بدنش بلندمیشم!
دیگه گریه هاشم اذیتم نمیکرد!؟
حس جنونی که پیدا کرده بودم هیچی رو عوض نمیکرد
دست میزارم روشلو ارم بایه حرکت درش میارم
دوباره برمیکردم سر جام رو بدن گرمش میخوابم
تارا: ولم کن
کثافت اصلا معلومه چه غلطی میخوایی بکنی؟

مهدی: میخندم!

معلوم نیست دارم چیکار میکنم؟!!

تارا: به من دست نزن حیوون

تویه عوضی وبی همه چیزی میفهمی

ازت متنفرم

ازت بیزارم

میخوام بمیری

مهدی: دستمو میگو بونم تو دهنش

جیغ جیغاش روا عصابم بود یه کاری میکرد که

بیشتر اذیتش کنم

تارا: اون قدر زار زده بودم که دیگه نای ناله کردن

و داد زدن نداشتم

باننشستن دست داغش رو قسمت خصوصی بدنم شروع

میکنم جیغ زدن

دستتوبکش عوضی

ازت متنفرم

ولم کن

مهدی: باارامش کار خودمو پیش میبرم

اروم میگیره لبخندی میزنم!

خوب نقطه ضعفی داده بود دستم

دستموبیشتر میکشم روش که سعی میکنه صدای ناله
هاش ازدهنش نیاد بیرون
مهدی: دستمو بر میدارم

لباشو میبوسم
ازش جدا میشم

به چشمای بی حالش خیره میشم!
میدونی میخوام آخرین کارمو انجام بدم میدونم یکم
دردداره ولی اگه دختر خوبی باشی سعی میکنم اذیتت
نکنم

تارا: پوزخندی به چشمای سبزش میزنم
میدونی اگه دستام باز کنی میکشمت
تو کثیفتری ادم رو کره ی زمینی
ازت بدم میاد اینجوری دوست داری که میخوایی
بزور بدستم بیاری؟!

مهدی: اره نوع دوست داشتن من متفاوته
رو بدنش خم میشم
لباشو میبوسم

بدنم رو روی بدنش تنظیم میکنم!
پشیمون نبودم
اگه امشب از دستش میدادم چرا پشیمون میشدم ولی الان
نه

با صدایش لحظه ای چشم میدوزم به چشمای بی حالش
تارا: میخوایی بهم دست درازی کنه اره
اینه عشقت اره

مهدی: نمیدونم
من دوستش داشتم ولی دوست داشتمم ازت یه حیوون
ساخت

دیگه راه برگشتی نبوده
آماده ای

تارا: ازت

[22:58, 29/12/2022] : سایت اوای خیس

part69

متنفرم

مهدی: لباسو میبوسم و فشارسفتی به بدنش وارد میکنم
صدای جیغشو بالبام قفل میکنم
تارا: با فشار بدی که به بدنم وارد شد جیغی از درد میکشم
ولی صدام خفه میشه بین لباس
با احساس گرمای مایه ای که از بدنم خارج میشه
چشمام سیاهی میره و

مهدی

اونقدری خسته بودم که نمیتونستم از رو بدن بی جونش
بلندشم

باچشمای نسبتا بسته نیم خیز میشم
نگاهی به چشمای بسته ی تار امیدوزم!
لباشو میبوسم

دست و پاشو باز میکنم دوباره بر میگردم روتخت تو بغلم
میگیرمش کم کم چشمام میوفته روهم
تارا

چشمامو باخستگی باز میکنم
نگاهی به اطراف میندازم نمیدونستم کجام؟!
چه اتفاقی افتاده بود!

بالاحساس دستای سنگینی که بینشون گیر کرده بودم به
فردی که غرق خواب بود خیره میشم!

اشکام سر میخورن روگونم
نگاهم خیره میمونه به تختی که تیکه ای ازش لکه ی
قرمز رنگی نمایان بود؟!!

کاش میمردم
کاش دیشب منو میکشت
الان باید جیکار میکردم!
نگاهی به پیرهن سفیدش که تتم بود میندازم!
ازش متنفر بودم!

سعی میکنم از تخت بیام پایین که چشماشو باز میکنه بهم
خیره میشه

مهدی: سلام نفسم
تارا: ولم کن کثافت
دستاشو از دورم باز میکنه
از تخت بلندمیشم که سرم گیج میره دوباره میوفتم
روتخت
بالاحساس کردن مایه ی داغی باوحشت به خونی که
پاهامو داشت میپوشوند خیره میشم!
داشتم از دردمی مردم
مهدی: وایی خدا چت شده
تارا: بهم نزدیک نشو عوضی
دیگه هیچ وقت بهم دست نزن
از روتخت بلندمیشم
حالم بد بود
میدونستم تاحموم برم همه جارو خون میگیره
مهدی: صبر کن کمکت کنم
تارا: گفتم بهم دست نزن
بهم دست نزن میفهمی!
بلندمیشم بدون توجه به حال بدم راه میوفتم سمت حموم
ابوباز میکنم میزنم زیرگریه
چه بلایی سرم آورده بود
ازت متنفرم

متنفر-

میشینم کف حموم روزمین
بابازشدن یهوئی درحموم شروع میکنم به جیغ زدن
بروبیرون
نمیخوام ببینمت

تویه حیوونی

[29/12/2022 ,22:58] : سایت اوای خیس

part70

مهدی

نمیدونستم دلیل این خونریزش چی بوده!

لبخندی میزنم!

خوب اره دیشب وحشی بازی دراوردم تاهرجایی که

دلم خواست پیش رفتم ولی این طبیعی نبود!

ازتخت میام پایین نگاهی به رده های خون روزمین

میندازم!

بایدبرمیگشتم ولی نه الان

درحموموبازمیکنم بادیدنش که روزمین توخودش

مچاله شده بودیه لحظه ازخودم متنفرمیشم!

من چیکارکرده بودم باکسی که ادعامیکردم میپرستمش

باصدای جیغ ودادش بدون توجه به گریه هاش بهش

نزدیک میشم درحمومومیبندم

تارا: بهت میگم برو بیرون

نمیخوام ببینمت

برو کثافت عوضی

مهدی: دستشوبار امش میکشم بلندش میکنم میزارمش

روپاهام دستمودورش حلقه میکنم خودمم میشینم

روزمین

تارا: ولم کن بهت میگم

مهدی: صورتموروشونه ی برهنش میزارم

دوست دارم

تارا: ازت متنفرم

هیچ وقت نمیتونم دوستت داشته باشم

مهدی: بابت دیشب متاسفم

منو ببخش

نوازش وارانگشتاموروپاهاش میکشم

تارا: نمیبخشمت

هرگز نمیبخشمت

مهدی: حقم بود میدونم ولی من چه گناهی کرده بودم

من فقط دوستش داشتم همین

تارا: ولم کن دستای کثیف تو بیشتر از این بهم نزن

مهدی: نفسمو با عصبانیت میدم بیرون

نمیشداروم بگیره

انگشتمو به قسمت خصوصی بدنش سوق میدم
هنوز خونریزی داشت

تارا: دست کثیف تو بکش حیوون دردم میاد ولم کن
مهدی: دوست داشتم بازم دیشب تو تکرار کنم ولی میدونستم
این دختری که بی [22:58, 29/12/2022] : سایت
اوای خیس part71

بودم با این دختر این همون عروسی بود که دیشب
زدیمش

کسی که مثل عروسکاشده بود ولی الان
دلم دیگه طاقت گریه هاشونداشت پشت میکنم بهش
دوش میگیرم از حموم میزنم بیرون
لعنت به من

لعنت به منی که همه چپوازش گرفتم
نگاه پراز دردم به تخت خوابی که نشون میداد چه
حیوونی بودم من میدوزم!
قلبم در میکرد!؟

باقدم های سنگین راه میوفتم سمت کمد ماهان یه
بلیز و شلوار برمیدارم میپوشم از خونه میزنم بیرون
تارا: زیر دوش اب گرم می ایستم
قطره های اشکم سرمیخوره روگونم
چیکار باید میکردم؟

سورنم

قرار بود دیشب مال هم بشیم

قرار بود امروز اولین روز زندگیمو-

زندگیه مشترکمونو با هم بیدار بشیم!

چجوری ازت دل بکنم وقتی همه چیموازدست دادم؟

نابودم کرد!

به مامان و باباچی میگفتم؟

به سورنم چی میگفتم؟

دیگه نمیخواستم ببینمش الان که کثیف شده بودم

چجوری روم میشدتو چشمای مشکیه مهربونش نگاه

کنم!

نمیدونم چقدر زیردوش گریه کرده بودم وقتی

چشمامو باز میکنم باگیجی نگاهی به اطراف میندازم!

مهدی: وقتی برگشتم خونه

لباسایی که برای تارا خریده بودمومیزارم روتخت

وقتی صدای شیراب حمومومیشنوم تعجب میکنم!

هنوز تو حموم بود

دلهره ی بدی میاد سراغم باعجله راه میوفتم سمت

حموم وقتی درو باز میکنم با وحشت به بدن بی جونش

که کف حموم بود خیره میشم!

تارا: کجا بودم من؟!

همه جام دردمیکرد
انگار همه ی بدنم کوبیده شده بود
سعی میکنم بشینم
نگاهم به لباسی که تنمه میوفته وبعد به کسی که عامل
همه ی ماجرا بود!
پتورومیزنم کنار
هوایکم تاریک شده بود
از تخت میام پایین باقدم های بی جون راه میوفتم سمت
در
خدارو شکر باز بود
ازپله ها میام پایین
سردم بود خیلی سردم بود ولی مهم نبود مهم این بود که
از اینجامیرفتم
ازپیش کسی که همه چیوازم گرفت میرفتم
وقتی توحیاط میرسم به خودم میلرزم ولی قدم هاموتند

[29/12/2022 ,22:58] :سایت اوای خیس
part72

ترمیکنم میرسم به دربازش میکنم میرم بیرون
مهدی:چشمامو خستگی از میکنم

انگار تو همین یه روزی که تارا کنارم بود تموم خستگیه
این مدت از تنم رفته بود
باتعجب به جای خالیش روتخت خیره میشم!
نبود

باعجله بلندمیشم دروباز میکنم
از پله هامیرم پایین نگاهی به اشپزخونه میندازم
نبود

میدووم سمت حیاط
میشینم تو ماشین ازخونه میزنم بیرون
مثل دیوونه ها میچرخم توخیابونا
هو داشت کم کم تاریکتر میشد
نگرانم بودم اونقدری حالش خوب نبود که بخواب
جایی بره!

نگاه نگرانم برای لحظه ای به دختر ظرفی میوفته
خودش بود ماشینو میزنم کنار باعجله میام پایین
دستشوبا عصبانیت میکشم سمت خودم
مهدی: هیچ معلوم سرتوانداختی داری کدوم جهنمی
میری؟

تارا: دندونام داشت از شدت سرما بهم برخورد میکرد
دستمومیزارم رودستش تاپیش بزنم که زورم نمیرسه
مهدی: مگه کری

اصلايه نگاه به خودت انداختی بااین حالت کدوم گوری
میری؟

تارا: زبون باز میکنم

ولم کن

هرجامیری بجز اینکه پیش تو باشم

مهدی: بیابریم

تارا: دادمیزنم

نمیام

باتوجهنم نمیام ولم کن

اصلامیخوام اینجا بمیرم از شرت راحتشم

مهدی

باورم نمیشد در این حد از من متنفر شده بود!

دلم میگیره از این همه نفرتی که تو چشمات جاکرده بود

مهدی: باشه

هرجایی میبرمت فقط اینجا نه

بریم

تارا: باچشمای خیسم بهش خیره میشم!

مهدی: بریم عزیزم حالت خوب نیست

تارا: از کنارش عبور میکنم میشینم تو ماشینش

کل مسیر و تو سکوت طی میکنیم باتوقف ماشین دوباره

برمیگردیم تو ویلایی که ازش متنفر بودم

مهدی: برو تو اشپزخونه الان منم میام
تارا: از ماشین میرم پایین
نمیدونم به حرفاش گوش کنم یا نه؟
میترسیدم بازم بهش اعتماد کنم؟
پوزخندی به فکرام میزنم!
دیگه چی برام مونده بود که بترسم ازم بگیره هیچی
برام نمونده بود!
غرورم و ابروم و زندگیم عشقم همه چیوازم گرفته
بود؟!

باخستگی

[29/12/2022 ,22:59] : سایت اوای خیس
part73

میوفتم روصندلی اشپزخونه
وقتی یادسرمای چنددقیقه پیش میوفتم همه ی تنم
میلرزه

کجامیخواستم برم؟

اصلا نمیدونستم کجاهستم؟!

باصدی قدم هاش توخودم جمع میشم

از تنهابودن باهاش میترسیدم

از این مردی که تازه شناخته بودم وحشت داشتم!

اون مهدی گذشته ی زندگیم نبود انگاریه ادم جدیدی
بود که تازه میشناختمش

باترس به کارای خونسردش خیره میشم؟!
چقدر بی خیال بود خوب چرانباشه اون که چیز یوازدست
نداده بود؟!!

چشمای خیس مومیبندم جلوی ریزش اشکامو میگیرم
با صداش می لرزم با عجله چشمامو باز میکنم
مهدی: حالت خوبه؟

تارا: نگاه پراز نفرتمو میدوزم بهش جوابشون میدم که
نفسشو با عصبانیت میده بیرون

مهدی: صبحونه بخور

تارا: نمیخورم

ببرم خونمون

(مهدی)

عصبیم کرده بود

اون از کار صبحش که اگه پیداش نمی کردم مرده بود
اینم از الانش

مهدی: فعلا چند روزی قرار نیست بری

تارا: چی؟

همین الان بلندشو منو ببر

مهدی: لبخند پر حرصی سمت چشمای پراز نفرتش میزنم!

چیه میخوایی بااین حال و روزت بری تاهمه بفهمن
بعدمیخوایی بگی من بهت دست درازی کردم
حتمافکر میکنی خانوادت باور میکنن
نوچ نمیکنن

تارا: اولین قطره اشکم سرمیخوره روگونم
ازت بدم میاد

میدونی اگه یه روزی که که زنده باشم میکشمت
مهدی: میزنم زیر خنده!

باشه هر وقت تونستی حتما منوبکش خودمم بهت کمک
میکنم

تارا: از روصندلی بلندمیشم
دیگه تحمل دیدنشونداشتم که باکشیده شدن بازوم کشیده
میشم عقب

مهدی: بشین مثل بچه ی ادم یه لقمه کوفت کن
فهمیدی

روا عصابم راه نرو که بزور همه چیو تو حلقومت فروکنم
تارا: دستمو ول کن عوضی
مهدی: بشین

تارا: بارها شدن بازوم میشینم روصندلی
ناچار چندتا تیکه خشک میزارم دهنم
(مهدی)

باخستگی فرومیرم تو مبل

بایدیه فکری میکردم؟

سربازیم که خراب شد شاید میشدم سربازفراری
دختری که دوستش داشتم بدست اوردم ولی اون
متنفر شدازم

فردا

[29/12/2022 ,22:59] : سایت اوای خیس

part74

قرار بود ماهان بیاد اینجا بانامزدش حوصله ی
اونونداشتم!

(تارا)

نگاهی به اتاق تاریک میندازم!

نمیدونستم چیکار کنم!؟

اگه برم یگشتم خونه بایدچی میگفتم؟

باید میگفتم چه بلایی سرم اومد مامان و بابا، باور میکردن
؟

نمیدونم اخه کی باورش میشد مهدی تو سربازیش بیاد این
کارو انجام بده

(مهدی)

نگاهموبه ماهان میدوزم!

ماهان: چخبر پسرتتها اومدی؟

مهدی: نه بابا

بانامزدم

ماهان: به مبارک باشه چه بی خبر نامزدک کردی!

مهدی: لبخندی میزنم!

دیگه یهوپی شد

باصدای نامزدش نگاهمو میدوزم بهش

یه دختر تپل ولی نازی بود ولی به تارای من نمیومد

- وایی میشه نامزدتو ببینم؟

مهدی: صبر کن خودش میاد

ماهان: ببخشید که مزاحم شدیم داداش

مهدی: نه بابا این چه حرفیه

من مزاحم تو شدم ویلا رو گذاشتی در اختیارم ممنون پسر

ماهان: این چه حرفیه تو برادر می

راستی تو مگه نباید سر بازی باشی؟

مهدی: میخندم!

اره فعلا سر باز فراریم

ماهان: نکنه در رفتی اومدی نامزد بازی؟!

مهدی: میخندم!

ماهان: از دست تو پسر

- عزیزم من میرم استراحت میکنم خستم

ماهان: باشه خوشگلم برو منم میام

مهدی: توفکر این بودم چجوری تارا راضی کنم
بیاد اینجا

میدونستم بمیره هم نمیداد

با صدای ماهان بهش چشم میدوزم!

ماهان: مهدی کجایی پسریه ساعته دارم صدات میکنم؟!

مهدی: ببخشید حواسم نبود چیزی گفتم؟

ماهان: طوری شده حالت گرفتست؟

مهدی: نه بابا توفکر بودم سر بازیمو چیکار کنم؟!

میخنده!

ماهان: وقتی توفکر عشق و حالت بودی باید فکر الانشم

میکردی؟

خوب پسر من با اجازه میرم بالا استراحت کنم

راستی شام بامنه میریم بیرون

(تارا)

باسرو صدایی که از پایین میومد حدس میزدم کسی اومده

بابا ز شدن در اتاق بهش خیره میشم!

میاد تو درو میبندد

مهدی: مهمان داریم دوستم و نامزدش اومدن میخوام

بیایی پایین پیششون

تارا: از روتخت بلند میشم درست روبه روش وایمیستم

چرا باید پیام پایین

[29/12/2022 ,22:59] : سایت اوای خیس
part75

هان مگه چیکار می؟

حتماتوقع هم داری پیام نقش یه دختر عاشقم برات بازی
کنم

من نمیام برو بیرون

مهدی: بازو شو تو مشتت میگیرم که از درد اخماش توهم
میره

باید باهات باخشونت رفتار کنم تا ادم بشی اره

تارا: ولم کن وحشی

مهدی: مثل بچه ادم لباس تو عوض میکنی میایی پایین به
عنوان نامزد

تارا: با عصبانیت به چشمای عصبیش خیره میشم!

میام ولی حق نداری بهم نزدیک بشی

نمیخوام از فرصت استفاده کنی به من دست بزنی

باحلقه شدن دستاش دورم عصبانیتم جاشوبه ترس میده

خم میشه تو صورتم اب دهنمو با ترس قورت میدم!؟

مهدی: واسه من تعیین و تکلیف نکن فهمیدی

من هرکاری دلم بخواد میکنم فهمیدی

تارا: ولم کن

حلقه ی دستاشو باز میکنه از اتاق میره بیرون

چشمای خیسو میبندم!

دیگه نمیخواستم گریه کنم بایدباهش مثل خودش
رفتار میکردم!

بافکری که میادتوسرم لبخندی میزنم!

صبر کن اقامهدی ابرو تو پیش دوستت یه جوری ببرم
(مهدی)

داشتم میز اشپزخونه رو مرتب میکردم که با صدای پای
کسی نگام خیره میمونه به تارا

نگاه خیر مواز بالاتا پایینش رسدمیکنم
لبخندی میشینه رولیم!

میدونستم از لج من به خودش رسیده ولی
تو دلم بر اش میخندم!؟

اون ماهانی که من میشناختم یه کثافتی بود که دومی
نداشت

اشپزخونه رو مرتب میکنم یه فنجون قهوه برای خودم
میریزم میرم تو هال بادیدم نفرت چشماشو احساس
میکنم ولی بی خیال کنارش میشینم
خوشگل شدی!

تارا! پوزخندی میزنم!

با صدای قدم های کسی بر نمیگردم عقب با صدای سلام
کردنشون بلندمیشم

یه پسر و دختر جوون بودن
ماهان: سلام خانم زیبا
مهدی جان فکرشم نمیکردم نامزدت به این زیبایی
باشه

تارا: از نگاه خیرش بدم میادپشیمون میشم چرا از لج
مهدی اینقدر ارایش کردم که این پسره احمق اینجوری
خیره، خیره نگاهم کنه؟!
- سلام عزیزم من پریسا هستم نامزد ماهان جان
تارا: سعی میکنم لبخند بزنم
از نگاه

[22:59, 29/12/2022] : سایت اوای خیس
part76

نامزدش داشت حالم بهم میخورد
دستمومیارم بالا تو دست پریسا قرار میدم
تارا: خوشبختم تارا هستم
مهدی: بفرمایید بشینید
تارا: میشینم رومبل که مهدی هم بافاصله کنارم میشینه
زیرنگاه های اون پسره ی عوضی حالم داشت بهم
میخورد!
تو دلم پوزخندی به مهدی میزنم!
دوستاشم مثل خودش عوضی بودن!؟

با صداش نگاه پر از نفرتمو میدوزم بهش
ماهان: تارا جان حالتون خوبه؟
تارا: پسره ی کثافت بتوجه ربطی داشت حال خوبه یانه
مهدی: تارا جان دخترارومیه چون دیدار اشنایی
باشمار و نداشتته یکم معذبه
تارا: اخ که چقدر دلم میخواست سرای این دوتا پسره ی
عوضی رو بکوبم بهم
ماهان: اهان
پس کم کم یخش باز میشه
خوب مهدی جان نظرت چیه الان که
بعد از سالها همو دیدیم بریم دور هم بیرون؟!
- بهتر نیست اینجا باشیم و کنار هم غذا بگیریم بخوریم؟
ماهان: این بد نیست
شماچی تارا خانم؟
تارا: فرقی به حال نمیکنه
بالاخره نظر همه بر این شد که همینجا تو ویلا بمونیم
بارفتن اون پسره ی چندش و نامزدش سمت حیاط
نگاهی به مهدی که باچشمای سبزش زوم کرده بودروم
میندازم!
تارا: چیه؟
دوستاتم مثل خودت عوضین

مهدی: میخندم!

از رومبل بلندمیشم روبه روش وایمیستم دست میندازم
دور کمرش میکشونمش سمت خودم
تارا: ولم کن

مهدی: هیچ وقت نخواه که لج منو دربیاری چون خودت
بیشتر حرص میخوری و من بیشتر لذت میبرم
تارا: باشوک تو چشمای سبزش خیره میشم!
یعنی فهمیده بود من از لجش به خودم رسیدم
مهدی: نگاهم لحظه ای به لب های صورتی رنگش
خیره میمونه

نمیتونستم از شون دل بکنم
خم میشم سمتش لباشو اسیر لبای تشنم میکنم
باتموم عشقم مشغول بوسیدن و خوردنشون میشم
تارا: باقرار گرفتن لباش رولبام یخ میزنم!
قفل میکنم مغزم از کار می ایسته

مهدی: با صدای ماهان با عجله ازش جدا میشم!
نگاهی به چشمای پراز تعجبش که کم کم جاشونفرت
میگرفت میدوزم!

اینم یه تنبیه کوچیک

[29/12/2022 ,23:00] : سایت اوای خیس

part77

برات هیچ وقت خودتو برای کسی جزمَن خوشگل نکن
میدونی چرا؟

انگشتامونو ازش واز ازگوشش میکشم پایین روبینیش
بعدپایینتر رولباش متوقف میکنم

چون اون وقت ممکن هرآن سگ بشم بدون
درنظرگرفتن ادمای دوروبرم بهت دست بزَنم ویایه
کاره دیگه ای باهات انجام بدم
رهاش میکنم

تارا: باپشت کردنش بهم

تو جام خشکم میزنه!

این مرد بدتر سناک بود

ازش میترسیدم

دلم نمیخواست برم بیرون واسه همین پشت میکنم ازپله
هامیرم بالا

مهدی: دقایقی گذشته بود ولی خبری ازش نبود

میدونستم بازم سرلج بامن نمیاد

لبخندی میشینه رولبام!

لج کردناشودوست داشتم اینجوری میتونستم به

هر بهونه ای بهش نزدیک بشم!

— مهدی جان خانمت نمیاد؟

مهدی: چرا الان میگم بیاد

– من برم دنبالش؟

مهدی: نه عزیزم ممنون خودم میرم
ماهان: جوون بزن کف قشنگه روبه افتخار اقامهدی
عاشق

مهدی: لبخندی میزنم از روزمین بالشتک کوچیکی که
زیرپام روزمین بود بلندمیشم راه میوفتم سمت ویلا
ازپله هامیرم بالا در اتاقوباز میکنم بادیدنش که روتخت
پشت کرده بودبه در لبخندی میزنم!
چقدر این صحنه دوست داشتنی بود!
دوست داشتم ساعتها بشینم و این صحنه روتماشاکنم !
هنوز لحظه ای از حس زیبایی که داشتم نگذشته بود که
باصدای ناله هاش میرم تو
تارا

نه توروخدا ولم کن
توداری چیکار میکنی
خواهش میکنم به پات میوفتم مهدی
مهدی: باشنیدن اسمم از زبونش باغم به صورتش که
تو خوابم کابوس منو میدید خیره میشم!
خدا باهاش چیکار کرده بودم من کابوس خواب
وبیداریش من شده بودم!
داشت گریه میکرد

قلبم دردمیگیره از صدای ناله هاش
تارا: تور و خدانکن
ولم کن
دستتوبهم نزن
نه

نه خواهش میکنم
مهدی: دستمومیزارم رو پهلوش اروم تکونش میدم
نمیخواستم بازم بترسه
تارا
تارا جان

نفس مهدی بلندشوداری کابوس میبینی
باباز شدن چشمای سبز رنگ خیشش میسوزم
و نابود میشم
تارا: تور و

[29/12/2022 , 23:00] : سایت اوای خیس
part78

خدا اذیتم نکن برو بیرون
مهدی: بخدا اذیتت نمیکنم
تارا: نه داشتی اذیتم میکردم بازم میخواستی
میخواست
مهدی: قربونت بشم

من غلط کردم اشتباه کردم
بیخس منو-

بهش نزدیک میشم دستامو دور بدن لرز و نش حلقه میکنم
تارا: ولم کن

بهم دست نزن

برو کنار

من کثیفم

کثیف شدم ولم کن

مهدی: سعی میکنم بغضم نترکه برای عشقی که حس
میکرد بعد از اون شب کثیف شده

نیستی تو کثیف نیستی این منم که پستم

منم که کثیفم

اروم بگیر

مهدی: بعد از دقایقی باکم شدن لرزش بدنش از خودم

جداش میکنم

به چشماش خیره میشم!

مهدی: خوبی؟

تارا: چیزی نمیگم

مهدی: بلند شو بریم پایین بچه هام منتظرن

تارا: دست و صورتو میشورم باهاش همراه از پله هامیام

پایین

وقتی توحیاط میرم لرزی بدی همه ی تنومیلرزونه که
ازنگاه مهدی دورنمیمونه!

مهدی:سردته؟

تارا:اره

مهدی:بروکناراتیش بشین الان میام
تارا:باقدم های اروم راه میوفتم که باصدای پام ماهان
وپریسا برمیگردن سمتم

پریسا:اومدی عزیزم

بیابشین

تارا:لبخندی میزنم

روبالشتک کناراتیش میشینم

ماهان:پس مهدی کو؟

مهدی:اومدم

تارا:باتعجب به پتوی تودستش خیره میشم
میدانزدیکم پتورودورم میپیچه وبعدمیشینه کنارم
ماهان:به چه عشقی

— حسودیم شد

ماهان:بیایینجا عشقم بغلم خودم گرمت میکنم
تارا:بانفرت بهش نگاه میکنم!

فردامیشدچهارروزی که سورنمونددیده بودم!
چقدر دلتنگش بودم

ازین به بعد کمتر میشدملاقاتمو- باهاش؟!
هر روز کمتر و کمتر- تا که فراموش میکردم
قلبم فشرده میشه از ندیدش
چشمای خیس موبه شعله ی اتیش میدوزم؟!
مقصر همه چی مهدی بود

اره

مهدی

بعد از خوردن شام تارا اولین کسی بود که از جمع موت
جدا شد رفت

از روزمین بلند میشم دنبالش راه میوفتم
وارد اتاق میشم نگاهی به تن مچالش روتخت میندازم!
باصدای بغض دارش بهش نزدیک میشم
تارا: برو بیرون نمیخوام ببینمت
مهدی: باز چیشده؟!
تارا: با

[29/12/2022 ,23:00] : سایت اوای خیس
part79

عصبانیت میشینم روتخت
نمیدونی چیشده یا خودت وزدی به نفهمی
مهدی: درست صحبت کن
تارا: نمیخوام

من الان فقط به نفرومیخوام که ندارمش
مهدی: منظورش میفهم
پوزخندی به چشمای عصبیش میزنم!
فردا برت میگردونم خونتون
تارا: مثل دیوونه هامیخندم!
قطرات اشکم سرمیخوره روصورت
چه زحمتی میکشی
الان که همه چیوازم گرفتی برم میگردونی که چی بشه
!؟

هان
ازت متنفرم
توباعث شدی من از عشقم جدابشم
مهدی: این قدواسه من عشم عشقم نکن فهمیدی
تواون مغزت فروکن
تنها واولین وآخرین کسی که حق داری عاشقش بشی
منم
تارا: تو

پوزخندی به چشمای عصبیش میزنم!
توبرام مثل یه زخم عمیقی هستی که روقلبم زده شده
هرچی بیشتر روزامیگذره جای اینکه خوب بشه
بیشتر خون ریزی میکنه ودردمیکنه!؟

مهدی: باچشمای گشادشده به عمق نفرتش نگاه میکنم
پشت میکنم بهش از اتاق میزنم بیرون
تارا: باکوبیده شدن در میزنم زیر گریه
فردا باید چیکار میکرد؟
قرار بود چی بشه؟
به سوالاتشون چی جواب میدادم؟!
مهدی:

ساعت حدود ایک شب بود که برگشتم ویلا
وقتی یاد جمله ی تارا میوفتم اتیش میگیرم
احساس نابودی میکنم؟!
در اتاقوباز میکنم نگاهم لحظه ای رو صورتش غرق
در خوابش خیره میمونه!
اخه چطور توقع داشتی ازت بگذرم
من تموم عمر مو صرف عشق تو کرده بودم حتی
نمیدونستم لحظه ای تو تصور اتم زندگی بدون
تو رودرک کنم!
دروم بیندم کنارش رو تخت میشینم
فردا که برم نمیدونم کی میام دلتنگت میشم!
نگرانتم میخوایی از این به بعد چجوری بازخمی که
برات گذاشتم ادامه بدی؟
با خانواده ی سنتیت چجوری میخواستی کنار بیایی

مهدی: از روتخت بدون سرو صدا بلندمیشم
لباسمو در میارم کنارش روتخت میخوابم
از پشت بغلم میگیرمش
تارا: با احساس لمس شدن بدنم با وحشت
چشمامو باز میکنم ولی با شنیدن صدای مهدی بدون
حرکتی ساکت میمونم

مهدی: خوبه خوابی دلم نمیخواد باز وقت رفتنم
[29/12/2022 , 23:00] : سایت اوای خیس
part80

اذیت شدن تو ببینم
میدونی دلم واسه اینکه دوباره بتونم بغلت بگیرم واسه
اینکه ببوسمت یا بتونم احساس کنم خیلی تنگ میشه
ولی سعی میکنم زود بیام!
از اینکه اون شب اون بلارو سرت اوردم گاهی موقع
هاپشیمونم ولی بعضی وقتانه
میدونی به خودم باپرویی تموم میگم مال من بودی پس
باید همه چیتم به من هدیه میدادی
تارا: دقایقی روتو سکوت سپری میکنم اونم ساکته
باقرار گرفتن دستای داغش رو بدنم دیگه نمیتونم اروم
باشم
مهدی
با صدای ضعیفش لبخندی میزنم!

تارا: داری چه غلطی میکنی؟

مهدی: حس نمیکنی مگه؟

تارا: دستتو بکش دیگه نمیخوام هرگز بهم دست بزنی

مهدی: حتی فکرشم نکن که وقتی پیشمی مال منی بهت دست نزنم

تارا: با چرخش بیشتر دستاش جای اینکه لذت ببرم اذیت میشم

ولم کن

راحتم بزار

مهدی: گفتم مال منی

چیزی که مال منه پس مال منه حق دارم

هر جور دوست دارم بهش دست بزنم

تارا: من مال تو نیستم هرگز نمیشم فهمیدی

مهدی: میخندم!

میدونی این حرصی شدنت داره غریزه

هامو بیدار میکنه!

امشب نیاز دارم

تارا: چی؟

دست بهم نمیزنی ولم کن

مهدی: امشب برای منی میخوام تا وقتی نیستم به فکرم

باشی

تارا: ولم کن عوضی
من هر وقت يادتو ميوفتم فقط بانفرته ولم کن
مهدی: نمیتونستم اينجوری برم قبل رفتنم يه بار ديگه
طعمشوميچشيدم دلتنگش ميشدم
دست ميزارم رولباساش بايه حرکت همشونودرميزارم
تارا: ولم کن

من نميخواهم بازم اون شب تکرارکنی
مهدی: لبخندی ميزنم!
باشه قول ميدم چون اين رابطه ی خداحافظيه منه
تازمانی که بيايم اذيت نشی
تارا: ميگم ولم کن
بامشت ميکوبم روسينش
بدون توجه به تقلاهای من دست ميزاره رولباساش
همشونودرميزاره

باچشمای خيسم به بدن برهنش خيره ميشم!
زورم بهش نميرسيد
ازش متنفر بودم از اين مردخودخواه عوضی بيزار بودم!
چشمامو بادرميبندم تانبينم چيکار ميکنه!
تانبينم وقتی لمس ميکنه چه

[29/12/2022 ,23:01] : سايت اوای خيس
part81

قدر لذت میبره

مهدی

اروم شده بود نمیدونم چرا؟

ولی خوب بوداین وول خوردنش بیشتر دیونم

میکرد تا اذیت بشه

لباشو میبوسم باولع

میرم پایینتر لبامو تو گودی گردنش میزارم میبوسمش

نگاهم لحظه ای به قطره ای که از چشمش سرمیخوره

میوفته!

لبامو میزارم رواشکاش

از رو بدنش بلند میشم!

نه

نمیخواستم امشبشو همیشه با نفرت یادت بیوفته!؟

میدونستم متنفر بود ازم ولی نمیخواستم از این بیشترم ازم

متنفر بشه

تارا! باچشمای خیس و پراز تعجبم به لباس پوشیدنش

خیره میشم!

چیشد چرا دست از کاراش کشید؟

نکنه فکر میکرد اینجوری منو میتونه گولم بزنه

نگاهموازش میگیرم که بانشتنش کنارم باعجله

از رو تخت بلند میشم میشینم

مهدی: ببخش منو
تارا: تو سکوت یکم از ش دور میشم!
مهدی: فردا بر میگردم پادگان
تو میخوایی چیکار کنی؟
تارا: چیکار کنم؟!
مهدی: نمیدونم
تارا: این شد جوابت
زندگیمو خراب کردی
همه چیو تو خراب کردی مقصر همه چی تویی
دیگه بعد از امشب هرگز نمیخوام ببینمت
مهدی: لبخندی میزنم!
میدونی چیه من بعد از اینکه دوباره پیام بدون شک
تورو مال خودم میکنم
تارا: فکرشم نکن باز میایی دیدنم چون اون روز من
به چشماش بانفرت خیره میشم!
چون احتمالاً اون روز میکشمت
تارا
بالاخره آماده رفتن شده بودم
تو دلم دلشوره به راه افتاده بود
از این مرد خونسر دادم میومد واسه اینکه به اتفاقات پیش
روم فکر نکنم ضبط ماشین روشن میکنم

♥ بهت پيله كردم نميمونی- پيشم
♥ نه ميميرم اينجانه پروانه ميشم
تارا: سنگينه نگاهش اذيتم ميكنه برمىگردم سمت شيشه
ى ماشين

♥ از عشق زيادى تورو خسته كردم
♥ تو دورم زدى خواستى دورت نگرديم
تارا: باصدای مرتضى پاشايى ناخودآگاه بغضم ميگيره
اشكام شروع ميكنن به ريختن!

♥ بازم شوريه اشكولب هاى سردم
♥ من اين بازىو صد دفعه دوره كردم
♥ نه راهى نداره گمونم قراره
♥ يكي ديگه دستامو تنها بزاره
[29/12/2022 , 23:01] : سايت اواى خيس
part82

♥ ديگه توى دنيا به چى اعتباره
♥ كسى كه براش مردى دوست نداره
♥ منو بغضوبارون سكوت خيابون
♥ دوباره شكستم چه ساده چه اسون
♥ به پاتم بسوزم تو شمعم نميشى

♥ توهوای دنیای ادم نمیشی
♥ غرورت گلوموبه حق حق کشیده
♥ ادم که قسم خوردشودق نمیده
تارا:نگاهی به دستمالی که سمتم میگیره میندازم ولی
بدون اینکه بهش نگاه کنم میگم نیاز ندارم
اشکامو بادستم پاک میکنم
میدونستم عصبی شده ولی مهم نبود اصلا اون واسم
مهم نبود
حس میکردم این اهنگو برای خودش ومن
قصدا گذاشته!

♥ من و تویه عمره دوتاخط صافیم
♥ شده عادت ماکه رویابافیم
♥ بشینیمو عشقوبه بازی بگیریم
♥ واسه زندگی کردنامون بمیریم
♥ چه سخته توتنهایی شرمنده میشی
♥ ماهاقهرمانی وما بازنده میشیم
♥ مثل عصرپاییزیه رنگ ورومون
♥ واسه خلیا خاطر از ارزومون
♥ دیگه توی دنیابه چی اعتباره

♥ کسی که بر اش مردی دوست نداره
♥ منوبغض و بارون سکوت خیابون
♥ دوباره شکستم چه ساده چه اسون
♥ به پاتم بسوزم تو شمعم نمیشی
♥ تو هوای دنیای ادم نمیشی
♥ غرورت گلوموبه حق حق کشیده
♥ ادم که قسم خورد شودق نمیده
(اهنگ زیبای مرتضی پاشایی عزیزروح
شاد عصر پاییزی)

تارا
باتوقف ماشین صورتموپاک میکنم به کوچمون زل
میزنم!
درو باز میکنم
یه لحظه چهره ی سورنم جلوی چشمم نمایان میشه
یاداون روزی میوفتم که سوپرایزم کردمیزنم زیرگریه
یادروزای بعد و بعدوبعدش
قلبم دردمیکنه
باپاهای بی جون راه خونمونو پیش میگیرم پشت
در خونمون توقف میکنم

به ماشینی که با سرعت از کنارم رد میشه توجه ای
نمیکنم چون صاحب اون ماشین باعث وبانیه جدا شدنم
از عشقم بود

صورتمو پاک میکنم زنگ خونمونو میفشرم
دقایقی که برام مثل صدبار مردن وزنده شدن
درباز میشه

بادیدن مامان اشکام دوباره راهشو پیدا میکنه
- وایی خدای من تارا مادر

تارا: سلام

- کجا بودی مادر هممون دق کردیم

بیاتو [23:01, 29/12/2022] : سایت اوای خیس
part83

تو چرا اینقدر لاغر شدی؟

تارا: بایاهای بی جونم میرم داخل

مامان

- جانم

تارا: میشه

میشه بغلم کنی؟

- اره دخترم بمیرم چتشد کجا بودی؟

چه بلایی سرت اومده؟

تارا: فرومیرم تو بغل گرم و مادرانش میزنم زیرگریه
با صدای بابا از مامان جدا میشم
بابا: کجاست این دختره ی بی وجود؟
ابرو مو بر د بعد از چهار روز- برگشته که چی؟!
تارا: بابا لطفاً بزارین توضیح بدم
بابا: چه توضیحی- ابرو مونو تو کل اقوام بردی
ابرو ی خانواده ی مهدوی رو بردی؟!
پسره مردم مگه مسخرته نمیخواستیش چرا بابا بروش
بازی کردی؟!
تارا: با گریه میگم
بخدا من مقصر نیستم
بابا: کدوم گوری رفتی
هرجایی بودی برگرد همونجا
تارا: بابا
بزار توضیح بدم
بابا: توضیح بده
یا لا
تارا: بابا داد باشدت گریم بیشتر میشه
چی میخواستم بگم؟
میگفتم رفتم همه چیواز دست دادم برگشتم
اصلاً باورشون نمیشد

بابا: چرا لال شدی هان
تارا: بانسستن دستای بابا رویقم تازه یه جمله از کسی که
مقصر این ماجرا بودیادم میاد
چیه فکر میکنی پدرت باورش میشه اون ادم سخت
گیر و مذهبيه باورت نمیکنه من بهت دست زده باشم
وقتی منوبه چشم پسرش میبینه!؟
تارا: کم کم چشمام سیاهی میره

و

(تارا)

با صدای گریه ضعیفی کنارم چشمامو باز میکنم
نگاهی به اطراف میندازم
بیمارستان بودم

کاش میمردم نمیخواستم دیگه زندگی کنم
- دخترم بهوش اومدی؟

خدایا شکرت

تارا: ماما با بابا کجاست؟

با گریه میگه

فعلا ولش کن تو خوب شو

تارا: گریه نکن قربونت بشم

(تارا)

یه هفته ای میشد بر گشته بودم خونه

وقتی حرفای مامان یادم میادمغزم سوت میکشید!؟
مامان: عزیزم بگوبهم چیشده ؟
کجابودی چهارروزو
چه بلایی سرت اومده!
تارا: تنها جوابم سکوت بود ولی باحرف مامان شوکه
میشم!
مامان: میدونی پدرت گفته اگه نفهم چه بلایی سرت
اومده منم همراه تو بیرون میکنه
تارا

نگاه خسته افسردموبه گوشه ای از اتاقم میدوزم!
بابازشدن

[29/12/2022 ,23:02] : سایت اوای خیس
part84

در اتاقم بوی عطری میپیچه که یادگار عشقم بود چشمم
خیس میشه

نکنه خیالاتی شده بود !؟
با صداش بر میگردم سمت صدا
تارای من
تارا: نه
خودش بود
اولین قطره ی اشکم

دومی

سومی

کم کم شدتشون بیشتر میشه

من بااین مردم محکم وقوی چیکار کردم چرا این
قدر لاغر شده بود

بافرورفتن تویه جای گرم تازه احساس میکنم
چقدر دلتنگ بغلش بودم

— کجابودی تو

اخه من مردم

میدونی مردم

تارا: دستامو دور کمر پهلوش حلقه میکنم

— کوچولوی من چرا این همه لاغر شدی؟

کجابودی چه بلایی سرت اومده

تارا: بایدکاری میکردم بره

من دیگه مثل اولش تمیز و بکر نبودم برای این مرد

من لایق عشق پاکش نبودم!

دستامو از دورش باز میکنم

سورن

تارا: جون دلم

جون

بمیرم من تو چتشدی؟

تارا: دلم میلرزه از دیدن چشمای قشنگش که خیسن!؟
تارا: خواهش میکنم ازت برو من دیگه دوست ندارم
چشمای پر از تعجب خیشش نابودم میکنه
سورن: یعنی چی؟

من برای دیدن دوبارت مردم
برای پیدا کردن دنت جون به لب شدم
تارا: با چشمای اشکیم دادمیزنم
نمیخوامت

از اینجابرو
از اولم دوستت نداشتم
تارا: با هر جلم خودم میمیرم
برو

دیگه نمیخوام بیایی
سورن: فقط بهم بگو چرا؟
چرا این کارو میکنی تو
تارا: اشکام کل صورتمو پوشونده بود
فکر کن گولت زدم
دوستت نداشتم

سورن: لعنتی پس این اشکات چی هستن
این قلبت که داره له میشد از گفتن این حرفا چیه؟
تارا: برو

سورن: چجوری برم
من بدون تونمیتونم زندگی کنم
تارا: ولی من خیلی خوب میتونم بدون توزندگی کنم
برواززندگیم بیرون
تارا: ازروتخت بلندمیشه چشمای خیشش
قلبمومیسوزونه
باکمرخمیده راه دراتاقموپیش میگیره
تارا: یاداهنگی ازاهنگای مرتصی پاشایی میوفتم که
حالش به الان من میخورد!؟

♥ امشب داری میری بدون من

♥ خیسه چشمای نیمه جون من

♥ حرفام نمیشه باورت چیکارکنم خدایا

سورن: میشینم توماشین سرمومیزارم

[23:02, 29/12/2022] : سایت اوای خیس

part85

روفرمون اهنگ این چندروزی که شده بودتموم زندگیم

روپلی

میکنم

سورن

♥ راحت داری میری که بشکم

♥ عشقم

♥ بزار نگاه کنم یکم

♥ شاید با هم بمونه دستای ما

♥ ب جون تو دیگه نفس نمونده واسه ی من

♥ نرو تو هم دلم اخه نشکن

♥ دلم جلو چشات داره میمیره

تارا

نگام نکن

♥ بزار دلم بمونه روی پاهاش

♥ فقط یه ذره اخه مهربون باش

♥ خدا ببین چجوری داره میره

تارا

♥ اره تور است میگی که بدشدم

♥ اروم میگی که جون به لب شدم

سورن

♥ بمون اگه بری چیزی درست نمیشه

♥ ساده نمیشه بی خبر بری

♥ عشقم

♥ بگو نمیشه بگذری از من

♥ بگوکنار می همیشه

تارا

♥ تورو خدا ببین چه حالیم نگو که میری

♥ دلم میخواد که دستمو بگیري

♥ نرو بدون تو شکنجه می‌شم

سورن

♥ پیشم بمون دیگه چیزی نمیگم اخریشه

کسی واسم شبیه تو نمیشه

♥ بمون الهی من واست بمیر-

(اهنگ زیبای مرتضی پاشایی عزیز روح شاد تو)

(تارا)

این روزا مامان و بابا انگار فراموش کرده بودن!

نه من میرفتم پایین و نه اونامیومدم بالا فقط گاهی

مامان شام میاورد که لب بهشون نمیزدم؟!

انگار با همه چی قهر کرده بودم

شاید مامان و بابا گذاشته بودن خودم به حرف پیام.

کابوسای اون شب بد زندگیم کمتر شده بود و این

شباجاشوبه کابوسای سورنم داده بود؟!

کسی که همش تو خوابم با چهره ی غمگینش

کابوسشو میدیدم!

چطوری دلم اومدبش بگم دوستش ندارم!؟

چجوری گفتم بره

منی که هر لحظه داشتم براش جون میدادم
داشتم قطره قطره اب میشدم از نبودنش و ندیدنش
یه ماه بعد

(مهدی)

نگاهی به خودم توایینه قدی اتاقم میندازم!

خوشتیپ شده بودم

بالاخره کارای خدمتم تموم شد و قراره امشب برم
خاستگاری

مامان قهر بود و بابا توسکوت و من تو دلم از دیدن دوبارش
اتیش به پا بود!

با صدای در اتاق بر میگردم سمتش
بله

– منم پسرم

مهدی: بیاتو مامانجان

درباز میشه مامان با صورت گرفته میاد تو-

– قربون قد و بالات بشه مادر

بز نم به

[29/12/2022 ,23:02] : سایت اوای خیط

part86

تخته ماشالله پسر م هر روز خوشگلتر ميشه

مهدى: ميخندم!

باقدم هاى اروم سمتش راه ميوفتم تو بغلم ميگيرمش

- پسر م

مهدى: جونم مادر خانم

- نميشه نريم

من به اين وصلت راضى نيستم

مهدى: نه

من ميخوامش

- چرا اون

اين همه دختر هست؟!

مهدى: نفسمو ميدم بيرون عصبى نشم

چرا ماماى جان

اون همون تاراست همونى كه يه روزى دوستش

داشتى الان چى فرق كرده؟

- خيلى چيزا

اول كه بايكي ديگه نامزد كرد بعدشم گم و گور شد

مهدى: ماماى خواهش ميكنم باز م اين بحثونكش وسط

بريم لطفا دير ميشه

(تارا)

نگاهى به خودم تو اينه ميندازم!

پوزخندی به چشمای غمگینم میزنم
حوصله ی هیچی نداشتم
الان تقریباً یه ماه شده بود که نه از اتاقم اومده بودم
بیرون ونه باکسی حرف زده بودم!
دوباره برمیگردم سمت تختم روش دراز میکشم
مهم نبود اون میاد!؟
مهم نبود

مهم این بود که از همه چی دست کشیده بودم
انگار مرده بودم فقط داشتم نفس میکشیدم
با صدای در اتاقم نیمخیز میشم به مامان که مثل همیشه
بامهربونی میاد تو خیره میشم!؟
- مادر نمیخواهی اماده بشی خانواده ی داییت اومدن
خاستگاری!؟

تارا: خاستگاری
پوزخندی میزنم!
چه رویی داشت اونی که نابودم کرده بود الان
میخواست کار نصفشو کلاتموم کنه
- دخترم خوبی؟

تارا: خوبم
ولی حوصلشو ندارم
- خدامرگم بده

بلندشو مادر میخوایی- بابات بیاد ابروریزی کنه
تارا: ماما خواهش میکنم
- بلندشو خوشگلم

بلندشو دردت به جونم
خدتو ببین تو هنوز جوونی چتشده
یه ماه که نه رفتی بیرون ونه باماحرفی زدی
خودتو حبس کردی تو اناقت
میدونی من و بابات چقدر نگران تیم؟!
تارا: سرمومیندازم پایین
میدونم

معذرت میخوام
- قربونت بشم

بلندشو دست و صورتتو بشو لباس بپوش بیا
تارا: چشم

بارفتن ماما

دست و صورتتو میشورم

لباس تیره ای میپوشم

نمیخولستم دل ماما و بابا رو بیشتر از این برنجونم
از اتاق میام بیرون
پله

پله ی آخری که میرسم نگاهم لحظه ای روکسی که
مصیب تموم ماجرا بود زوم میشه!؟

یخ میزنم

بدنم شروع میکنه به لرزیدن

نگاه اونم متوجه ی من میشه!

انگار خودشم باورش نمیشد که منم

با صدای دایی نگاهموازش میگیرم

دایی: سلام دخترم بیابشین

تارا: سلام

خوش اومدین

نگاهی به مبل میندازم

کنار اون خالی بود ولی نمیخواستم پیشش بشینم

با صدای مامان بهش چشم میدوزم!

- بیادخترم اینجاشین

تارا: از خدا خواسته قدم های لرزونموسمت مامان

بر میدارم

مامان و بابا کنار هم نشسته بودن مامان واسم جاباز میکنه

کنارش میشینم.

دایی: خوبی- دایی جان

چرا این قدر لاغر شدی؟

تارا: نگاهم لحظه ای بهش میوفته که زوم کرده
بودر و من

پوز خندی به صورتش میزنم!
بر میگردد سمت دایی
خوبم

یکم مریض احوال
دایی: انشالله که زودتر سرپاشی
تارا: لبخند غمگینی تحویلش میدم
نگاهی به اخمای درهم زن دایی میندازم
حقم داشت اخم کنه؟!

اون که نمیدونست پسرش چه بلایی سرم آورده!
شاید فکر میکرد من مقصرم

میدونم که منو مناسب پسر عوضیش نمیدونست
با صداش لرزیدی تو بدتم میپیچه

احساس میکنم معدم داره بهم میپیچه!
(مهدی)

بادیدن دختری که از پله اومد پایین لحظه توشوک
موندم!؟

باورم نمیشد تارا ای من چه بلایی سرش اومده بود!
بادیدنم رنگش بیشتر از قبل پرید!؟

قلبم میسوخت پس هنوزم نفرت داشت ازم

باید میفهمیدم چیشده!

رو میکنم به دایی

دایی جان میدونم که بی ادبیه ولی میخواستم اگه اجازه
بدین چند لحظه ای باتارا جان تنها صحبت کنم؟!
(تارا)

بانفرت بهش خیره میشم!

پس هنوزم عوض نشده بود هنوزم همون پسره ی
خودخواه و کثافت بود!

نگاهم به دهن باباخیره میمونه کاش بگه نه؟

نمیخواستم باهاش تنها بشم

ولی باجمله ی باباچشماموازشدت خشم میبندم!؟

بابا:اره پسرم این چه حرفیه

تارا:جان پسر موبه اتاقت راهنمایی کن

تارا:بدنم یخ زده بود

توان

[23:03, 29/12/2022] : سایت اوای خیس

part88

بلند شدن از رومبل رونداشتم

- دخترم خوبی؟

تارا:باصدای مامان چشمامو باغم باز میکنم
لبخند پر دردی میزنم تا خیال مامان راحت بشه

از رومبل بلندمیشم
اول اونه که پله هاروداره میره بالاومن پشت سرش
راه میوفتم
احساس میکدم هرپله ای روکه میرم بالابه جهنم
نزدیک ترمیشم
پشت سرش متوقف میشم!
مهدی: اتاقت همینه؟
تارا: سکوت میکنم بدون توجه بهش از کنارش
عبور میکنم دروباز میکنم میرم تو
باقدم های محکم میادتو درومیبندده!
دستام شروع میکنن به لرزیدن
دستامو مشت میکنم تامتوجه ی ترسم نشه!؟
مهدی: تارا
تارا: از اسمم بدم میومد؟!
متنفر بودم از اینکه صداشو بشنوم!
مهدی: بهم نگاه کن
تارا: نباید میزاشتم بفهمه ازش میترسم
روتختم میشینم باتعلل بهش چشم میدوزم!
از دیدنش حالت تهوع بهم دست میده
تارا: با صدای لرزونم میگم:
چرا

اومدی اینجا؟
مگه نگفتم نمیخوام ببینمت
مهدی: دلم واست تنگ شده بود!
تارا: پوز خندی میزنم!
بابیرحمی بهش خیره میشم ولی از درون میلرزم
من شدت تنفرم بهت بیشتر شده
واسه چی اومدی؟
مهدی: نمیدونی برای چی اومدم؟
اومدم خاستگاری؟!
تارا: مثل دیوونه هامیخندم!
چشمام خیس میشن ولی جلوی ریزششونو نمیگیرم
از روتخت بلندمیشم روبه روش می ایستم دستای مشت
شدمو میکوبم به سینش
تارا: خاستگاری
اره لعنتی
چه خاستگاری هان
چجوری روت شدییایی به چشمای من و خانوادم نگاه
کنی چجوری؟!
مشتام اسیر دستای داغش میشه بدنم شروع میکنه به
لرزیدن
مهدی: میدونم من عوضیم هرچی توبگی اره هستم

او مدم تاپای کاری که کردم واستم
تارا: ولم کن
دستامور هامیکنه

من ازت نخواستم پای کارت واستی
من هرگز دیگه نمیخوام باکسی ازدواج کنم
(مهدی)

باز داشت ساز مخالف میزد و اعصاب من رژه میرفت
باید مینشوندمش سر جاش
دستمودورش حلقه میکنم بدنش مثل جوجه هاتوبگلم
میلرزید

تارا: ولم کن

ولم کن حیوون

[29/12/2022 , 23:03] : سایت اوای خیس

part89

دستای کثیف تو بکش

مهدی: باشه منوردمیکنی- بعدش چی؟

فکر کرد پدرت فردا پس فردا یکی دیگه بیادخواستگاریت
ولت میکنه

نوچ نمیکنه

تارا: باچشمای خیسم به چشمای سبز خنثاش خیره میشم!

مهدی: یا خودت روت میشه بگی چیشده اگه میشدتا الان
میگفتی

پدرت زوریم شده شوهرت میده بعدشب عروسیت چی
به اون ادم چی جواب میدی هان؟!!

تارا: ازت متنفرم

تو کثیفترین ادم دنیایی

مهدی: میخندم!!

ولی تو قلبم داشت از دیدن گریه هاش اتیش می گرفت

پس به نفع خودته بامن باشی واسه من فرق نداره
هر وقت از این به بعدم بیام میتونم تنها گیرت بیارم مثل
الان باهم باشیم بعدم زن بگیرم پشت سرم نگاه نکنم
با وجود زن داشتتم تونمی هر وقت دلتنگ بشم باید بهم
سرویس بدی ولی تو چی هان?!!

تارا: چشمم داشت سیاهی می رفت

نمیدونم چی میشه

اتاق داشت دور سرم می چرخید میوفتم .

مهدی: با وحشت به بدن بی جونش تو بغلم خیره می مونم!

میدونم خیلی زیاده روی کرده بودم

(تارا)

نگاهی به اطراف میندازم

بادیدنش تو دو قدمیم شروع میکنم به جیغ زدن

نه ولم کن
ولم کن کثافت
بروکنار
توروخدا

انگار کسی داشت صدام میکرد!؟
بیشتر گوش میدم صداش اشنا بود!
مامان

چشمامو با وحشت باز میکنم بادیدن مامان و سرمی که
تو دستم بود خیالم یکم راحت میشه!
با صدایی که انگار از ته چاه میاد و میکنم به مامان
و میپرسم :
اینجا کجاست؟

– بیمارستانیم عزیز مادر
خوبی قربونت بشم ؟
تارا: خوبم

در واقع اصلا خوب نبودم بازم کابوسام از سر نو شروع
شده بود!
(مهدی)

بالبختدمیشینم روصندلی به اخمای مامان توجه ای
نمیکنم!

نگاهی به چشمای سردوپر نفرتش میندازم !

باصدای حاج آقای داخل محضر چشم ازش میگیرم
- لطفا بیاید اینجا امضا کنید

مهدی: اونقدری تند امضا میزنم که با تموم شد حاج اقا تازه
متوجه میشم همه چی تموم شده
تارا

به لبخند رو لبش خیره میمونم
تصمیم مو گرفته بودم

از دواج

[29/12/2022 , 23:03] : سایت اوای خیس
part90

کردنم باهش یعنی خدا حافظی کردنش از روزای
خوبش

خندش میخواستم انتقام همه چیوازش بگیرم!
انتقام اون بلای اون روز مو انتقام تموم اشکام و زجرام
کابوسام

انتقام جدا کردنم از سورنم
نمیدونستم میتونم اخه من ادم بدی نبودم همیشه
دختر اروم و ساکتی بودم!؟
بایدواست جهنم میساختم اره

بعد از خدا حافظی از مامان و بابا تو ماشینش میشینم
با احساس بوی عطری که به مشام میخوره با عجله
از ماشین میزنم بیرون
توجوب اب بالامیارم
با صداش که بالای سرم ایستاده بود حق میزنم!
مهدی: چیشده ؟
میخوایی بریم دکتر؟
تارا: نه

مهدی: بیا اینو بگیر دست و صورتو بشور-
تارا: نگاهی به بطری اب معدنی تو دستش میندازم!
نیازی ندارم
مهدی: باز لج کردنات شروع شد
بلندشو
تارا: از روزمین بلندمیشم
دهنم مزه ی تلخی میداد به بی رحمی به چشماش زل
میزنم
نه تازه همه چی برای من شروع شده!؟
لبخندی میزنه که به خودم میلرزم
مهدی: باشه لج کن هرکاری دوست داری بکن
میدونی چرا؟
چون اخرشم به نفع من و ضررتو تموم میشه

تارا: برو بابایی. نثار لبخندش میکنم راه میوفتم سمت
ماشینش که خودشم بعد از دقایقی میاد
ماشینوروشن میکنه
هوا به شدت امروز گرم بود و حالش داشت بهم میخورد
مهدی: حالت خوبه؟!
تارا: باید جواب بدم؟
مهدی: آگه نمیخواستم جواب بدی نمیپرسیدم
تارا: نه خوب نیستم
مهدی: باشه
تارا: با توقف ماشین توسایه نگاهی به پیاده شدنش
میندازم!
به دور شدنش خیره میشم
چی میشد این کار و نمیکردی تا در این حد ازت
متنفر نمیشدم جوری که حالش از بوی عطرش بهم
میخورد؟!
با او مدنش نگاهی به سینی تو دستش میندازم؟!
درو باز میکنه میشینه تو
مهدی: بیا اینو بخور فکر کنم یه چند وقته چیزی درست
و حسابی نخوردی!
تارا: نگاهی به محتویاتش میندازم!
دلش یه چیزه سرد، سرد میخواست

مهدی: بردار بابا اونقدری که بیرحم نیستم زهر برات
بریزم

تارا: بالاخر یکی از لیوانارو- [23:09,
[29/12/2022] : سایت اوای هیس part91

بر میدارم

ابمیوه ی پرتقالی دوست داشتم

مهدی: میدونستم پرتقالی دوست داری

تارا: چیزی نمیگم مشغول خوردن ابمیوه میشم که
بعد از دقایقی راه میوفتیم

تارا: همونجوری که نگاهم خیره بود به فضای بیرون
میپرسم؟!

کجا داریم میریم؟

مهدی: سرخونه زندگیمون

تارا: اونوقت کجا؟

مهدی: صبر کن خودت میبینی

تارا: دیگه چیزی نمیگم به فضای بیرون خیره میشم!
بعد از دقایقی با توقف ماشینش نگاهمواز پنجره میگیرم

مهدی: بیاباین

تارا: از ماشین میرم پایین

نگاهی به ساختمان چندواحدی سفیدرنگ روبه روم
میندازم!.

باقرار گرفتن جسم داغی رودستم باعجله به دست مهدی
که رودستم بود خیره میشم!

داری چیکار میکنی؟

مهدی: چته تو؟!

مگه چیکار کردم؟.

یه ساعته دارم صدات میکنم خانم معلوم نیست
کجاست؟!

تارا: بالاخر به صورتش خیره میشم
ودستموبزور از زیر دستای بزرگش بیرون میکنم که
لبخندی میزنه!

مهدی: از این به بعد ادمت میکنم

تارا: باخشم لبخندی به چشمای سبزشادش میزنم!

نه تازه از این به بعد منم که ادمت میکنم

میخنده که به خودم میلرزم!

مهدی: باشه بیابریم تو ببینم کی کیوادم میکنه

تارا: و اواسان سور میشیم شونه به شونش ایستاده بودم

با صدای خانمه که میگفت واحدنه از اسان سور قبل مهدی

میزنم بیرون

راه میوفته منم مثل جوجه اردک پشت سرش راه

میوفتم؟!

راه روی بزرگی بود باکلی در دیوارای نقاشی شده
وبین هرکدوم از درها یه پنجره ی بزرگ بود
باتوقفش نگاهی شماره ی درمیدازم
۳۰۶ درو باکلید باز میکنه میریم تو
تارا: اخیش

بدون توجه به اون که رومبل ولوشده بودمیرم سمت
اتاق خوابمون
ازگفتن این جمله پوزخندی میشینه رولبام
از داخل چمدون یه پیرهن قرمز تیره باشلوار مشکی
میکشم بیرون راه میوفتم سمت حموم
(مهدی)

باصدای قدم هایش از رومبل نیمخیزمیشم زوم میکنم
روش

لبخندی میشینه رولبام!

میدونستم تصمیم به انتقام ازم

[29/12/2022 , 23:09] : سایت اوای خیس

part92

گرفته بود!

بانگاهم دنبالش میکنم میره تو واشیزخونه
از رومبل بلندمیشم پشت سرش میرم تو واشیزخونه معلوم
نبودتو یخچال باتموم دقت دنبال چی میگشت!؟

خندم گرفته بود با قدم های اروم بهش نزدیک میشم یکم
باید اذیتش میکردم!؟

خخ مرض داشتم

هنوز مشغول دیدزدن یخچال بود

دستم و دورش حلقه میکنم و دست دیگم رو در یخچال
میزارم کلا جلوشو سد میکنم
(تارا)

با حلقه شدن دستی دورم با عجله بر میگردم عقب که
سینه به سینه بامهدی میشم

از فاصله چند وجبی بینمون نفسم داشت بند میومد
(مهدی)

خندم و قورت میدم به چشمای سردش خیره میشم!

لباس پوشیده تر از این نداشتی مثل اینکه ز نمی

تارا: داشت کثافت مسخرم میکرد؟

لبخند شیطونی سمت چشمای براقش میزنم!

انگار شکه شده بود؟!!

تو دلم بهش میخندم زود خر میشد؟

لباسم خیلیم خوبه من راحتم

مهدی: نگاه پراز نیاز مواز لبخند رو لبش میگیرم به

چشماش خیره میشم!

اها ن پس اینطور

تارا:میشه بری کنار؟

مهدی:نه چرا برم؟!

تارا:میخوام برم

مهدی:کجا؟

یه ساعت دنبال چی میگشتی؟

تارا:نگاهی بهش میندازم وبعده یخچال

پراز موادخوراکی

مهدی:چیشددنبال چی بودی؟

تارا:یادم نمیاد

مهدی:میخندم!

پس خنگم شدی تو

تارا:خودتی بروکنار

مهدی:نوچ

دلم نمیخواه دوست دارم نگات کنم

تارا:بالاخم میزنم روسینش که جفت دستامو تو یه دستش

قفل میکنه

مهدی:بایه جهش میکشمش سمت خودم تابیادعکس

العملی نشون بده بین خودم دریخچال بسته قفلش میکنم

تارا:توشوک کارش بودم؟!

اونقدر سریع گیر افتاده بودم که نمیفهمیدم چی به چی

شد؟

مهدی: چطور بود؟

تارا: زده به سرت؟

مهدی: آره چجورم

تارا: برو کنار داری اذیتم میکنی

مهدی: کجا

من که به هیچ کدوم از قسمتای بدنت فشار وارد نکردم

تارا: خیلی احمق و بی ادبی

مهدی: لبخندشیطنت آمیزی که رولبام نقش بسته

بود رو حفظ میکنم

دلم واسه بوسیدن لباش تنگ شده بود

سر مومیرم پایین نزدیک

[29/12/2022 ,23:10] : سایت اوای خیس

part93

نزدیک لباش

تارا: با وحشت به لباش که تو دوقدمی لبام بود خیره

میشم!

با فکری که میاد تو ذهنم بالبخند پامومیارم بالا که بزنم

بین پاهاش ولی اون انگار ز رنگ تر از این حرفا بود!؟

دستشو سُر میده بین پاهام که شوک زده به چشماش

خیره میمونم با قرار گرفتن لباش رولبام دستشو میکشه

عقب حلقه میکنه دورم

مهدی: با همه ی عشقم و تموم دلتنگیه این چند مدت
میوسمش

بعد از دقایقی با چنگ زدنش به پیرهنم ازش جدامیشم!؟
بالبخت دیروز مندانه ای به چشمای عصبیش خیره میشم!
تارا: خیلی عوضی هستی
مهدی: میخندم!

میدونم
گفتم بهت بامن لج نکن
لج کردن تو بامن به ضرر تو و نفع من تموم میشه
تارا: گلدون کوچولو رو پرت میکنم سمتش که بایه
حرکت میگیره

مهدی: با خنده از اشپزخونه همونجوری که میزنم بیرون
داد میزنم

واسم یه چیزی درست کن گشمنه!؟

تارا: منم مثل خودش داد میزنم

مگه کوفت برات درست کنم!؟

صدای خندش تو هال عصبی ترم میکرد

مهدی: میشینم رومبل داد میزنم

باشه کوفتم بدنیهست ولی لیمو و نمک و فلفل یادت نره

تارا: آیی که دلم میخواست برم تاجون داشت بز نمش

مهدی: موبایل موبر میدارم از این خانم که بعید بود با اون شوکی که من بهش وارد کردم چیزی واسم درست کنه؟!

یه لحظه وقتی یادش میام دلم میخواست از ته دل به شوکه شدنش بخندم!

اخه مگه پسر مرض داشتی اینکارو انجام دادی؟!
تارا: دلم نمیخواست از اشپزخونه برم بیرون نمیخوام
باهاش بازم روبه روشم
وقتی یادکارش میوفتم عصبیم میکنه!
بالاجازه ی کی بهم دست زد؟
میشینم رو صندلی تو اشپزخونه ی کوچولو و مرتب
و قشنگ

صداش که از تو هال میادیه متر میپریم هوا
مهدی: خانمی من

چه کوفتی برام ساختی؟
تارا: جوابشون میدم

مهدی: وقتی صداش نمیاد لبخندی میزنم
میدونستم تا الان صدتافحش نثارم کرده بود
دادمیزنم!

بیا اینجانفسم خانم
کاریت ندارم بیامیخواییم شام بخوریم

بیاقهر نکن

تارا: بد

[29/12/2022 ,23:10] : سایت اوای خیس

part94

جوررو اعصابم داشت راه میرفت

دادمیزنم

میشه چند دقیقه خفه شی؟!

صدای خندش میپیچه تو هال واشیزخونه

مهدی: نه نمیشه

میخوام الانم برات بخونم

تارا: باعجله چاقوبدست میرم بیرون

مهدی: بادیدنش که چاقوبدست اومد بیرون کم مونده

بود بمیرم از خنده!

به به تارا خانم چاقوکش

ماشالله بهتم میاد

تارا: از کاراش خندم گرفته بودو عصبیم بودم

اگه فقط یه جمله دیگه حرف بزنی

چاقورومیزنم بهت

مهدی: بیا عشقم بیا

بزن تو قلبم ولی من میخونم برات

تارا: با عصبانیت به خوندن رومبل خیره میشم

مهدی:

♥ اسه اسه دل میبری ساده دل ازما

♥ واسه توبهم میزنم باهمه دنیا

تارا: چاقو بدست بهش نزدیک میشم ولی اون بی خیال
میخونه و میرقصه

♥ تندمیزنه نبضم باهات خوب همینش قشنگه

♥ شرتوی چشمتا اخیه عامل جنگه

تارا: چاقور و تامیام بزمن بهش اونقدری سریع همه چی
جابه جامیشه وقتی باترس چشمامو باز میکنم و به خودم
میام

من رومبل بودم و مهدی روی من

با وحشت به چشمای قرمزش و بعد چاقویی که ازش
خون میومد خیره میشم!

با عجله از روم بلند میشه

مهدی: خندم گرفته جدی جدی زدیهم

ولی تقصیر خودم بود که کشیدمش رومبل

چاقو خوردتو بازوم

تارا: باترس اول به چشمای قرمزش و بعد ردخونی که
روپیرهنش خودنمایی میکرد خیره میشم!

مهدی: دختره ی وحشی

تارا: حقیقت

مهدی: راه میوفتم سمت اتاقم و دادمیزنم؟
صبر کن الان پیام ببین چیکارت میکنم؟
تارا: دلم خنک شده بود پسره ی کثافت
هنوز دقایقی از رفتنش نگذشته بود که با صدای زنگ
واحدنگاهی به اطراف میندازم هیچی نبود سرم کنم به
ناچار کت مهدی رومیزارم سرم دروباز میکنم
- سلام غذا سفارش داده بودین اونو اوردم!

تارا: سلام ممنون
غذاها رو ازش میگیرم
صبر کنید بگم بیاد باهاتون حساب کنن
- چشم منتظرم

تارا: درومیبندم راه میوفتم سمت درب دون در زدن
درو باز میکنم که از اونورم مهدی میاد بیرون با کله میرم
[29/12/2022, 23:10] : سایت اوای خیس
part95

تو بدن برهنش
مهدی: چته تو یادنداری در بزنی؟!
تارا: اخم میکنم
چرا بلدم ولی نه واسه تو
سفارشتو اوردن پولشو حساب کن
مهدی: نکنه با این سرو وضع دروباز کردی؟

تارا: حرف اضافی لطفاً زن

راهمو کج میکنم تار دیشه از کنارم عبور میکنه باخیال

راحت میرم تو اتاق خودمو میندازم روتخت

مهدی: چه لج میکرد

خوشم میومد با این کاراش بیشتر از قبل دیوونش میشدم!

نگاهی به در بسته ی اتاق میندازم

دستگیر شو می کشم پایین لامپوروشن میکنم باکیسه های

غذا میرم تو

تارا: لطفاً بازار بخوابم

مهدی: نه تازمانی که غذا نخور دیم و تسویه حساب

نکردم که بازو موزخمی کردی

تارا: میشینم روتخت باچشمای گشاد شده به شلوار کش

که تنها چیزی بود که پاش کرده بود خیره میشم!

تارا: این چه طرز لباس پوشیدنیه؟!

مهدی: لبخندی میزنم در اتاقو میبندم میشینم روتخت که

خودشو یکم عقب میکشه

مهدی: چشه مگه خونمه دوست دارم راحت باشم

ببین بازو موچیکار کردی گربه ی وحشی

تارا: خودت چی هستی پس؟!

من میل ندارم خوب بزار بخوابم

مهدی: میل ندارم نداریم

مثل ادم بشین کوفت کن نمیزاری که باهات ادم خوب
رفتار کنه

تارا: اخیه تورفتار خوبم بلدی؟

مهدی: میشه روا عصابم رژه نری چون اخرش خودت
ضربه میبینی

تارا: سکوت میکنم

مهدی: بیامیدونستم خانم گوشت دوست نداره برات
پیتزا گرفتم

بخورش بازخواهی بهونه بیاری بزورم شده میدم
بخوریش

تارا: خوبه این تنهاکاریه که حرفه ای بلدی

مه [23:10, 29/12/2022] : سایت اوای خیس

part96

تصمیم داری انتقام بدی ازم بگیری ولی اونقدری
ضعیفی که نمیتونی

اینکه میشه تنفرو سرماشو از چشمت خوند

اینکه دوست نداری تو، دو قدمیت باشم

اینکه منو مقصر همه چی میدونی

و

تارا: خوبه که همه چیو میدونی

ولی بازم به کارات ادامه میدی

مهدی: مگه چه کاری کردم هان؟

تارا: حوصلشوندارم

از غذا خوردن که چیزی نفهمیدم

همه چیا اون بود که جمع کرد و برگشت دوباره تواتاق

مهدی: خوب او مدم تسویه حساب

تارا: مقصر خودت بودی گفتم خفه شو

مهدی: میخندم!

از رونمیری نه

تارا: ببین من چندتا شرط برات دارم باید قبول کنی

مهدی: واگه نکنم؟

تارا: باچشمای سردم بهش خیره میشم

مهدی: خوب بگو گوش میدم

تارا: ازت میخوام تا نخواستم بهم نزدیک نمیشی

مهدی: من میدونم تا عمر دارم تو نمیخواهی با من

کنار بیایی و به عشقم فرصت بدی پس این یکی حذف

کن

تارا: یعنی چی نمیخواهی بهم فرصت بدی

میدونی که هر وقت بهم نزدیک میشی چه حالی

پیدامیکنم؟

مهدی: منم مثل خودش بی رحم میشم

میدونم ولی کم کم عادت میکنی

من اگه نمیخواستم بهت دست بزنم یابخت نزدیک بشم
پس چرا الکی ازدواج کردم خوب میشد زن بگیرم
باتو هم باشم

تارا: دستمویارم بالاتابزنم تو گوشش که بین راه
اسیر دستش میشه فشار بدی بهش وارد میکنه!
مهدی: دیگه هرگز به خودت اجازه نده برای بار دومت
منوبزنی فهمیدی!؟

من خیلی بهت فرصت دادم ولی تو ادم بشو نبودی
بدون مقصرتویی نه من

تارا: هر لحظه فشار دستش رو دستم بیشتر میشد
ولم کن دستموشکوندی؟

مهدی: بگیر بخواب از فردا و فرداهای بعد باید تموم
وظایفتو در قبالم انجام بدی

مهدی: از اتاق میزنم بیرون

تارا: بارفتنش اشکام سر میخوره رو گونم

پوزخندی به فکر احمقانه میزنم!

فکر میکردم توان مقابله باهاشودارم؟

فکر کردم میتونم انتقاممو بگیرم ولی نه نمیتونستم

(تارا)

یه هفته ای از اون روز گذشته بود

نه اون از اون شب سمتم اومد و نه من میخواستم

[29/12/2022 ,23:11] : سایت اوای خیس
part97

من میخواستم برم سمت اون از خدامم بودبهم کاری
نداشته باشه

از اتاق میام بیرون

نگاهی به اطراف میندازم همه جامرتب بود باصدای
چرخش کلیدتودر راهموسمت اشپزخونه کج میکنم
صدای بازوبسته شدن درخبر از این میدادکه اومده داخل
(مهدی)

حدودایه هفته شده بودکه باوجودتموم له له زدنم برای
لمس کردن وبوسیدن دوبارش ولی بهش نزدیک نشدم
بایدیکم تنبیه میشدولی میدونستم نمیشداون از خداهش
بودبهم دست نزنم

باخستگی میوفتم رومبل

صداهش میزنم اونم بعدازیه هفته

تار

تارا:باشنیدن اسمم از زبونش اونم بعدازیه هفته تعجب
میکنم!

بله

مهدی:برام یه چیزه سرد درست کن بیار

تارا:بچه پرویی نثارش میکنم

از داخل یخچال پاکت ابمیوه ی البالوروبر میدارم یه
لیوان میریزم میرم تو هال
مهدی: بشین

تارا: لیوانو میزارم رومیز خودمم رومبل روبه روش
میشینم

از رومبل بلند میشه میشینه
مهدی: امشب قراره دوستم ، یعنی دوست دوران خدمتم
بیادشام درست کن
تارا: چی ؟
اخه من

مهدی: به من ربطی نداره بلد نیستی- یا هستی من میرم
میخوابم
بیدار شدم شام درست شده باشه ساعت هشت همه چی
مرتب باشه و خودتم
تارا: باچشمای گشاد شده به رفتنش سمت اتاق خواب
خیره میشم!

میدونستم تهدیداش واقعیه
خوب میشناختمش چجور ادمیه؟!
اشپزی چرا بلد بودم از مامان یاد گرفته بود ولی نمیخواستم
برای مهدی بپزم؟!
شاید بگید من بی رحم و یا مقصرم ولی نبودم اگه شما هم
جای من بودین اینکارو میکردین!؟

واسه اینکه نمیدونستم چی دوست داره دوستش
قورمه سبزی بابرنج درست کردم
یکم فسنجونم درست کردم باسالادوژله و مرغ
تومایکرو فردرست کردم !
بعدازکارام حموم کردم لباسم بایه لباس روشنتر عوض
کردم یه رژردمو عطرتموم
(مهدی)

ساعت شیش بودکه بیدار شدم
بابوی غذایی که از بیرون میومد باتعجب بلندمیشم میرم
بیرون

بادیدن دختری که بایرهن ابی رنگش و
[29/12/2022 ,23:11] : سایت اوای خیس
part98

وشلوار مشکیش که پاهای کشیدشوتونمایش گذاشته
بودلبخندمیشینه رو لبم
تکیه میدم به اپن مشغول دیدزدنش میشم!
تارا: کارم تموم شده بودداشتم لیوان وظرف میذاشتم که
بالاحساس سنگینی نگاهی برمیکردم عقب بادیدن مهدی
جیغی از ترس میزنم!
اینجا چیکار میکنی تو؟
مهدی: میخندم !

نگاهم دقیق میشه بهش
دلموزیر و رومیکنه چشمای قشنگش بایرهن ابی
روشنش خیلی خوشگلش کرده بود!
تارا: از کی اینجایی؟
مهدی: الان اومدم سمت قابلمه های روشعله راه میوفتم
تک تکشونوباز میکنم باورم نمیشدکاره خودش باشه!!
اینارو تودرست کردی؟
تارا: اره پس کی درست کرده؟
مهدی: اخمام میره توهم
پس به من دروغ زدی بلدنیستی؟!
تارا: سکوت میکنم چیزی نداشتم بگم
مهدی: نفسمو با عصبانیت میدم بیرون
تو چند قدمیش وایمیستم
امشب بعد از رفتن دوستم منتظریه سرویس کامل ازت
هستم فهمیدی اینم تنبیه دروغت
تارا: بارفتنش فرو میریزم رو صندلی
(مهدی)
از حموم میام بیرون نگاهم لحظه ای به قیافه ی ماتم
زدش میوفته خندم میگیره!
مثل اینکه الان شوهرش بودم
حقته باید ادب بشی

لباس میپوشم یه بلیز سفیدباشلو ارمشکی
موهام میدم بالا
از وقتی خدمتم تموم شده بود خوشتیتر از قبل شده بودم
یکم عطر میزنم از اتاق میام بیرون
تارا: بالا و مدنش به خودم میلرز و بالا خمای در هم اون
ترسم بیشتر میشه
بوی عطرش وقتی به مشام میخوره
معدوم زیرو رو میکنه
کم مونده بود بالا بیارم ولی از ترسش که شده
بود خودمو کنترل میکنم!
نمیدونستم چرا اینجوری شدم؟!
با فکری که میاد تو سرم سردرد بدی میگیرم!
نکنه بار دارم؟
وایی نه
آخرین عادت ماهانم کی بود؟!
نه نه هنوز دو هفتهست پس خدا رو شکر
با صدای مهدی از فکر کردن دست برمیدارم؟!
مهدی: بشین یه ساعت زوم کردی رومن که چی؟
تارا: تا میام بشینم با صدای درخونه دوباره به حالت قبل
می ایستم مهدی هم بلند میشه
درو باز میکنه

با

[29/12/2022 ,23:11] : سایت اوای خیس

part99

باصدای سلام و احوال پرسى کردن مهدى ميفهمم كه
دوستشه

شالمور و موهام مرتب ميكنم باصدای ياالله ياالله گفتناش
به خودم ميام

- سلام خوبين شما؟

تارا:نگاهى بهش ميندازم!

پسر قدبلندی بود قیافه معمولی داشت ولی خوب بود

سلام ممنون خوش اومدين

باصدای مهدى و تعارف کردن دوستش ميرم

تواشپزخونه چایى ميريزم باشيرينى ميرم توهال

رومبل ميشينم

مهدى و دوستش روبه روم بودن از نگاه خيره ى مهدى

يكم معذب بودم

چایى و شیرينى روميزارم روميز

خودمم ميشينم

- خيلى تبريك ميگم بهتون

نشدرای مراسمتون تشريف بيارم انشاالله كه خوشبخت

باشين

مهدی: ممنون داداش این حرفا چیه؟.

– اینم با اینکه دیره ونمیدونم اندازه ی خانمت هست یانه
چون برادر شوهرش به حساب میومداین کادوی
ناقابلو براش خریدم
تارا: لبخندی میزنم !

اینجوری که معلوم بوداین دوست مهدی مثل اون یکی
نبود؟!

بایدازش تشکر میکردم نه؟

تارا: خیلی ازتون ممنونم
نیازی نبودخودتونوتوزحمت بندازین
لبخندمهربونی میزنه!

– بهزادارادهستم

تارا: لبخندم پررنگترمیشه وچشمای مهدی ازتعجب
گشادترمیشه!
خوشبختم

مهدی: لبخندی میزنم!

پس این دفعه تاراخانمم بایکی ازدوستام خوب
رفتارکرد

ازحق نگذریم بهزادپسرخیلی خوبی بوداگه اون
روزجای من پادگان نمونده بودتارارواز دست داده
بودم!

(سورن)

از روصندلی اتاق شرکت بلندمیشم وایمیستم

نگاه خستمواز پنجره به بیرون میدوزم!

هنوزم بعد از حدودا چندماه باورم نشده بود که تارا گولم

زده باشه

و قتایی یاد اون روزش میوفتم که با گریه میگفت دوست

ندارم قلبم اتیش میگیره؟!!

سختم بود باز سرپابشم

خیلی سخت بود!

باید سر در میاوردم باید میفهمیدم چه بلایی سرش اومده؟!!

با صدای در اتاقم نگاهمواز پنجره میگیرم به سینایی که

مثل همیشه با خنده میاد تو خیره میشم!

سینا: سلام اخبی

چطور مطوری؟

سورن: لبخندی میزنم!

هی

[29/12/2022 , 23:12] : سایت اوای خیس

part100

بدنیستم دارم سعی میکنم خوبشم

سینا: خوبه که

سورن: سینا

سینا: جونم

سورن: میدونی- باگذشت این همه مدت من هنوزم

نتونستم اون دختر و فراموش کنم

هنوزم بعضی شبا

بعضی شباکه نه بیشتر شبام تو خوابم میبینمش

سینا: ببین داداش گلم ازت میخوام فراموشش کنی

به نظر من یه دختر اونقدری ارزش نداره که بخوایی

ذره ذره براش اب شی

سورن: لبخندی به نگرانی های برادرانش میزنم!

سینا: توکه میدونم دست بردار نیستی-

برات یه کاری میکنم تا از همه چی سردر بیاری

سورن: میخوایی- چیکار کنی پسر؟

سینا: لبخندی میزنم!

تونگران نباش بسپارش به من

(تارا)

بعد از رفتن دوست مهدی داشتم ظرفارو میشستم که

با صدای مهدی میپر م هوا

مهدی: ظرفارو شستی خودتو آماده کن بیا اتاق خواب

تارا: با تعجب بر میگردد سمتش

آماده ی چی؟!

بان نشستن لبخندش دلم گواهی بدمیده!

مهدی: قرار مون یادت رفت ؟
قرار بود امشب باهم توتخت
تارا: نگاه وحشت زدموازش پنهون میکنم میدوزم به
ظرفا

مهدی: زودی میایی
اگه فکر میکنی بخوایی به بهونه ی گُندشستن
ظرفا خوابم ببری بدون که سخت در اشتباهی
تارا: بادور شدن قدم هاش اب دهنموباترس میدم پایین
دیگه نمیخواستم اون اتفاق بیوفته!
درسته شوهرم شده بودولی من هنوز امادگیه تکرار اون
اتفاق نداشتم!
امادگی دوباره لمس شدن اون دستارونداشتم
اماده ی هیچی نبودم!!
ظرفا روشستم
بلا تکلیف و وحشت زده روصندلیه تواشپز خونه میشینم!
باید چیکار میکردم نمیدونم !?
کاش یکی بودمیشد باهاش حرف بزنم
یکی که تموم ماجرا رو بهش میگفتم
شاید حال یکم بهتر میشد ترسم کمتر؟!
هیچ کس نبود زهرا هم نبود بعد از ازدواجش رفته
بود کرمان

باصدای مهدی بدنم شروع میکنه به لرزیدن نگاهی به
شلوارک پاش میندازم!

مهدی: تارا خانم

بلندشو بیابریم بخوابیم

تارا: قدرت بلندشدن از روضندلی رونداشتم
باننشستن دستاش رو پهلوهام مثل برق گرفته هابه
چشمای

[29/12/2022 , 23:12] : سایت اوای خیس
part101

سبزوار و مش خیره میشم!

مهدی: چته تو دختر

بابا الان که شوهرتم

تارا: میشه

میشه بزاریم واسه یوقته دیگه؟

مهدی: نه

هرچی بزارم بگذره تو ازم بیشتر دور میشی

تارا: مهدی

مهدی: جونم

بهونه نیار خانمم

دیگه این دل لعنتیم طاقت نداره

تارا: پس من چی؟

همونجوی که دستشودورم حلقه میکنه باقدم های اروم
راه میوفته سمت اتاق خواب

مهدی: کم کم اما دگیشو پیدا میکنی

تارا: بایه حرکت لباسمو از تنم میکنه بیرون

مهدی: دلم واسه بدن خوشگلت تنگ شده بود

تارا: خواهش میکنم مهدی

مهدی: خواهش نکن

چون نمیتونم

دیگه نمیتونم

تارا: پرتم میکنه روتخت باچشمای خیس به بدن برهنش

خیره میشم!

اخه چرا دست از سرم برنمیداری هان

چرا

مهدی: با اینکه سعی میکردم باخشونت پیش نرم ولی

خودش نمیزاشت

لباشو میبوسم

ازش جدا میشم.

مهدی: پس چرا قبول کردی زنم بشی هان تارا: باگریه

دادمیزنم؟!

مگه توی عوضی واسم راه دیگه ای هم گذاشتی
تو مجبورم کردی تن به ازدواج تن به این رابطه ی
زوری بدم؟!

مهدی: که رابطتت زوریه اره؟!
تارا: اره

همه چیه تو زوری
تارا: اون لحظه واسه اینکه از دستش خودمو نجات بدم
به هر ریسمانی چنگ میزنم که بیشتر از قبل دیوونش
کرد؟!

تارا: با اینکه سعی میکردم به لمس شدنم توسط دستای
داغش توجه نکنم ولی نمیشد داشت تموم اون شب
بدروبرام تداعی میکرد!
خواهش میکنم ولم کن

مهدی: اصرار ای اون دیوونترم میکردتادوباره
بدنشو تسخیر تنم کنم
اره من زورگوترین مرد دنیا بودم قبول
اون چیزی که میخواستم روبه هر شکلی بود باید بدست
میاوردم؟!

این دختر مال من بود
تک به تک جز به جز تنش مال من بود
تارا: چرا نمیفهمی من دوستت ندارم
هر روز حس نفرتم بهت بیشتر از قبل میشه

باقرار گرفتن لباس حکم سکوت رومیزاره
چنگ میزنم به سینه ی برهنش بوی عطرش داشت
اون دردایی که اون شب کشیدم رو برام زنده میکرد!
مهدی: دستای ظریفشوبایه

[30/12/2022 ,00:48] : سایت اوای خیس
part102

دستم قفل میکنم
دست دیگمو حریصانه رو بدن سفیدو ظریفش میکشم
چشمای خیشش بیشتر اذیتم میکنه واسه اینکه گریه
هاشونبینم لبامو تو گودی گردنش میبرم گازریزی
میگیرم

تارا: با احساس کردن نفس هاش که به بدنم
برخوردمیکرد یالباش که روتک تک قسمتای بدنم
در حال چرخش بود گرموبیشتر میکرد!
مهدی: چقدر با وجود نخواستنش برام خواستنی ولذتبخش
بود

به پاهای جفت شدش خیره میشم!
انگشتامو از روشکمش نوازش وار میکشم پایین بادستم
پاهاشو از هم باز میکنم

تارا: خواهش میکنم بزار برم
مهدی: تا آخرین لحظه هم دست بردار نبود
پاهاشو با پاهام قفل میکنه رو بدنش میخوابم

لباشو اسیر لبام میکنم
ودستامو دورش گره میکنم بایه ضربه اون چیزی که
میخواستم روانجام میدم!
صدای دادش از درد بین لبام گم میشه
(تارا)

پاییز اومده بود من ساعت هابود که مثل دیوونه هاروپله
های پارک مشغول دیدن بودم!
نمیدونستم چیو داشتم نگاه میکردم فقط میخواستم
تو همین حالت بمونم؟!
به اون شب به اون مرد فکر کشیده نشه؟!
فردا قرار بود جواب از مایشم بیاد حال خوش
نبودم میترسیدم از فکری که تو سرم بود؟
خسته بودم از این زندگی از همه چی
بدتر از همه کابوسام دوباره شروع شده بود؟!
دلَم یه بغل امن میخواست
یه مرد هر کس جز مهدی!
کسی که اذیتم نکنه
هر وقت بهم دست بزنه حالت انزجار بهم دست نده!
وقتی که عطر شو حس میکنم حالمو بدنکنه؟!
خستم خداتاکای اینجوری ادامه بدم؟
مهدی: اینجا چرانشستی؟

تارا: باترس به پشت سرم که روپله های اولی ایستاده
بود بر میگردد!

مهدی: بلند شو سرده سرم میخوری

تارا: از روپله ها بلند میشم همراهش میرم پایین

مهدی: حالت خوبه؟

تارا: همقدم باهاش میشم

پوز خندی رولبام جاخوش میکنه

تو فکر میکنی خوبم؟

مهدی: آره

از داشتن شوهر خوشتیپ و باهالی مثل من مگه میشه

بدباشی

تارا: اعتماد به نفست بالاست

مهدی: آره خیلی

دوست داری ببرمت خونه

[30/12/2022 ,00:48] : سایت اوای خیس

part103

پدرت اینا؟

تارا: نه

مهدی: چیزی نمیگم

بعد از اون شب به جای اینکه عشق ازش دریافت کنم

نفرتش بیشتر و بیشتر شد!؟

افسرده و کم حرف شده بود ولی من
منه خودخواه نمیتونستم ولش کنم
میردم یه لحظه بدونش دووم بیارم!
مگه میشد بدون اون یه ثانیه روسر کرد
تارا: میشینم تو ماشین ضبط ماشینوروشن میکنم
اهنگار و باروشن شدن ماشین یکی یکی ردشون میکنم
باو مدن اهنگی که نمیدونستم به درد حال و هوام
میخوره یانه فقط بخاطر ه اینکه صداشو اهنگاشو دوست
داشتم میزارم بخونه؟!

♥ اون روز و میبینم بگردی دنبالم
♥ بپرسی از همه هنوز دوست دارم
♥ به این فکر کنم چی موندازت برام
♥ به این فکر کنی بدون تو کجام
تارا: زیر چشمی نگاهی به مهدی میندازم طبق معمول
اخم داشت و رانندگیشو میگرد بر میگردد سمت پنجره
بقیه ی اهنگو گوش میدم!

♥ نگاه کنی برات چی مونده از شکست
♥ پلائی که یه شب پشت سرت شکست
♥ ندونی از خودت کجافرا رکنی
♥ ندونی بادلالت باید چیکار کنی

(اهنگ زیبای شادمهر عقیلی عزیز روز سرد)
تارا: بار دشن اهنک بالخم به اخمای درهم مهدی خیره
میشم!

داشتم گوش میدادم
مهدی: خوشم نیومدر دشن کردم
اهنگای منو گوش کن
تارا: زورگو

مهدی: همینی که هست
لبخندی میزنم که برمیگرده مثل قبل منم اهنک
خودمومیزارم صداشم زیاد میکنم
♥ دل من ثانیه وار فکرت بی اختیار
♥ من خودازارم ولی پای عاشقی بزار
♥ گوشه ای از قلبموتا ابد دادم بتو
♥ دل بریدم از همه تابشم پابند تو-
♥ ای وایی

♥ باید از عشق نگاه تو شهر و بهم بریزم یه تنه
باید به اسمونا بگم چشمای تو فقط مال منه
اینوبه کل دنیا میگم عشق تو سهم منه
(اهنگ ارون افشار عزیز ثانیه وار)
(تارا)

صبح ساعت نه بود که بارفتن مهدی لباس پوشیدم راه
از مایشگاه و پیش میگیرم
اگه باردار باشم چی؟
وایی نه

میندازمش

من هنوز با این رابطه کنار این مرد کنار نیومده بودم بعد
نه خدانه بیشتر از این اذیتم نکن

[30/12/2022 ,00:48] : سایت اوای خیس
part104

دستام از شدت استرس داشت میلرزید
- حالت خوبه دخترم؟

تارا: نگاه گیج موبه مردمسنی که کنارم رو صندلی
از مایشگاه نشسته بود و خیره به دستام بود میدوزم!
- خوبی باباجان فشارت افتاده؟

تارا: لبخند غمگینی به صورت نورانیش میزنم!
خوبم پدر جان

باشنید اسمم از پذیرش باشتاب بلند میشم

- خانم صالحی

تارا: بله خودم

- اینم از مایش لطفا بپرید متخصص تاجو ابتونو ببینن-
تارا: ممنون-

خداروشکر متخصص خود از مایشگاه داشتونیازی
نبود باز سرگردون بشم .

بالاخره بعد از چندی که از شدت استرس کم مونده
بود بمیرم منشی دکتر اسمو صدازد
- عزیزم نوبتته

تارا: ممنون

باقدم های بی جون راه اتاقوطی میکنم
انگار نفس کشیدنم سخت شده بود!
منشی: عزیزم خوبی ؟

تارا: خوبم

درومیزنم بابفرماییدتو دروباز میکنم میرم تو
(دقایقی بعد)

داشتم جون میدادم

انگار فرشته ی مرگ اومده بود جونمو بگیره
از شدت استرس احساس سرما میکردم و دندونام به شدت
بهم برخورد میکردن!

به دهن خانم دکتر جوونی که بالبخند بهم نگاه میکنه
خیره میمونم!؟

- خوب عزیزم تبریک میگم شما بارداری
تارا: چی ؟

من باردارم

سرگیجه گرفته بودم
احساس میکردم اتاق داره دور سرم میچرخه
نه

امکان نداشت
من نمیخواستم
خانم دکتر: عزیزم چت شده
تارا: میوفتم روزمین وبعد
(تارا)

چشمامو وقتی باز میکنم بادیدن فضای ناشناباترس
بلندمیشم؟!
کجا بودم؟

باصدای ظریف وزنانه ای به عقب برمیگردم
- بهوش اومدی عزیزم

وایی که مردم از نگرانی بهتری؟
تارا: نگاه گیجمو از خانم دکتر میگیرم
ببخشیدن گرانتون کردم

- این چه حرفیه توهم جای خواهر و دخترم
بهتری الان؟

تارا: خوبم ممنون

خودمو مرتب میکنم رومبل میشینم؟!!

نمیدونستم کارم درست بودیانه ولی بایدانجامش میدادم
اره

- چیزی شده؟! -

تارا: میشه این جنین رو بندازین

- چی میگی دختر

چرا میخوایی بندازیش؟

شوهرت کجاست تا

[30/12/2022 ,00:49] : سایت اوای خیس

part105

زمانی که ایشون نباشن حق سقط نداریم و همچنین الان
جنین یه ماه و سالمه اگر ناقص هم میبود این حق
رو نداشتیم

تارا: من نمیخواستم نه

ازرومبل بلندمیشم از بیمارستان باحال بدمیزنم بیرون
اونقدری راه میرم وقتی که به خودم میام پاهام از شدت
پیاده روی زیاد گزگز میکردن؟! -

رو صندلی تو پارک میشینم میزنم زیر گریه

خدا کمک خواستم ازت

این بچه چی بود گذاشتی برام

میدونستم با وجود اینم حال خوب نمیشه زندگیه من
خوب نمیشه

کاش می‌مردم خسته شده بودم از این زندگی؟!
با صدای سلام اشنایی اشکاموپاک میکنم به مردی که
بالبختی که شباهتش بیشتر به پوز خندبودنگاه میکنم!
- حالت خوبه؟

تارا: خوبم
کنارم روصندلی میشینه
تازه احساس میکنم چقدر دلتنگ این خانواده بودم من!
حرفی نداشتم بزنم چی میگفتم وقتی اونجوری ابروی
برادرشو بردم؟!
خودش به حرف میاد

- یه روزی فکرشم نمیکردتو همچین دختری باشی که
بخوایی برادرمو گول بزنی؟!
تارا: اشکام سرمیخوره روگونم توسکوت فقط گوش
میدم

- میدونی اگه بخاطره برادرم نبود انتقام بدی روازت
میگرفتم ولی بخاطره اونم که شده اومدم دنبالت
تارا: با صدایی که از شدت گریه میلرزید میپرسم؟
مگه سورن چیشده؟!

پوز خندی میزنه که قلبم دردمیکنه خوب مقصر نبود؟
هیچ کس خبر نداشت چه بلایی سرم اومده!
- پس هنوزم سورن هست برات

واقعا برای تو متاسفم
فقط بلند شو بریم
تارا: بابی حالی از روضندلی بلند میشم دنبالش راه میوفتم
(مهدی)

باچشمای گشاد شده بهش خیره میشم!
اون اینجا جیکار میکرد؟
اصلا این پسره کی بود پیشش
داشتم خون خودمو میخوردم
یه لحظه به سرم زدم جفتشونو بزدم ولی بعدش میمون
شدم باید میفهمیدم
باید خوب میشناختم این دختری
میشینم تو ماشین دنبالشون راه میوفتم
(تارا)

وقتی وارد ویلا میشم
حس دلتنگیه عجیبی روحس میکنم!
چجوری تونستم برم
چجوری تا الان دووم
[30/12/2022 ,00:49] : سایت اوای خیس
part106
اوردم دوریشو
سینا: بیابریم

تارا: همراهش از حیاط رد میشم
خدا، خدامی کردم کسی نباشه روم نمیشدبه چشماشون
نگاه کنم؟

نمیدونستم من مقصر بودم یانه ؟
انگار اونم متوجه ی حالم میشه
سینا: نترس کسی نیست بیرسه چرابه برادرم خیانت
کردی

تارا: دلم میشکونه
من خیانت کردم ؟
نه هرگز بهش خیانت نکردم
ازپله هامیریم بالا
پشت در اتاقش وایمیسته درومیزنه
سینا: برو تو

تارا: باتعجب میرم تو با چرخش کلیدتو در باعجله
برمیگردم عقب ولی هرکاری میکنم در باز نمیشه!
برمیگردم روبه روبادیدن اتاق کاملاً تاریک واهنگی
که داشت پخش میشد با قدم های اروم سمت اهنگ راه
میوفتم؟

(مهدی)

دختره ی عوضی اینجا چیکار میکرد؟
اصلاً این ویلا مال کی بود

پس بامن حال نمیکرداومده بوداینجا
فقط صبر میکنم بیایی بیرون خودم میکشمت جسدتم
چال میکنم!
(تارا)

♥تاوقتی امیدی داره قلبم منتظره منتظره

♥این حسم نمیزاره که تنهابیتوی برم

♥که بشم خسته دیگه تنهایی بسه

♥دل من تنهابه دل تو دل بسته

تارا: اشکام میریزن روگونم میبینمش

سورن من روتخت

چقدر دلتنگش بودم !

چقدر زیاد

نمیخواستم حرفی بزنم و نمیخواستم این سکوت بشکند
دوست داشتم ساعت هاتو این اتاق کنار این مرد باشم فقط
صدای نفس های منظمش و بشنوم !

چرا اینقدر اهنکش غمگین بود؟

قلبمو داشت تیکه تیکه میکرد

♥بیایه ستاره بباره روی شبه بی کسیه من

♥بیایه تموم بشه باتویه شبه دلواپسیه من

♥بیایه دوباره بخندم بیایه دوباره بتونم

♥ بیاباتموم وجودم کنار تو باتو بمونم
(اهنگ زیبای مرتضی پاشایی عزیز روح
شادممنتظرم)
(سورن)

نمیدونم لحظاتی بود که احساس میکردم که عطراشنایی
پیچیدتو اتاقم
شاید خیالاتی شده بودم ولی فکر میکردم تار اتو اتاقمه
از روتخت بلند میشم
از بین اون همه تاریکی فضای اتاقم نگاهم چشمای
براق سبز شو تشخیص میده!
خدای من خواب بود دلم میگیره باز
[30/12/2022 ,00:49] : سایت اوای خیس
part107

بازم خواب بود اره!
از روتخت میام پایین بهش نزدیک میشم انگار واقعی
بود خودش بود عمر من زندگیم!
لامپ اتاقم روشن میکنم
نگاهم پر از ذوقم به چشمای خیش خیره میمونه!
دوسه قدم جامونده روبه اعجله پر میکنم بدون هیچ سوال
و جوابی میکشونمش بغلم سفت سفت
اونقدری که احساس کنم دارمش کنارم هست

(تارا)

باحلقه شدن دستای سورن دورم سرمو با اطمینان
میزارم روسینش دستامو دورش حلقه میکنم
مهم نبود گناه نه

مهم نبود شوهر زوری داشتم
هیچ کس مهم نبود مهم این لحظه بود که داشتم
بعد از مدت ها احساس آرامش میکردم!
با صدای قشنگش که نشون میداد دلتنگم بوده شدت
ریزش اشکام بیشتر میشه؟!
سورن: کجا بودی عمرم؟
کجا رفتی؟

میدونی مردم بدون تو
چرا ترکم کردی
میدونم دلیل داری سوال داری کلی حرف داری بهم
بگو مگه من مرده بودم که همشون تو خودت ریختی؟!
تارا: دلم واست تنگ شده بود!
صدای بغض دار مردونش قلبمو بدردمیاره
سورن: منم

منم عروسک کوچولوم منم دلتنگت شدم خیلیم زیاد
چرا گفתי برم با اینکه میمیرم بدون تو؟
چرا؟!!

بهم بگو
تارا: نمیخواستم لحظه ای هم سرم روازرو سینش
بردارم
سورن

تارا: جون دلم
بگوچی میخوایی بگو
تارا: خیلی خسته شدم
خیلی تنهام

سورن: پس من چی هان؟!
خودم هستم مگه من مردم خودم تنهاییاتو پر میکنم
تارا: خدا نکنه

نمیخوام تونباشی
دوست دارم تو همیشه باشی
سورن: لبخندی میزنم!

داشت باقلب نامنظم چیکار میکرد این دختر
تارا: با اینکه دلم نمیخواست ازش جداشم ولی بابازش
حلقه ی سفتش از بغلش جدا میشم!

دستامو بین دستای بزرگ و گرمش فشار میده
لبخندی از محبت و عشق و حمایتش رولبام میشینه
سورن: بیابشین، پیشم

دلم واسه اینکه خوب نگات کنم کلی تنگ شده

تارا: روتخت کنارش میشینم همونجوری که دستام
تو دستای بزرگش قفل بود بادلتنگی به چشمای مهربون
مشکیش زل میزنم!
باباز شدن در اتاق نگاه

[30/12/2022 ,00:49] : سایت اوای خیس

part108

جفتمون روسینا که بالبخندشیطنت امیزی به دستامون
زوم میشه خیره میمونه!

سینا: خوب تازمانی که همه چی بینتون حل نشده
تارا خانم نمیزارم از این دربری بیرون
تارا: آخه من

سینا: توجی؟

فکر نکن من مثل سورن مهربونم نه ازین خبرانیست
وایی به حالت بخوایی بازم برادر مواذیت کنی
تارا: بخدامن اذیتش نمیکنم

سورن: میدونم تو بخوایی هم نمیتونی

سینا: به به چه صحنه های رمانتیکی ساختم

تارا: بعد از مدت هاریز میخندم!

سینا: پس منم رفتم دروهم قفل میکنم که باز تارا خانم
در نره

سورن: باشه

ممنون پسر
سینا: فدات داداش
پایینم کارتون فقط به صحنه های مثبت ۱۸ نرسه
سورن: میخندم!
بعد از مدت ها بعد از این همه دوری الان که کنارم
بود خوب بودم!
سینا: فعلا
تارا: بارفتن سینا نگاهموبه صورت سورن میدوزم!
سورن: حالت خوبه؟
تارا: نه
اصلا خوب نیستم
تو خوبی؟
سورن: الان که پیشمی ارومم خوبم
تارا: لبخندی میزنم!
سورن: یه چیزی بگم؟
تارا: اهوم
سورن: خیلی کوچولو تر شدی وقتی تو بغلم گرفتمت
ناپدید شدی
تارا: میخندم!
دستمواز بین دستاش ازادمیکنم بامشت میزنم به بازوش
که خودش میخنده!

من کوچولو نیستم تو بزرگی خوب

سورن: عزیز دلم

بگو همه چی روبرات تعریف کن

تارا: سختم بود

انگار خدا ارزو مو برآورده کرده بود!

الان که بغل محکم و مردنشوداشتم و کسیوداشتم که
باتموم عشق بهم نگاه میکرد بدون اینکه حتی بهم شک
کنه دیگه چی میخواستم؟

سورن: خوب

تارا: نمیدونم از کجا بگم

[30/12/2022 ,00:50] : سایت اوای خیس

part109

تعجب به بغلش که اشاره میکنه خیره میشم!

سورن: میخندم به چشمای پراز تعجبش خیره میشم!

مگه چی گفتم که تعجب کردی؟

تارا: لبخندی میزنم

بدون خجالت کنارش روتخت دراز میکشم

سورن: سر تو بزار روسینم بگو

تارا: با خوشحالی قبول میکنم سرمو میزارم روسینش به

صدای ضربان تند قلبش گوش میدم

خوب یادته یه روزتو رستوران منوبایه پسردیدی؟!

سورن: اهوم

تارا: باگره شدن دستای بزرگش دور بدنم باخیال راحت
تری شرو میکنم به تعریف کردن!

اون پسر داییم بودمهدی

از بچگی باهم بزرگ شدیم ولی باحس های متفاوت
میدونی سورن من تازمانی که خودش نگفت اونو فقط
به چشم یه برادر یه دوست دوستش داشتم ولی اون
حرف دوست داشتنو کشید وسط!؟

بهش گفتم من علاقه ای بهش ندارم گفتم نمیتونم

گفت الان نه بعد از اتمام سربازیم

هر بار اون از عشق گفت من گفتم نه

اونم هر روز اذیت کردنمو بیشتر کرد!؟

تارا: وقتی یاد اون روز امیام ناخوداگاه از دردایی که

کشیدم لباس سورنو تو مشتم فشار میدم

سورن: حالت خوبه عزیز دلم!؟

تارا: دارم دردمیکشم وقتی یاد اون روز امیو فتم

سورن: بهم بگو نزار تو دلت بمونه همه چیوبرام بگو

اذیت شدی چنگ بزن به تنم به هر جایی که خواستی

مهم نیست

تارا: چشمام خیس میشه چقدر خوب بود که سورنو هنوزم

داشتم!

اون بارهاذیتیم کردبه کسی نگفتم اخه خانوادم ادمای
مذهبی بودن و خودمم شهامت شایدنداشتم
روزی که تورودیدمیدونی دیوونه شدازشانس بدم
پدرومادرم نبودن اونم ازسربازی اومده بودچندروزی
کنارم باشه!

وقتی برگشتیم ازش وحشت داشتم میترسیدم !
تااوادم برم تواتاقم اومد ومنوزد بعدشم
میزنم زیرگریه

ازشدت سخت بودن حرفایی که نمیشدگفت
فشاردستموبه لباس سورن بیشترمیکنم!
سورن:اروم باش قربونتبشم داری زجرمیکشی ولی
بهتری بگی راحت بشی

تارا:لباشوروموهام احساس میکنم
بعدش تهدیدم کردشرکت نرم یه روزم نداشت
[30/12/2022 ,00:51] : سایت اوای خیس
part110

نداشت پیام
گفت اگه برم میکشه منو-
سورن:چرا به پدرت نگفتی یامادرت؟!
تارا:نمیدونم شایدسرلج بودشاید ترس زیاد

بعد از رفتنش مامان و بابا او مدن با خیال راحتی میومدم
شرکت

همه چی عالی بود کنار تو بودم
میدونی تنهاروزایی که از ته دل خندیدن روزایی بود که
پیشم بودی؟!؟

تارا: پوز خندی میزنم!

میدونی اونقدری دیوونه بود که واسم به پا گذاشته بود که
اگه برم شرکت بهش خبر بده
تارا: با فشار دستاش که حلقه کرده بود دورم احساس
میکردم اونم عصبی شده!

سورن: بعد

تارا: بعد

دیگه نبود کلا فراموش شده بود
اروم بودم خیلی زیاد پیش تو خانوادت خانوادم ولی اون
نداشت

شب عروسیمون

او مدصورتشو پوشونده بود فکر کردم تویی اخه اون
روز اخیلی سوپرایزم میکردی!؟

با فکر اینکه تویی منم لج کردم صورتمو باشنل پوشوندم
وقتی تو ماشینش نشستم احساس کردم صداش فرق داره
گفت سرما خوردم گفت چشماتو ببند راحت تکیه بده
واسه سوپرایز دارم

تارا: قلبم داشت از درد تیکه تیکه میشد!
از شدت زجری که میکشیدم دستمور و بازوی سورن
میزارم فشار میدم میدونستم که جاش قرمز میشه ولی
داشتم زجر میکشیدم از گفتن اون اتفاق اون شب
سورن: قربونت بشم جون دلم
میخواهی سفتربغلت بگیرم؟
تارا: آره

خیلی سفت میخوام دردم بگیره شاید بتونم یکم اون
شبو از یاد ببرم
سورن: بمیرم من
چرا بهم تا الان نگفتی؟
تارا: سخته

واسه گفتن بقیش خیلی سخته
سورن: مهم نیست من اذیت میشم یانه
مهم تویی، تویی که داری کم کم اب میشی بگو پس
تارا: باتنگ تر شدن حلقه ی دستای سورن دردم میاد ولی
نه اونقدری که تو این مدت درد کشیدم اذیتم شدم این
درد دوست داشتم چون ارامشبخش ترین درد بود.
تارا: بر دمنوبیرون از شهریه ویلایی بودمیدونی وقتی
برگشتم تو ویلا جای تو اونو جلوم دیدم چقدر وحشت
کردم؟!

اون شب بابی رحمی هرکاری دلش خواست کردهمه
چیوازم گرفت

سورن: بمیرم من

چرا از

[30/12/2022 ,00:51] : سایت اوای خیس

part111

اولش بهم نگفتی؟

تارا: باگریه میگم؟

چون هیچی مثل اولش نبود چون من مثل اولش برات
نبودم !

حس میکردم کثیف شدم

مثل اول برات بکر نبودم چجوری اجازه میدادم به
خودم ؟

چجوری تو چشمات نگاه میکردم وقتی همه چیوازدست
دادم !

بعد از چهار روز برم گردوندخونه

بهش گفتم الان چیکار کنم جواب خانوادمو چی بدم؟!!

میدونی چی گفت؟!!

گفت نمیدونم

ولم کردورفت

ازش تا حد مرگ متنفر شدم

ازش بیزارم میخوام بمیرم !
کاش میمردم
از اینکه پیششم زجر میکشم!
دوباره برگشت میدونی
خیلی ازش بیزارم
میخوام بکشمش
بعد از اتمام سربازیش با کثافتیه تموم اومد خاستگاریم
وقتی باهاش تواتاق تنها شدم ؟!
از ترس میلرزیدم میتونستم اون لحظه لرزش
دندونامو حس کنم
گفتم چرا اومدی ؟
گفت اومدم خاستگاریت اومدم پای کارم واستم
تارا: گفتم من نخواستم تو پای کارت بمونی من نمیخوام
دیگه ازدواج کنم
میدونی چی گفتم ؟!
جای پشیمونی بازم اذیتم کرد بازم ازارم داد!
گفت اگه نخواستی باهام ازدواج کنی پدرت زوریم که
شد وقتی یه خاستگار بیاد شوهرت میده بعد شب عروسی
میخواهی به اون ادم چی بگی؟
گفتم ازت متنفرم
هیچ وقت دوست ندارم

گفتم تو برام مثل یه زخمی هستی رو قلبم که هرچی
روز ابتر بگذره دردش بیشتر- میشه و بیشتر خونریزی
میکنه!

گفت مهم نیست

گفت حتی بامن ازدواج نکنی مهم نیست واسه من
کاری نمیشع ولی توجی

من بداشتن زخم یه روز تنهاگرت بیارم بازم میتونم
هرکاری باهات کنم؟

مجبورم کرد با فکر انتقام ازش باهات عقد کردم ولی
پشیمونم چون من نمیتونم در برابرش کاری کنم؟!!

تارا: دقایقی تو سکوت طی میشه

اون ساکت بود

تو بغلش حس آرامش داشتم دیگه مهم نبوداگه
منو نمیخواستم مهم نبود فقط میخواستم یکی درکم کنه
یکی حرفامو بشنوه مقصرم نکنه؟!!

سورن: بهتر شدی؟

تارا: اره احساس میکنم حالم بهتر شده

سورن: لبخندی میزنم!

(مهدی)

[30/12/2022 ,00:51] : سایت اوای خیس

part112

طاقتم تموم شده بود از ماشین میزنم بیرون- باید میفهمیدم
این دختره ی عوضی اینجایا اون پسره که نمیدونستم
کیه این همه مدت چیکار داره!

زنگ ویلار و فشار میدم باباز شدنش با قدم های تند راه
میوفتم توش

و ارو ویلا که میشم بادیدن پسری که با تعجب بهم خیره
شده بود حمله ور میشم!
مهدی: اینجا خبره !

بیشرف زنم باتوی عوضی اینجا چیکار داره؟!
- لطفا درست صحبت کن

مهدی: بُر صداتو اون دختره کجاست؟!
تارا: با صدای کوبیده شدن در اتاق سورن و صدای مهدی
با وحشت به سورن خیره میشم!

مهدی: میگم درو باز کن بی شرف بی ناموس
داری چه گو هی میخوری تو اتاق

تارا: صدای سینا میاد که داشت ارومش میکرد
سینا: باشه صبر کن باز میکنم چرا رم کردی تو
این چه مدل حرف زدنی

مهدی: تویکی خفه بعدابه حساب توام میرسم
تارا: باباز شدن در اتاق حمله ور میشه سمت سورن
مهدی: اینجا خبره هان

هی واسه من جانماز اب میکشی اومدی بادوتا پسراره
سورن: میشه خفه شی

تارا: باگلاویز شدن سورن ومهدی باوحشت میدووم
سمتشون

مهدی خواهش میکنم ولش کن
مهدی: خفه شو

دهنتو ببند تا بعداً به حسابت میرسم

تارا: دیوونه شدی ولش کن میگم

یهو بین درگیری هاشون میاد سمتم بانشتن دست

سنگینش تو صورتم پرت میشم کنار تخت

سورن: ولش کن پسره ی روانی کشتیش

تارا: کمرم از شدت دردی که به میله ی تخت اثابت

کرده بود داشت خوردم میشد!

نمیتونستم تکون بخورم مهدی انگار دیوونه شده بود؟!!

مهدی: خوب طرفشو بگیر

توبازن من چه سَنَمی داری هان؟

تارا: برمیگرده سمتم تا بخوادم بجونیم با قدم های تندش

بهم میرسه

مهدی: بتوی کثافت گفتم دوروبر این پسره نبینمت

نگفتم

تارا: از درد وحشت تو خودم جمع میشم!

باحمله ورشدنش سمتم و ضربات پی در پی که به پهلوم
و کمر و شکمم وارد میکرد کم کم چشمام سیاهی رفت!؟
تنها چیزی که یادم موندنگاه مات و پراز تعجب
سینا و سورن رومن بود!؟
یه هفته بعد

[30/12/2022 ,00:51] : سایت اوای خیس
part113

سورن:نگاهی به دخترضعیفی که بی جون روتخت
خوابیده بودمیندازم!

هنوزم وقتی یاداون لحظه میوفتم که چرا جلوی اون
حیو و نونگرفتن خودمولعنت میکنم!؟

من حتی فکرشم نمیکردم بخواد جلوی ماچنین کاری
کنه بخواد مثل یه حیوون وحشی بیوفته به جون دختری
که تازه فهمیده بودم چه بلاهای دیگه ای سرش آورده!
لبامو میزارم رو پیشونیش بوسه ی ریزی میزنم میرم
عقب

(تارا)

بادر دچشمامو باز میکنم

نگاهی به اطراف میندازم !

ناشنا بود کجا بودم ؟

نگاهم به مردی کنار تختم میوفته بادیدنش لبخندمیشینه
رو لبام

همه جام دردمیکرد؟!!

انگشتامو میارم بالا اروم میزارم بین موهاش تگون
خفیفی میخوره باعجله واسه اینکه بیدار نشه
دستمو میکشم عقب

ولی بی فایده بود چون نگاهش قفل میشه به دستام
سورن: بهوش اومدی جونم
دردداری؟

تارا: ااره

سورن: صبر کن دکتر و صدا بزنم

تارا: میشه نری

لبخند قشنگی میزنه!

سورن: نمیرم هستم

تارا: به قدم هایی که هر لحظه داشت دور تر میشدازم
خیره میشم

بعد از دقایقی با حضور دوبارش همراه دکتر لبخند میزنم!

– به به خانم خانما خدارو شکر بهوش اومدین

خوب بگوببینم سمت یادته؟

تارا: تامیام جواب بدم سورن میخنده!

سورن: آقای دکتر وقتی منو یادشه پس همه چی یادشه

– آه بله کاملاً درست

از دست شما جوونا

خیلی شانس آوردین که زود رسیدین بیمارستان وِالا
همونجوری که جنین رواز دست دادیم مادرشم از دست
میدادیم

تارا: جنین

یعنی اون کوچولویی که نمیخواستمش مرد
سقط شد

سورن: خیلی ممنون آقای دکتر

– ممنون از شما مراقب بیمار ما باشین

تارا: بارفتن دکتر نگاهمواز سورن میگیرم

سورن: الان داری خجالت میکشی؟

تارا: نمیدونم

سورن: پس چرا نگام نمیکنی

تارا: میدونی من نمیخواستم این بچه رو وقتی خودم

هنوز آماده ی هیچی نبودم

سورن: میدونم عزیزم تو مقصر نیستی

مقصر همه چی اون پسره ی روانیه

تارا: راستی توک طوریت

[30/12/2022 ,00:52] : سایت اوای خیس

part114

نشده؟!

سورن: نه بابامن به این گندگی اخه چیم میشه

تارا: سينا چي؟

سورن: اونم خوبه بيرون منتظره تابهوش بيابي

تارا: خانوادم

سورن: كسي خبر نداره

(تارا)

دوروزي از اون يه هفته گذشته بود

حالم بهتر شده بود وسينا وسورن تنهاكسايي بودن كه

اين چندوقت كنارم بودن!

باباز شدن در اتاق مامان وبعد باباميان تو

- دخترم

تارا: باچشمای خيسم به مامان خيره ميشم !

- الهی مادر ت بمیره

چه بلایي سرت اومده

تارا: قطرات اشكم تندتند شروع ميكنن به ريختن

باصدای سورن كه بابارو مخاطب قرار داد باوحشت

بهش خيره ميشم!

سورن: پدر جان ميشه بامن چند لحظه تشریف بيارين؟

بابا: بله حتما پسر م

تارا: بابوسه اي كه بابارو موهام ميزاره نگاه

پراز ترسموبه سورن ميدوزم لبخند دلگرمي ميزنه

همراه باباميرن بيرون

– چیشده مادر این پسره ی دیوونه چیکار کرده باتو؟!
تارا:

برگشته بودم خونه تو ارامش بعد از مدت ها کنار مامان
و بابا و گاهی هم سورن و سینا

نمیدونم سورن اون روز به بابا چی گفته بود؟!!

با صدای بابا از پله ها میرم پایین

بابا: دختر بابا کجایی عزیزم بیا کارت دارم؟

تارا: بادیدن بابا رومبل لبخندی میزنم

با خوشحالی کنارش میشینم

بابا: خوبی باباجان؟

تارا: الان که کنار شما هستم خوبم

بابا: خوبه باباجان

فر دشب خانواده ی داییت میا داینجا و مهدی

تارا: با او مدن اسم مهدی دلم هُری میریزه پایین

نکنه بابا میخواست باز منو بفرسته پیش اون

بابا: نگران نباش باباجان همه چیو بسپار به من

تارا: بابا

بابا: جانم

تارا: خوشحالم که شمارو دارم

بابا: منم خوشحالم دختری به خوبیه تو دارم

تارا: میشه برم اتاقم؟

بابا:اره باباجان
تارا:وار داتاقم میشم
لباس میپوشم از اتاقم میام پایین
نگاه باباروم خیره میشه که با خجالت سرمومیندازم
پایین با صدای خندش باتعجب بهش چشم میدوزم!
بابا:چرا سرتواند اختی باباجان از من خجالت میکشی؟
تارا:

[30/12/2022 ,00:52] :سایت اوای خیس
part115

اخه یه جوری نگام کردین؟
بابا:چجوری مگه نگات کردم؟
تارا:یه جوری انگار خوشگل کردم
بابا:خوشگل که هستی باباجان داشتم از داشتن دختری
به خوبی توبه خودم میبایدم!
تارا:عه اینقدر تعریف نکنین ازم پرومیشم
بابا:پروهم بشی واسه باباتی اشکال نداره
تارا:اجازه هست برم بیرون؟
بابا:اره دخترم
میخواایی باهات بیام؟!
تارا:نه قربونت بشم مراقبم

بابا: مراقب خودت باش این دفعه اگه کسی بخواد به یه
تار موت دست بزنه همه چیا ازش میگیرم
تارا: چشمام خیس میشه با عجله فرو میرم تو بغل بابا
دوست دارم بابا
بابا: منم دوست دارم دختر قشنگم
تارا:

خونه روبه قصد رفتن پیش سورن ترک میکنم
نمیدونستم کارم درست بود یانه ولی زنگ
ویلا رو فشار میدم
بعد از دقایقی بابا زدنش درنگاهم به مردی که لبخند به
لب نگام میکره خیره میشم!
سلام

سورن: سلام
عروسک کوچولوی من خوبی
تارا: ببخش که بیخبر اومدم
سورن: نمیبخشم!
تارا: چرا؟
سورن: مگه کاره بدی کردی منم الان به قصد دیدنت
اومدم بیرون
تارا: ترسیدم
سورن: میخندم!

هیچ وقت نترس توتنها ادم توی زندگیم هستی که
میتونم ببخشم

تارا: لبخندم پررنگتر میشه

سورن: دوست داری بریم بیرون؟

تارا: نمیدونم هر جاتوبری

سورن: باشه پس امروز متعلق به منی
بااینکه

تارا: وقتی ساکت میشه بهش زل میزنم!

نگاهی به چشمام میندازه و میگه؟

سورن: بااینکه همیشه متعلق به من بودی و هستی

تارا: باناباوری بهش خیره میشم

باحلقه شدن دستش دورم باهاش همقدم میشم.

چقدر این مرد میتونست خوب باشه

چقدر اروم میشدم وقتایی که پیشش بودم !

(تارا)

نگاه اخر موبه خودم میندازم

استرس داشتم از روبه روشن شدن بااون مرد وحشت
داشتم !

باز قرار بود بادیدن دوبارش کابوسام شروع بشه

اگه بابا شرط بزاره براش باز مجبور بشم باهاش برم
چی؟

باصدای در اتاقم دستای یخ زدموشت میکنم
- تارا جان مادر نمایی- پایین پدرت
[30/12/2022 ,00:52] : سایت اوای خیس
part116

منتظرته؟

تارا: او مدم مامان
بعد از دقایقی از اتاقم میام بیرون
پله ها رو میرم پایین بادیدن بابا لبخندی میزنم که اشاره
میکنه برم کنارش

باخوشحالی پاتند میکنم کنارش رومبل میشینم !
دست پدر انشودورم حلقه میکنه ومنم سرمو میزارم
روسینش

بابا: خوبی بابا جان؟

تارا: خوبم

بابا: پس دستات چرا یخ کردن؟

تارا: نمیدونم

بابا: دیگه هرگز از هیچی نترس

پدرت هست

من هستم پشتتم

باشه بابا جان

تارا: چشم

بابا خوشحالم دارمت
همیشه برام بمون
تارا: باصدای زنگ خونه از بابا جدا میشم
درباز همیشه دایی وزن دایی و بعد مردکابوس های شبانم
میان تو
دستام یخ زده بود!
نگاه مهر بون بابا دلگرمم میکرد ولی نگاه خیره ی اون
همه چیواز بین میبرد!
دایی: خوبی دخترم؟
ماشالله دخترم مثل پنجه ی افتاب شده
تارا: لبخندی میزنم!
دایی رو خیلی دوست داشتم
باصدای زن دایی بهش چشم میدوزم!
- خوبی دخترم ؟
تارا: خوبم
بابا: شماچی اقامهدی حرفی نداری؟
مهدی: چرا پدر جان
بیخشید که نتونستم به خانمم سر بز نم
تارا: به بابا خیره میشم
از مشت شدن دستای بزرگش معلومه بدعصبیه

بابا: میدونی داداش چند روز پیش وقتی از یه ماجرای
خبردار شدم به خودم گفتم حیف یه پدر خوب که پسری
حیایی داره؟!!

تارا: نگام لحظه ای رو صورت رنگ پریده ی مهدی
زوم میشه انگار شک کرده بود

دایی: اره برادر این دیگه بی انصافیه که پسرت
اینجوری بزرگ بشه

تارا: دلم واسه دایی میسوخت
اون خیلی خوب بود

بابلند شدن بابا، باتعجب به قدم هایی که سمت مهدی
بر میداره خیره میشم

مهدی هم بلند میشه روبه روش

بافرو نشستن دست بابا تو صورتش لحظاتی همه
جارو سکوت فرامیگیره!

بابا: این بود پسری که من دم از مردونگیش میزدم اره؟

این بود پسری که با خیال راحت و اعتماد من و عمت
دخترمونو دستت میدادم به خیال اینکه مهدی پاکه خوبه
و مومنه نگاهش هر زن میره رو ناموسش
تو چیکار کردی؟

[30/12/2022 ,00:52] : سایت اوای خیس
part117

از کی تبدیل شدی به یه حیوون که خانوادتم
نمیشناسنت؟

دایی: داداش میشه بگی ماجرا چیه؟
مهدی چیکار کرده؟

بابا: اصلاً تو غیرت داری ناموس سرت میشه
اخه چجوری این کار و با دختر داییت کردی
زن دایی: پسرم چیکار کرده؟

بابا: خودت بگو به خانوادت
به پدرت که از کل دنیا از مردونگیش صحبت میکنن
بعد تو

دایی: چیکار کردی پسر؟
تارا: این بار خودش که همه چیو تعریف میکنه
با اتمام حرفاش دست دایی میشینه تو صورتش
زن دایی طفلک که بی حال رومبله و مامان بهش اب
قندمیده!

دایی: تو چجوری، جونوری شدی پسر
اخه
تو

چی بگم اخه چیزی دارم بگم
توبابی حیایی هرکاری کردی ولی این دختر دم نزد
نگفت به یکی از مانگفت چه بلاهایی سرش آوردی؟

دیگه پسری به اسمت ندارم
گمشوگورتوگم کن
مهدی:بابا

دایی:بروبیرون اگه امروز من جای پدرتارامیبودم خودم
بادستای خودم میکشتمت ولی نمیدونم شایداون
ازروانسانیت ومردونگیش هیچی نگفت
بروکه کمرموشکوندی؟!

مهدی:مامان
تارا:زن دایی داشت گریه میکردمامانم گریه میکرد
یکی برای دخترش واون یکی برای پسری که
اینجوری بزرگ شده بود
بابا:مگه نشنیدی پدرت چی گفت بروبیرون تا عصبی
نشدم

تارا:انگار معطل همین جمله بودبابیرون رفتنش
صدای گریه مامانامون میپیچه توها
ونگاه من خیره میمونه رودوتا پدری که باغمگینترین
شکل ممکن کنارهم میشینن
دایی:بیایینجادخترم

تارا:باچشمای خیس بین باباودایی میشینم
دایی:چرا بهمون چیزی نگفتی؟
چرا گذاشتی این همه اذیتت کنه

چرا گذاشتی اون خوش باشه ولی تو دردبکشی
تارا: ببخشید

دایی: تو چرا معذرت میخوایی
تو چرا؟

اونی که باید معذرت بخواد منم
و بعد اون حیوونی که زندگیتو تباه کرد نه تو
(تارا)

امروز هوا خیلی گرفته بود
اسمون ابری و خاکستریه قشنگی بود ولی دل ادم
میگرفت

نگاهموبه اسمون میدوزم نفس عمیقی میکشم
بوی علف خیس شده نم خاک
باد ملایم یهو

[30/12/2022 ,00:53] : سایت اوای خیس
part118

دلم هوای سورتو نمیکنه
کاش الان اینجا بود؟!!

چشمامو میبندم تکیه میدم به صندلیه پارک
با صدای سلام کردن شخصی با عجله چشمامو باز میکنم!
باورم نمیشد خودش بود؟
چه زود از زوم برآورده شد

سورن: اینجا چیکار میکنی عزیزم؟
تارا: هیچی هوای قشنگی بود یه جوری دل ادم میگیره
سورن: چرا دلت میگیره؟
تارا: میخندم!
نمیدونم

هوای ابری کلا همینجوری دل ادم میگیره
سورن: دل من پس چرا نگرفت فقط تنگ شده
تارا: برای کی؟
سورن: برای یه خانم کوچولو
تارا: میخندم!

سورن: بلند شو ببرمت یه جایی؟!
تارا: کجا؟
سورن: نمیگم
دستتوبده

تارا: بالبخند دستمو بین دستاش میزارم
سورن: بدوبریم
تارا: مثل دیوونه هاتامسیر ماشین میدوویم بامتوقف
شدنش تامیام و ایستم منو میکشونه توبغلش
تارا: از شدت دویدن و هیجان توبغلش به نفس نفس
میوفتم
دستاشو دورم گره ی سفتی میکنه

باخوشحالی به چشمای مشکی و لبخندرو لبش خیره
میشم!

سورن: یه چیزی بهت بگم؟

تارا: ااره

سورن: خیلی

خیلی دوست دارم

خوشحالم که مال منی

تارا: لحظه ای از بیان جملش چشمام خیس میشه

سورن: عه عه گریه نکنی ها

تارا: سرمومیزارم روسینش که منوبه سینش میفشرونه

سورن: خوب آماده ای بریم؟

تارا: اامادم بریم

سورن: بشین عزیزم توماشین

تارا: باذوق توماشین سورن میشینم ماشینوروشن میکنه

راه میوفتیم

تارا: سورن

سورن: جونم

تارا: به پدرم ماجراروگفتی؟

سورن: اهوم

تارا: جدی؟!

سورن: ااره هنوز ازش توروهم خاستگاری کردم

تارا:چی؟

سورن:میخندم!

مگه چیه؟

تارا:من

من

سورن:من نه ما

من وتو

مامل همیم وبس

تارا:سورن

سورن:اینجوری هی صدانزن کوچولو دارم رانندگی

میکنم حواسم پرت تومیشه بعد

تارا:عه

بی ادب

سورن:میزنم زیرخنده!

مگه چی گفتم

حواسم پرتت میشه بیام بخورمت

تارا:میخندم!

هنوز من از مهدی جدانشدم

سورن:غمت نباشه خودم یه تنه جدات میکنم

تارا:لبخندی میزنم!

سورن

سورن:

[30/12/2022 ,00:53] : سایت اوای خیس

part119

مگه نمیگم صدام نزن

تارا: حواسم نبود خوب

سورن: صبر کن برسیم باهات کار دارم

تارا: بعد از دقایقی باتوقف ماشین بالبخندگشاده منظره ی

روبه روم خیره میشم!

وایی اینجا چقدر خوشگله!

سورن: پس بپر پایین

تارا: از ماشین میام پایین شروع میکنم به دویدن

تامسیر دریا میدووم وقتی میرسم کنار موج اب بر میگردم

سمت سورنی که بالبخند داشت نگام میکرد!

دادمیزنم

سورن

سورنم خیلی

خیلی دوست دارم

تارا: صدام میپیچه توفضا مثل دیوونه هامیخندم!

میشینم کنار دریا روزمین دستامو کنار دهنم قرار میدم

دوباره دادمیزنم!

سورن

توخیلی خوبی
بهترین مرد زندگی
دوباره صدام میپیچه توفضا
بافرو رفتن تو بغل سورن از پشت میخندم!
دستاشو دورم حلقه میکنه
از پشت تو بغلش بودم
سورن: این دفعه نوبته منه
تارا: میخندم!
سورن: تارا خانم
عمر سورن
دوست دارم
تارا: میخندم!
بامشت میزنم روپاش
سورن: عه چرا میزنی منو؟
تارا: اخه دادزدی تو گوشم کرشدم
با صدامیخنده صدای قشنگ خندش میپیچه تو امواج دریا
سورن: باشه اروم میگم
تارا: لبای داغشو میزارم کنار گوشم که قلقلکم
میاد میخندم!
سورن: قلقلکت میاد؟
تارا: اره

سورن: جووونم پس کلی اذیتت میکنم
تارا: عه

شروع میکنم به وول خوردن تااز بغلش جدابشم ولی
اون گره ی دستاشودورم سفترمیکنه
باصدای گرمش کنارگوشم داغ میشم
سورن: نفس سورنی
زندگیمی

میدونی نباشی میمیرم من
تارا: خدانکنه

سورن: برات بخونم؟
تارا: اره لطفا فقط توگوشم نخون قلقلکم میاد
سورن: میخندم!

باشه

تارا: باقرار گرفتن سر سورن روشونم لبخندی میزنم
خودمو بیشتر به بدن گرمش فشار میدم
سورن: بخونم؟

تارا: اره

لباشو میزاره روگونم بوسه ی ریزی میزاره دوباره
تو حالت قبلش همونجوری که سرش روشونمه صداش
میپیچه

سورن

♥یکی یک دونه ای واسم

♥دلم هی تنگ میشه واست

♥اگه ترکم کنی جونم

♥هیچی از من نمیمونه

♥سنگ روسنگ بندنمیمونه

[30/12/2022 ,00:53] : سایت اوای خیس

part120

♥این ادم دل نگرونه

♥توکه هستی همه چی هست

♥نمیخوام هیشکی بمونه

تارا: باقرار گرفتن دستای سورن رودستام لبخندی میزنم

انگشتاموبین انگشتام قفل میکنه

سورن

♥بزار جون بگیرم کنار تو دوتا ییمون یکی بشیم ۲

♥بخندی اروم بگیرم بدون هم جایی نریم

منو تو باز دیوونه شیم ۲

تارا: رفته بودم توحس صدای قشنگش که باقرار گرفتن
یهویی دستاش رو پهلوی هام شروع میکنه به قلقلک دادنم

میخندم جیغ میزنم تا ولم کنه صدای خنده های خودشم

هست

صدای خنده های جفتمون پخش میشه توامواج دریا
تارا:توروخدا سورن بسه شکم دردمیکنه
سورن:نگاهی بهش میندازم پخش زمین شده بود
میزنم زیر خنده!

دستشومیکشم دوباره به حالت قبل توبغلم قفلش میکنم
تارا:باخنده میچسبم توبغلم
دیگه قفلکم نده خیست میکنم
سورن:جووونم تهدید میکنی؟
تارا:اهوم

تکیه میدم به سینش که صدای قشنگش دوباره میپیچه
♥ احساس قشنگه این رابطه

♥ من بی عقلوادم کرد

♥ روزای اولمونویافته

♥ که نگات قلبموپرپرکرد

♥ بزارجون بگیرم کنارتودوتاایمون یکی بشیم^۲

بخندی اروم بگیرم بدون هم جایی نریم دوباره
بازدیوونه بشیم^۲

(اهنگ میثم ابراهیمی عزیز دوتایی)

تارا:تادستا شوروشکم میزاره شروع میکنم به زدنش

میخنده بین بغل گرمش بیشتر قفلم میکنه و دست از قلقلکم
دادنم برمیداره

سورن: دوست دارم همیشه بخندی
تارا: باچشمای خیسم از شدت خنده نگاهموبه چشماش
میدوزم

ولم کن اذیتم کردی
سورن: کی من؟

تارا: ااره

سورن: الان ناراحتی؟

تارا: ااره

تادستاشو از دورم باز میکنه میدووم سمت دریا
دستموپر از اب میکنم تازه میفهمه گولش زدم!
سورن: نه تارا خانم ازین شیطونیانمیکنی

تارا: میخندم!

چرا از این شیطونیاخلی دوست دارم

تندتنداب میریزم روش

سورن: میکشمت

تارا: میخندم!

تامیام بگیرتم میدووم سمت دیگه ای از دریا
ببشتر خیشش میکنم

وقتی حسابی دلم خنک میشه با

[30/12/2022 ,00:53] : سایت اوای خیس
part121

خنده میوفتم تو بغل خیشش

سورن: الان با این لباسای خیس چجوری برم خونه؟!

از دست تو بچه

تارا: میخندم!

فقط سرمانخوری

سورن: پس جنابالی فکر منم هستی؟

تارا: آره

ولم کن منم خیس کردی

میخنده ولم میکنه

سورن: بیابچه جان بریم این اطراف یه کلبه هست ببینم

میشه توش اتیش درست کنم لباسم بدخیشه

تارا: باخنده نگاهی بهش میندازم!

راست میگفت طفلک

چشم غره ای سمتم میاد که خندم بیشتر میشه

سورن: تو فعلا بخند بعد گریه هاتم میبینم

تارا: ام نمیشه من اینجا بمونم؟

سورن: الان داری ازم میترسی؟!

تارا: اهوم

سورن: نه اصلا نمیشه بدوبریم

تارا: میخندم!

باهاش همراه میشم

سورن: دختره ی دیوونه خدارو شکر اینجاکسی نیست

ابروم میرفت بالین لباس خیسم

تارا: بادیدن کلبه ی کوچیک باخوشحالی دست

سورن: نمیکشم که میخنده همراهم میاد

درو باز میکنه باهم میریم تو

خداریو شکر هیزم داشت باز سورن مجبور نباشه بالین

لباس خیشش بره دنبال هیزم

سورن: بشین خانم شیطان

تارا: باشه

درو میبندم روتخت اهنی کوچیکی که چندتاملافه

سفیدداشت میشینم

سورنم شومینه ی کوچیکو روشن میکنه

تارا: خیره میمونم به حرکاتش

از کنار شومینه بلند میشه با تعجب به دستش که میزاره

رودکمه ی پیراهنش خیره میشم!

سورن: چیه؟

چرا اینحوری نگاه میکنی دختر خوب

لباسمو میخوام خشک کنم نترس

تارا: با خجالت سر مومیندازم پایین که صدای خندش
میپیچه تو کلبه

چشمم برای لحظه ای رو [00:57, 30/12/2022] :
سایت اوای خیس part122
انگار نبود

انگاری چشمات جادوم کرده بودن
فاصله ی بینمون کمتر میکنم لبامو میزارم رولباش
این دفعه سورنه که شروع میکنه به بوسیدنم
لباشو بارامش رولبام حرکت میده
ساعت ها بود که همومیبوسیدیم بانفس کم آوردن من
لباشو ازم جدا میکنه با خجالت سر موتوسینه ی داغ
برهنش قائم میکنم دستای اونم دورم حلقه میشه!
یه سال بعد

طبق معمول همیشه باشلوارک و بلیزم که استیناش
از ارنجم کوتاه تر بود تو بغل سورن دیوونه لم داده بودم
که با صدای سینا تامیام از بغلش جداشم دیر میشه
سینا: به

کبوترای عاشق هی فیس توفیسن
تارا: با خجالت سر مومیندازم ولی سورن حین
خیالشم نیست
سینا: برو ببینم اونور بچه پرو یکم زنتوبه منم بده

تارا: با تعجب به سینا خیره میشم!
با کاراش میخندم!
خودشو بزور وسط منو سورن جامیده دستشو دورم حلقه
میکنه

سینا: خوب چطور مطوری خانم؟
تارا: خوبم

سینا: فردا میریم یه جایی
البته دوتایی

سورن: پس من چی؟
سینا: تورو نمیبریم

مزاحمی

تارا: میخندم!

سینا: میدونی کجا؟

تارا: نه کجا؟

به چشماش که از شدت شیطننت داشتن میدرخشیدن
خیره میشم!

سینا: این بار میرمت پیش یکی از دوست دخترام
باید نقش زنم بیایی

سورن: چی؟

سینا: آره

سورن: دیگه حرفتون شنوم

سینا: برو بابا میبرمش
تارا: بابا دعوا نکنید
سینا: خوب فردا میایی
سورن: فکرشم نکن
تارا: بابا او مدن پدر جون از بین دوتا داداش دیوونه بلندمیشم
میرم سمتش
بابا جون نجاتم بده
- باز چیکار کردین پسرا؟
سورن: من که هیچی
سینا: منم هیچی
همه ی کار ازیر سر دختر تونه
تارا: من
سینا: اره خوده خودت
تارا: هنوز درگیر بادوتا داداش بودم که با صدای ستاره
این دفعه جدی به بابا جون پناه میبرم
ستاره: سلام
سلام
گلتون او مده ستاره خانم
عشقم کو؟
سینا جونم کو؟
سینا: بیا عشقم اینجا

ستاره: عشقم دلتنگت شده بودم
سورن: پس ماچی هستیم این وسط؟
سینا: شمالطفا وسط عشق و [30/12/2022 ,00:58]
: سایت اوای خیس part123
عاشقیه مایارازیت ننداز
ستاره: بلندشو عشقم برقصم
سورن: وایی به حالتون باز حرکات منحرفتونو انجام
بدین حالموبهم بزنین
سینا: ایش حسود
تارا: من که مرده بودم از خنده از دست این
خواهر برادر
بابلندشدن سینا وستاره با خنده بهشون خیره میشم !
ستاره: بابا دست بزنین چقدر حسودین
تارا: من و باباجون و سورن همزمان میخندیم!
سینا: ایش ادمای حسود
بیاعشقم برقصم اینا که حسودن
سورن: سینا اول کاری داری حالمو بد میکنی
سینا: برو بابا میخوام با عشقم برقصم
تارا: با صدای ستاره باورم نمیشد خودش داشت میخوند؟
صداش فوق العاده قشنگ بود!
ستاره

♥ دیوار اتاقم ساعت دلشون تنگ میشه تایه دقه میری

♥ تایه دقه میری

♥ حتی ایینمون تامنوتنها میبینه میگه میشه

شمار شو بگیری

♥ شمار شو بگیری

تارا: دقیقاً ستاره و سینا مثل یه جفت عاشق بودن که

کنار هم تو بغل هم با عشق خواهر و برادرانه همونگاه

میکردن و میخوندن

ستاره

♥ قاب رو دیوار جون میگیری تا وقتی تونباشی باهام

حرف میزنه

حرف میزنه

♥ خنده رو لبم خشک میشه

♥ تو که بر میگردی لبخند میزنه

♥ قلبم یه جوری شده

♥ اون که همش مهمونی میرفتنا

♥ دختر خوبی شده

♥ دل شروشیطونم عاقل شده

♥ میگم یه جوری شده عاشق توشده

(اهنگ xband دختر خوب)

سینا: جونم عشقم چه دختر خوبی شده

هممون میخندیم دور هم میشینیم

ستاره: ای خاک به سرم حواسم نبود احوال پرسى كنم!
خوب

سلام خانواده جان خوبین؟

تو چطوری عروس خانم؟

صبر كن بغلت كنم

تارا: از رومبل بلندمیشم ستاره رو بغل میکنم

تو خوبی؟

دلم واسه شیطونی ها و بازیگوشی هات تنگ شده بود

ستاره: فداتشم

اره خوبم

تارا: باکشیده شدن دستم باکله میخورم به یه چیزه سفت

چشمام گشاد میشه به کسی که عامل این کار بود خیره

میشم که بالبخندشیطنت امیزی بهم چشمک میزنه!

سینا: احوال خانم خانما

تارا: از دست تو

برادر سکتتم دادی

سینا: حرف نباشه

باباجون حواست چهارچشمی

[30/12/2022 ,00:59] :سایت اوای خیس
part124

به پسر ت باشه نیادوسط فضای عاشقانه ی من و عشقم
تارا:باچشمای گشادشده میگم!؟
احیاناً من که عشقت نیستم؟
سینا:ای ناقل خود خودتی
تارا:میخندم!

سینا:ببینش سورن خانمت کیف میکنه عشق پسره
شیطونی مثل من باشه!
تارا:من کی گفتم؟
همه میخندم!

سینا:خوب عشقم بیایه رقص دونفره داشته باشم
ستاره خانم فیلم بگیر
سورن:دست بردار پسر تو ادم نمیشی؟
سینا:نوچ نمیشم

تارا:شروع میکنه به خوندن همونجوری که دستای
منو گرفته خودشم تگون میده منم
دستشو سمت من میگیره و این تیکشوبادادمیخونه که
از شدت خنده همه چشماشون خیس میشه
سینا:

♥اونی که دوستش دارم قول داده از راه برسه

♥ زیرپاش گل بریزید که مثل رویا بر سه

♥ رگ خواب دلمو اون دیوونه خوب میدونه

تارا: بادستم اشاره میکنم که من رگ خوابشو میدونم
میخنده سری به نشونه ی اره تگون میده

تارا: نگاهی به صورت خندون خانوادم میندازم که
بادادسینایه متر میپر م هوا

♥ میدونم جاده ی عشق مارو بهم میرسونه

♥ آبی دونه دونه مثل شبنم میشینه اشک روی گونه
هام ۲

♥ میخوام امشب بیاد سر بزاره روی شونه هام ۲

تارا: تادستمور هامیکنه کنار سورن میشینم که
دستشودورم حلقه میکنه

سیناهم میشینه رومبل با انگشتش تهدیدم میکنه و بقیه ی
اهنگو میخونه!

♥ گفتمی میرم اما دوست دارم

♥ بر میگردد دل بتو میسپارم

♥ من از اون شب ثانیه می شمارم عزیز من

♥ سر راه عشق تو میشینم

♥ از خیالم خاطره میچینم

♥ میدونم آخرتور و میبینم عزیز من

(اهنگ زیبای کسرا زاهدی جاده ی عشق)
تارا: تواتاق خواب ولو بودم روتخت داشتم رمان
میخوندم سورنم روصندلی مشغول چک کردن
چندتا برگه بود با صدای در اتاق کله ی سینا میاد تو-
سینا: سلام کبوترای عاشق اجازه هست؟

تارا: ریز میخندم !

بلندمیشم درست میشینم روتخت

سورن بیاتوپسر

سینا: خوب با اجازه اومدم خواهرمو بردارم ببرم

سورن: کجا؟

سینا: پارتی

سورن: چی؟

سینا:

[30/12/2022 ,00:59] : سایت اوای خیس

part125

میزنم زیر خنده!

باباشوخی کردم میرم یه جایی اونم باخودم میبرم ستاره

نبود واسه همین

سورن: ادم نمیشی نه؟

سینا: گفتم که ادم نمیشم

تارا: لبخندی میزنم!

سینار و خیلی دوست داشتم
مثل یه برادر خوب بود و دوست داشتنی!
سینا: خوب آماده شو بریم
تارا: باشه

مانتو قرمز باشلوار جین مشکی میپوشم یه شال مشکیم
میزارم سرم
سینا: آماده ای ؟
تارا: اهوم

سورن: چه زودم برای داداشش خوشگل میکنه
تارا: میخندم!
خوب داداشمه حسود
سورن: حسودیم شد

سینا: بیابریم تاشوهرت غیرتی نشده
تارا: باشه

سینا قبل از من میره بیرون
بالبخندگونه ی سورنو میبوسم بعد میرم بیرون که
با صدای سینا با تعجب بهش نگاه میکنم!
سینا: بیا اینجا بچه
تارا: ریز میخندم!
راه میوفتم سمت در اتاقش

سینا: بیابشین بچه لباس بیوشم نکنه توقع داشتی
باشلوارک برم؟

تارا: باگيجی نگاهی به شلوارک پاش میندازم !
میزنم زیر خنده!

سینا: دردچرا میخندی؟!

تارا: اخه اینقدر به ادم شوک وارد میکنی من اصلا حواسم
به لباست نبود

سینا: ای ادم عاشق

تارا: بالبخند رو تخت سینا میشینم اونم همونجوری که
سرش تو کمده لباساشه صحبت میکنه

سینا: اولین بار ته اومدی اتاق داداشت ؟
تارا: آره

سینا: دوست داری سرک بکش تو اتاقم
تارا: میخندم!

مگه من فضولم؟

سینا: آره

تارا: میزنمتا

سینا: شوخی کردم

تارا: چیزی پیدانکردی؟

خوبه تو دختر نیستی

بابایه چیزی بردار بیوش

همون بهتر بود باشلوارک میرفتی
تارا: یهوسر شو از کمدمیاره بیرون باتعجب به لبخندش
خیره میشم و بعد دوباره مشغول گشتن میشه
سینا: دختره ی پرو
تارا: ریز میخندم!
الان کجامیریم؟
سینا: گفتم پارتی
تارا: عه اذیت نکن دیگه
سینا: گفتم پارتی
تارا: جدی میری پارتی
سینا: اهوم
تارا: چجور پارتی هست؟
سینا: میری، میبینی
تارا: من نمیام
سینا: مگه دست تو
تارا: به سورن بگم؟
سینا: گفتم که بهش
تارا: چپ چپ به نیم تنش که بیرون از کمده بود
[30/12/2022 ,00:59] : سایت اوای خیس
part126
نگاه میکنم!

یعنی تو روخواهرت غیرت نداری میبریش پارتی؟
صدای خندش عصبیم میکنه خودمو بهش میرسونم
میکوبم رو کمرش که باتعجب بهم خیره میشه!
سینا: بابا ضربه فنی کردی دختر اخر سر از بچه میندازیم
تارا: خیلی بی ادبی
سینا: میدونم
تارا: جوابموندادی؟
سینا: مگه پارتی رفتم اونم با خواهر گلم غیرتی شدن
میخواد؟
بابانترس کاری نمیکنیم که
به اینم لباسم
تارا: دیوونه
بر میگردم روتخت میشینم اون مشغول لباس پوشیدنش
میشه
تارا: اگه سورن بفهمه چی؟
سینا: همه چیومن گردن میگیرم خوبه؟!
تارا: باشه
سینا: دختره ی نامرد
تارا: حقته
سینا: خوب چطور شدم
دوست پسر تو میپسندی؟

تارا: سينا ميزنم تا
سينا: خوب عشقت يانامزدت ياهمسرت
تارا: ميخندم!
ديوونم كردي
سينا: اونوكه بودي
تارا: خودت ديوونه اي
سينا: بزن بريم عشقم
تارا: بالبخندبه چشماي شيطونش خيره ميشم
دستشودورم حلقه ميكنه راه ميوفتيم-
دقايقى توسكوت رانندگى ميكنه منم حرفى نداشتم بزنم
توفكر اين بودم جدى ميخواست بره پارتي
سينا: خوب رسيديم
تارا: با تعجب به خونه ي روبه روم خيره ميشم
سينا: عشقم پايين نمايي؟
تارا: چپ چپ نگاهش ميكنم كه ميخنده!
از ماشين ميرم پايين
دستموبين دستاش قفل ميكنه
حس بدى نداشتم چون سينارو بيشتر از يه داداش دوست
داشتم!
درو باز ميكنه صداي ملايمي از اهنگ شنيده ميشه

میریم در هالو هول میده باز میکنه برای لحظه ای خشکم
میزنه!

وایی خدا اینجا خبر بود؟!!

باچشمای بارونی لحظه ای بر میگردم سمت سینایی که
میگفت تولدت مبارک و بعدبه سورنی خیره میشم که
توفضای نسبتا تاریک سالن بین جمعیت کنار میزی که
کیک تولد بیست و یک سالگیم گیتار بدست لبخند نشسته
بودوبرام میخوند!

از هیجان و شوک خشکم زده بود قطره ی اشکم
سر میخوره رو گونم با صدای زیبای سورن شدت
ریزششون بیشترم میشه
سورن

♥ بازم دلم گرفته

♥ شب تولدت شد

[30/12/2022 , 01:00] : سایت اوای خیس
part127

♥ نمیدونم چجوری یه سال دیگه رد شد

♥ نگاه کن اخه این دل

♥ چه حالی داره طفلک

♥ تونیستی که بگی بهم

♥ تولدت مبارک

تارا: بادستای سینا که روشنم قرار میگیره هدایتم میکنه
برم جلو

اشکاموپاک میکنم ولی نمیدونم چرا بازم میریختن!؟
همه بودن سینا و سورن باباجون حامدستاره مامان و بابا
دوستای خانوادگی
برمیگردم سمت سورنی که باچشمای مشکیش
لبخندداشت و میخوند

♥ کاشکی واسم یه شاخه گل بیاری

♥ توقع داشتم امشب منوتنهانزاری

♥ کاشکی بودی باز مشیم قشنگشه

♥ اینو واست میخونم شاید دل توتنگشه

تارا: روصندلی کنار سورن میشینم

باکف زدنای اروم همه و خوندن سورن بالبخند
وچشمای خیسیم بهش خیره میشم!

♥ ارزوم اینکه باز از ته دل تورو ببینم

♥ ارزوم اینکه از دست تو باز کادو بگیرم

♥ بهم بگی باز دوباره بیاوشمعار و فوت کن

♥ تو بشو ستاره شبم بیا حالمو خوب کن

♥ کاشکی واسم یه شاخ گل بیاری

♥ توقع داشتم امشب منوتنهانزاری

♥ کاشکی بودی بازم شبم قشنگشه

♥ اینوواست میخونم شایددل توتنگشه

(اهنگ زیبای ناصرزینلی- تولد)

سورن: تولدت مبارک عزیزم

تارا: ممنونم

خیلی ممنونم

اشکاموپاک میکنم

نمیدونم دیگه چی بگم؟

سینا: پارتیم خوب بود؟!

تارا: باصدای بغض دارم میخندم!

اره عالی بود

ستاره: ایی عزیزم گریه نکن

تارا: اینقدر احساساتی شدم هرکاری میکنم بازم گریه

میگیره

سورن: عزیز دلم

شمعاتوفوت کن

سینا: صبر کن

تارا: بالبخندبه سینا که کنارم نشسته خیره میشم!

سینا: میخوام واسه من ارزوکنی

تارا: میخندم!

باشه قربون داداشم بشم

چه ارزویی؟

سینا: ارزو کن که تاسال بعدیه دختر خانم خوشگل مثل

خودت گیرم بیاد

تارا: صدای خنده ی همه میپیچه توسالن

باخنده میگم

باشه

ارزو میکنم تادوهفته بعدیه دختر خانم خوشگل شیطون

وباهاال مثل خودت برات پیدا بشه

سینا: به به

الان فوت کن

تارا: بازم همه میخندن

شمع هاروفوت میکنم صدای u

[30/12/2022 ,01:00] : سایت اوای خیس

part128

صدای دادوسر و صدای میپیچه توسالن

سینا همونجوری که کنارم نشسته هی شروع میکنه به

رقصیدن و خوندن

با انگشتش سمت من اشاره میکنه!

♥ یواشکی نگام کرد و قلبم در او مداز جاش منو میگیره
برق چشماش

♥ بی سرو صدا و مدراحت عاشقم کرد
نفهمیدم از کجا شد پیداش
تارا: این دفعه برای سورن میخونه
سینا

♥ اخه عشقم نداریم رو دست تو جذاب
♥ شبیهت نیست یکی مثل الماسه کمیاب
تارا: بهترین شب زندگیم بود کنار خانوادم
بهترین خانوادم دوستشون داشتم تک تکشونو-
سینا: منم دوست دارم
تارا: میخندم!
عه حرفای دلموشنیدی-
سینا

♥ نزدیکت نیست توی خوبی هیچ کسی ♥ دنیامی
تو واسه من خودت بسی
♥ رو دستت نیست به دلم خیلی نشست
تارا: دیوونه
دره اتاق خوابمونوباز میکنم بادیدن سورن لبخند گشادی
میزنم !

جووون هیکلو

درومیبندم باقدم های تندخودموبهش میرسونم
همونجوری که روبه روی ایینه باموهاش ورمیرفت
دستامودور کمرپهنش حلقه میکنم صورتمومیزارم
روشونش

سورن:خانم خانماداری چیکار میکنی؟
تارا:لبامومیزارم روشونه ی برهنش بوسه ی عمیقی
میزارم

خوب دارم همسرموبرندازمیکنم
سورن:که اینطور-

تارا:اززیربازوش خودموردمیکنم روبه روش می
ایستم دستامودورش حلقه میکنم لباموروسینش میزارم
سورن:شیطونی نکن بچه
تارا:به چشماش خیره میشم!
چرا؟

سورن:نمیدونی چرا؟

تارا:میخندم!

دستامومیزارم روگره ی حولش تامیام بازش کنم دست
میندازه زیرپام پرت میشم روتخت
سورن:که میخوایی منولخت کنی اره
تارا:میخندم!

سورن: صبر کن الان ادبت میکنم
تارا: خودشم میندازه روم
لباموبین لباش قفل میکنه با گذاشتن دستاش رو بدنم
شروع میکنه به قلقلک دادنم
لباش رو لبام بود از شدن خنده فقط اشکام بود که
میریختن وقتی از روم بلند میشه خیز برمیدارم سمتش
گره ی حوله رو باز میکنم
سورن: که اینطور ادم نمیشی؟
تارا: نه

سورن: باشه پس ادمت میکنم
تارا: لباسمو

[01:01, 30/12/2022] : سایت اوای خیس
part129

درمیاره پرت میکنه پایین حولشم میندازه پایین
تارا: بابا سروصدا مون میره پایین
سورن: تو که شروع کردی الان یه جوری ارومتم کنم
که صداتم نره
تارا: ریز میخندم!
لبامو اسیر میکنه
دوست داشتم خیلی این مردمو دوست داشتم
قدرتموم اسمون قدرتموم نداشته هام

قدرتموم افریده های خدادوستش داشتم
اینم پایان رمانم
ممنون که همراه بودین
تشکرویهی من از مدیر عزیز سایت اوای خیس فرزانه
جان شورکی از ته دل ازت ممنون عزیزم ♥♥
تاریخ ۱۴۰۱/۱۰/۶ دی
ساعت ۱۷:۵۸